

مارکسیست – لنینیست‌ها و
مشی چریکی

رفیق سیامک زعیم

www.iran-archive.com

سازمان انقلابیون کمونیست
(م-ل)

۱۳۵۲

در شماره ۵ نشریه "باختر امروز" مقاله‌ایست که برخورد بآن برای ما جدی است و برای هر مارکسیست لنینیست و هر انقلابی باید جدی باشد. نویسندگان مقاله مزبور، تحت عنوان "از سیاهگل تا امروز"، بنا به گفته خود شان در سرفاز مقاله، خواستارند "یکبار دیگر روند مبارزات در این دو سال نقادانه مورد بررسی قرار گیرد". بنظر ما نیز، بررسی و برخورد نقادانه باین روند، که همانا روند جنبش چریکی ایران است، کار مفیدی نبوده و میتواند به تجربه اندوژی جنبش ما برای دستیابی به تئوری پیشرو و راه صحیح یاری رساند. لیکن، "باختر امروز" اگرچه چنین نیتی را در سرفاز مقاله‌اش، مطرح کرده، عملاً بکار دیگری برخاسته است. آنچه در مقاله "از سیاهگل تا امروز" میخوانیم، بخیر از شرح و بررسی ناقص و گاه غلطی از دوره ده بیست ساله جنبش در ایران و یک ردیف جمله سازبهای بی پایه در اثبات و توجیه شی ایدئولوژیکی و عملی جنبش چریکی، گنایه نری و خلاصه‌ها غیراصولی و نسبتهای بی اساسی است به مارکسیست-لنینیستهای ایران و به انقلابیونی که با این شی مخالفند. در سراسر مقاله جز این (که واقعا جنبه حمله‌ای دارد) نقد دیگری نیافتیم. بنظر "باختر امروز" برسرورد انتقادی مارکسیست-لنینیستها به شی چریکی ناصحیح و بر پایه "تئوری بافی و سفاهه"، و مبارزه ایدئولوژیکی-یکی ای که بر سر این شی در داخل و خارج ایران جریان داشته و دارد، ارتجاعی و همانکاریست که ارتجاع خواستار آنست. "برغم نویسندگان این نشریه، ما و سایر مارکسیست-لنینیستهای واقعی و انقلابیون ایران مورد استفاده تبلیغات رژیم قرار گرفته‌اند". این اتهامات و حمله سازبهای ضاحرا مرعوب کننده، در حقیقت، ننگ اصلی و پیام مقاله را تشکیل میدهد.

"باختر امروز" در انتهای مقاله‌اش اینگونه محبتندی میکند: "طیف مخالفین مبارزات مسلحانه در ایران طیف وسیعی است. این طیف از مخالفین مفرض، مبارزات داخل کشور تا ضدین این مبارزات را دربر میگیرد. مخالفین مفرض، که با تحریف از مدتها و نوشته‌ها با شد جعلی جملات آغاز میکنند، به رد کامل و نفی کامل مبارزات داخل کشور میروند و با اصلاحاتی مانند آنچه که رژیم در مورد مبارزان مورد استفاده قرار میدهد، میخوانند این مبارزات را آلوده کنند. دیگر مخالفین یا با تمسیر از انقلابی بودن چریکها آغاز میکنند و برای قربانی شدن آنان دلسوزی مینمایند و یا با دادن نسبتهای مانند "برانگیختن توده با مبارزه مسلحانه"، "جنت توده‌های نه جنت چریکی" وغیره میخوانند اصل مسئله را نفی کنند. در جواب باین افراد باید گفت که در ابتدا نوشتههای چریکها را با دقت مورد مطالعه قرار دهند و ثابا در تحلیل‌های خود باید باین سؤال جواب بدهند که آیا علیات مسلحانه اساسا برای رسیدن بهد فبهای که بازگو کردیم و در شرایط امروز ایران و در مرحله تدارک انتقال بی است یا ارتجاعی؟ ما از شرایط مشخص و از تجربیات چندساله مبارزه مخفی در داخل ایران صحبت میکنیم و نه از شرایط چین و شوروی. ثالثا وظیفه عناصر، گروهها، و سازمانهای سیاسی و مرفقی مارکسیستی و غیرمارکسیستی در این مرحله و در برخورد بمبارزات درون کشور چگونه باید باشد؟ انتقاد بمبارزات ایران بمنعوان کار عمده یا دفاع از آن و حمله بر رژیم شاه؟ آیا میشود خود را هرچند صمیمی پست‌سپر انتقاد مخفی ساخت و در شرایط امر-وزحله بمبارزین انقلابی را آغاز کرد؟ آیا این سیاست و اداامه آن ارتجاعی بمعنای دقیق گم که تحت هر شعارو یا ابزارات دلسوزانه‌ئی که صورت گیرد نیست؟ گمانیکه اینهمه در حرحه‌ام از مبارزات و وابستگی خود به نظریات و تحلیل‌های جهان‌شمول انقلابی میروند تاریخ این مبارزات و موضع‌گیری انقلابیون راستین را حتی در زمانیکه

مقدانه با یک جریان انقلابی روبرو بودند نفی شناسند. (تأکید از "باختر امروز")

"افرادى که امروز با شعار برخورد علمى و انقلابى همانکاری را میکنند که ارتجاع خواستار آنست و در این سیاست خود مورد استفاده تبلیغات رژیم قرار گرفته‌اند."

ما درست نمیدانیم در این "طیف وسیعی" که "باختر امروز" ترسیم کرده است جزو کدام دسته از "مخالفین مبارزات مسلحانه" هستیم: جزو مخالفین "مفرض" یا مخالفین "دلسوز"؟ "باختر امروز" بخود زحمت این را نداده است که این دو دسته مخالفین را ازهم بازنناماند و برای خواننده‌هاش روشن کند که کیانند. این در ابهام گذاردن خواننده و ذکر جملات ناروین و باز برای تعصبات مختلف و بدون کوچکترین اتخان سند، برای چیست؟ مفرضین کیانند و دلسوزان کدامند؟ منظور از "مخالفین مبارزات مسلحانه در ایران"، مخالفین عملیات چریکی بمفهوم خاص گم که است یا مخالفین مبارزه مسلحانه بشابیه یک اصل و وظیفه مبرم؟ آیا مفرضینی که

"با تحریف از هدفها و نوشتهها با متد جعل جملات آغاز میکنند" همان روزیونیستها هستند یا آنکه مارکسیست-لنینیستها هم جزو آنانند؟ روزیونیستهای حزب توده در عوم ترهاتی که علیه مبارزین انقلابی و چریکهای ایران نوشتهاند، سالوسانه "برای قربانی شدن آنان دلسوزی مینمایند. "آیا منظور "باختر" از مخالفین "دلسوز" و روزیونیستهای حزب توده را نیز دربر میگیرد؟ احتمالا نسبت "برانگیختن توده با مبارزه مسلحانه" از عنوان مقاله ما در شماره ۱۱ "کونیست" (آیا با علیات چریکی میتوان توده را بمبارزه مسلحانه برانگیخت؟) کسب شده است و عبارت "جنگ توده‌ای نه جنگ چریکی" از سازمان دیگ. اگر ما درست این معما را حل کرده باشیم، قاعده ما با جزو دسته "دلسوزان" باید طبقه بندی شده باشیم. بهرحال، بسته به لطف خواننده است که کی را کجای این "طیف وسیع" بگذارد. باری، ما معتقد بوضع زیرین هستیم:

مشئ چریکی شهری بمثابة يك منی ایدئولوژیکی و شیوه عمل، تا آنجا که بعنوان گرایش در نهضت کونیستی و کارگری حاضر طرح شده است، از دو جانب کاملاً متضاد مواجه با مخالفت گردیده است: از جانب روزیونیستهای حزب توده، و از جانب مارکسیست-لنینیستهای ایران. مخالفت این دو گروه با این منی از بیخ و بن از مواضع و بر پایه اصول متضادی صورت گرفته و بهیچ وجه يك طیف را تشکیل نمیدهند. قرار دادن این دو در يك طیف، یعنی عدم تفکیک روزیونیسم از مارکسیسم-لنینیسم، ناشی از گمراهی و آشفتگی فکری است و نتیجه‌ای جز شوب ساختن آنهان نخواهد داشت. روشن است که عناصر و گروههای ضد روزیونیست، که جموعاً و در کل بعنوان جنبش مارکسیستی-لنینیستی در اینجا مورد نظرند، به علت تمایلات ایدئولوژیکی و گرایشهای مختلف درون آنان، هر سر بسیاری از مسائل جنبش ما دارای وحدت نظر و وحدت برخورد نیستند. منطقی است و يك واقعیت است که در میان عناصر و گروههای مزبور مبارزه ایدئولوژیکی با منی چریکی عملاً از يك نقطه نظر مشترك و با يك برخورد واحد صورت نمیگیرد. در ضمن، یادآوری میکنیم که بررسی و انتقاد از منی چریکی در میان مارکسیست-لنینیستها، تا آنجا که این گرایش ایدئولوژیکی در نهضت کونیستی و کارگری مطرح شده و بعنوان يك نقطه نظر مارکسیستی ارائه میشود، در درجه اول، مورد نظر میباشد. بحث و مجادله ایدئولوژیکی ما با "باختر امروز" نیز بهیچتر، تا آنجا که این تشریح راه پیش پای مارکسیست-لنینیستهای ایران میکند و آنانرا مورد بازخواست قرار میدهد، پیش آمده است. بهرحال، آنچه در اینجا مورد توجه ماست نشان دهنده تضاد میان منی چریکی با مارکسیسم-لنینیسم بر اساس يك برخورد صادقانه و صریح و روشن و گوشه‌کش برای باز نمودن آن، میباشد. يك انحراف در نهضت مارکسیستی-لنینیستی کونی است. در این رابطه، میباید میان اصول و دیدگاه روزیونیستی و اصول و دیدگاه نهضت مارکسیستی-لنینیستی نیز دقیقاً و بدون اختلاط آند و باهم، مرزبندی کرد.

- ۱ -

روزیونیستهای حزب توده چه میکنند و ما چه بیکوئیم؟ اختلاف میان این دو بر سر منی چریکی چیست؟ ما در مقاله "آیا با علیات چریکی میتوان توده را بمبارزه" اشاره برانگیخت؟ "نوشتیم؟" کوچکترین تردیدی نباید داشت که قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه، همچنانکه مبارزین چریک مطرح میسازند، یگانه راه پیروزی نهائی خلقها؛ ما بر حکومت خائن شاه و امپریالیسم و استقرار حاکمیت ملیت روزیونیستهای حزب توده که میکوشند بآبهره برداری از مشکلات موقتی نهضت انقلابی و مارکسیستی-لنینیستی کونی به راه انقلاب مسلحانه تاخته و با پراکندن آیه یاس در بدبینی ترهات فرمویستی و سازشکارانه خود را به خورد مردم دهند، بیهوده فکر خود را میسازند و زیرا که نهضت کونی راه اصلی خود را سالهاست انتخاب کرده است، و اگر مشکلی و اختلافی در درون نهضت است، هر سر برداشت از نفس امر و چگونگی شروع و پیشبرد آنست و نه خود امر. ("کونیست"- شماره ۱۱) در حقیقت، روزیونیستها در مبارزیشان با جنبش چریکی حاضر، با منی مبارزه مسلحانه بمثابة راه انقلاب ایران است که مبارزه میکنند و خواهان تخطئه این منی و کاستن اعتبار آن در نزد مبارزین و توده‌های مردم و جاناندختن فرمویسم میباشند. این موضوع از این لحاظ برای ایشان دارای اهمیت است که به حیات حزب توده و موجودیت سیاسی آن بستگی تام ندارد. راه مبارزه مسلحانه و بکاربرد آن در ایران بمثابة راه حل عمده مشکلات و تضادهای حاد طبقاتی و ملی جامعه، از اولین و اساسی‌ترین (اگر بیکوئیم اساسی‌ترین) مسائل مورد اختلاف

میان مارکسیست - لنینیستها و رویزونیستها ایران و محکی برای سنجش و تمیز این دو گروه ازم بوده است . خود این گروه رویزونیست در اندوران اینگونه اعتراف میکرد : " مرسوم شده است که بعضی ها قبول راه مسالمت - آمیز انقلاب را یک گناه غیر قابل بخشایش و یک انحراف آشکار از مارکسیسم تلقی کنند اینها میخواهند بسا توسل به شعار " انقلاب قهرآمیز " میان خود و ما خط فاصل بکشند . عیب ندارد . حزب ما از هر خط فاصلی میان خود و آنچه که با دانش مارکسیسم - لنینیسم منطبق نیست خوشحال میشود اینها اینطور وانمود میکنند که گویا قبول " راه مسالمت آمیز " دست کشیدن از مبارزه انقلابی ، تسلیم ظلمی و پاسیویسم و در یک جمله دست کشیدن از انقلاب است . این یک تحریف آشکار است . " (" دنیا " - بهار ۱۳۵۵ - ص ۲۰) بعبارت دیگر حتی خود رویزونیستها نیز معترفند که شعار انقلاب قهرآمیز خط فاصلی میان آنان و مارکسیست - لنینیستهاست ، و اینکه ، راه مسالمت آمیز برای رویزونیستها دست کشیدن از انقلاب را معنی نمیدهد . حال آنکه ، مارکسیست - لنینیستها راه مسالمت آمیز را بعنوان راه حل اصلی تضادهای طبقاتی و ملی در جامعه ما بدرستی رد میکنند و هنوز هم میکنند .

ولی در ابتدای کار ، در همان زمانیکه بر سر راه انقلاب میان مارکسیست - لنینیستها و رویزونیستها ی معاصر مرز بندی میشد ، و برداشت و دورک متفاوت از مبارزه مسلحانه باهم همزیستی می نمود . این وضع نه تنها در کشور ما ، بلکه در سراسر جهان حکمفرما بود . مسئله را در این حد بدینصورت میتوان فرموله ساخت : دست زدن بامبارزه مسلحانه توسط گروههای روشنگری بمقصد آنکه مردم از لحاظ سیاسی و سازمانی بحرکت اقتند و در جهت تسخیر قدرت حاکمه قیام بردارند ؛ یا بالعکس ، این گروهها موجبات آگاهی سیاسی و سازمانیای مردم را فراهم کرده و مردم را هدایت کنند تا در عمل بلزوم تسخیر قدرت حاکمه بی برده و بخاطر آن بمبارزه مسلحانه دست زنند . آیا گروههای مزبور خلق را آماده کنند تا خود بمبارزه برخیزد ، یا خود بمبارزه مسلحانه برخیزند تا خلق آماده شود ؟ تدارک سیاسی یا تدارک نظامی - کد امیکه مقدمند ؟ تفکیک این دو برداشت و بر نتیجه دوشیوه عمل متفاوت و متضاد بعنوان " راه چین " و " راه کوبا " مصطلح گردید ، حال آنکه چیزی نبوده و نیست مگر تضاد میان مارکسیسم - لنینیسم با یک انحراف ، انحرافی که در جمیع جهات خویشتن (و نه فقط بر سر دورک از مبارزه مسلحانه) در زمان ما نام کاستریسم بخود گرفته است .

فیدل کاسترو میگفت : " وجود ایده ها در تعداد بسنه های از انسانها برای دست زدن بعمل انقلابی کافی بود ؛ و از طریق این عمل ، توده ها باین ایده ها جلب شدند و این آگاهی را بدست آوردند . " (" نخستین کثرانر سازمان همیستی آمریکای لاتن - اوت ۱۹۶۷ " - ص ۱۴۲) - به فرانسف) منظور فیدل کاسترو از عمل انقلابی چیزی مگر عملیات چریکی یک گروه از افراد تمهید و مضم نمود ، همان چیزی که در مین ما بعنوان " اعمال قدرت انقلابی " یا " عمل مسلحانه " مصطلح شده است . بدینسان ، برای او ، عمل انقلابیون در انجام یک ردیف عملیات مسلحانه خلاصه میشود ؛ زیرا بدنیا ل اینکار ، توده ها آگاهی لازم را بدست میآورند و براه انقلاب کشیده میشوند . بنا براین منطقی است که انتقال آگاهی مارکسیستی - لنینیستی به طبقه کارگر ، بمبارزه ایدئولوژیکی علیه رویزونیسم و ایدئولوژیهای غیر پرولتاری و آگاهانیدن خلق به شرایط و موقع خویش در جامعه و بشوروت سرنگونی قهری طبقات حاکم ، دیگر مطرح نیست . " عمل انقلابی " تمام این وظایف را بخودی خود انجام میدهد . بیخود نیست که کاستریست ها بمبارزه ایدئولوژیکی بطور اعم و بمبارزه ایدئولوژیکی علیه رویزونیسم بطور اخص پهبائی نمیدهند ، و به ترویج و تبلیغ سیاسی درین طبقه کارگر و خلقی و بسیج سیاسی و عقلی آنان ارزش نمیکند . ازین . بدینسان ، در حالیکه گروههایی از روشنگران انقلابی و مارکسیست به تدارک فنی و عقلی و بعد ، دست زدن بعملیات مسلحانه چریکی تشویق میشوند ، توده های کارگری و خلقی که هنوز آمادگی سیاسی و سازمانی لازم را نیافته و در عمل بشوروت اینکاری نبرد مانند ، هفت هادیان ناصالح سیرده شده و در برابر تبلیغات و تلقینات ارتجاعی ، رفرمیستی و رویز - یونیستی رها میگردند . بدین ترتیب ، بدرجه ای که انقلابیون به بسیج مبارزه جد آگاهانه خود ادامه میدهند ، از توده ها بدور میافتند . آن میشود که مبارزه منفرد انقلابیون علیه حکومت در نتیجه جدائی از توده ها و بدون پشتوانه توده ای سرانجام به شکست منتهی میگردد ، و عملا راه برای آن مخالفین مرتجع و رفرمیستی که عمل انقلاب - بیون را تخطئه کرده اند و بیپسندگی آنها درین توده ها ترویج نموده اند ، باز میگردد .

بعلاوه، همان تقدم جنبه نظامی و باصلاح عملی مبارزه بر سیاست و ایدئولوژی در فعالیت و مبارزه خارجی گروه چریک، خواه ناخواه به تقدم نظام و قنون عمل بر سیاست و ایدئولوژی در داخل گروه منجر میگردد. برنامه و عملیات نظامی منهای اصلی وحدت است؛ و اگر گروهی براین اساس بوجود نیامده باشد، بلکه درگذشته خود بیک تجانس و وحدت تئوریک رسیده باشد، با قبول و پیشرفت در این راه خواه ناخواه و بتدریج به چنین وضعی خواهد رسید و بیک گروه نامتجانس از لحاظ ایدئولوژیک بدل خواهد شد. براین اساس فرماتندی نظامی بر فرماندهی سیاسی تقدم یافته و مقتضیات عمل نظامی و معیارهای این عمل همه چیز را تعیین و دیکته میکند. بیخود نیست که کاستریسها، با وجود آنکه خود را بخشی از جنبش کمونیستی بحساب میآورند، به تشکیل و ساختمان گروه بر اساس مارکسیسم - لنینیسم و تربیت ایدئولوژیک اعضا و وحدت تئوریک و سیاسی گروه کم بها میدهند. کاسترو میگفت: "غیرممکن است که انسانی با مأموریت انقلابی و خصوصیات و درک انقلابی، در راه انقلاب به مارکسیسم نرسد. هر انقلابی واقعی و قاطع در این قاره بدرک و برداشت اجتماعی مارکسیستی ناقل خواهد شد." (نطق فیدل کاسترو در دانشگاه هوانا - ۱۳ مارس ۱۹۶۷، از کتاب جنگ پارتیزانی در ونزوئلا - بارسای - ص ۴۴) عبارات دیگر، مبارزه انقلابی افراد را، صرفنظر از تربیت ایدئولوژیک، آموختن تئوری و موضع و خصوصیت طبقاتی، خود بخود مارکسیست میکند. البته، میتوان گفت که در جریان مبارزه انقلابی، برای پاره‌ای از مبارزین، حقانیت مارکسیسم - لنینیسم اثبات میشود و بسیاری باین ایدئولوژی و راه جلب میگردد، لیکن این امر بدون کار ایدئولوژیک و بدون ترویج و شناخت این تئوری غیر قابل تصور است. انقلابیون الجزایر در جریان انقلاب خود به مارکسیسم نرسیدند و گروه فرماندهی و پیشتاز آن بدرک و برداشت اجتماعی مارکسیستی ناقل نشد. در این باره، مثالهای فراوان میتوان ذکر کرد. لیکن آنچه بخصوص قابل توجه است این میباشد که فیدل کاسترو منظور خود را از "انقلابی واقعی و قاطع" روشن نمیکند، و گوئی به مارکسیسم بعنوان چیزی جدا و مجرد از عمل انقلابی مینگرد. زیرا در حقیقت واقعی‌ترین و قاطع‌ترین انقلابیون همانا مارکسیست - لنینیست‌ها هستند. این انقلابیون واقعی و قاطع، که کاسترو نام میبرد، با مارکسیست‌ها هستند یا نیستند؟ و اثر نیستند، یعنی اگر به ایدئولوژی و برداشتهای غیر پرولتری و ضد پرولتری تعلق دارند، چگونه صرف عمل انقلابی - که بویژه در همان عملیات چریکی خلاصه میشود - به مارکسیست، به عصر پرولتری تبدیل خواهند شد؟!

برایه چنین دیدگاه نادرستی است که کاستریسها به آموختن تئوری، به تمیز دادن تئوری مارکسیستی - لنینیستی از "تئوریهای" بیگانه، به مبارزه برای پالایش گروهها و احزاب مارکسیستی - لنینیستی از ایدئولوژیهای بورژوازی و خورده بورژوازی بهائی نمیدهند و اینکار را "آکادمیک"، "حرف زدن" و "بحثهای روشنفکرانه" و امثالهم مینامند. آنان چون خود به ایدئولوژی و تئوری بعنوان یک چیز تجریدی و محفوظه کتابخانه‌ها مینگرند، چون خود اهمیت و مصرف تئوری را فقط برای حرف زدن میدانند، و چون درکشان از مبارزه برای اثبات حقانیت و بکار بستن تئوری بحثهای روشنفکرانه است، این گونه نسبتها را بکار میبرند. بنا براین عجیب نبود که هنگامیکه مارکسیست - لنینیستها برهبری مائوتسه دون و انورخوجه مبارزه ایدئولوژیک بزرگی را علیه روزنیویسم معاصر دارو - دسته خورشوف و شرکا، برپا داشتند، فیدل کاسترو آنرا "بیزانتینیسم" (ایرادگیری سفسط جویانه و مبالغتی - گری) و "شارلاتانگری آکادمیک" خواند، (دودستگی در برابر دشمن هرگز استراتژی انقلابی و بخرد انهای نبوده است) و تصفیه ایدئولوژیک و سازمانی روزنیویست‌ها را از جنبش جهانی کمونیستی و کارگری بعنوان "افتراق" و تفرقه جوئی محکوم نمود. او درک نمیکرد که نبرد ایدئولوژیک بزرگی که در گلیه کشورهای جهان جریان یافته، تضاد بدون انتقاد و طرد روزنیویسم، بدون پیراستن ایدئولوژی و سازمان پرولتاریا از نفوذ و رخنه بورژوازی، بدون احیای مشی و سیاست انقلابی پرولتری که توسط روزنیویست‌ها بنیر پای بورژوازی امپریالیست افکنده شده بود، پیروزی پرولتاریا و انقلاب جهانی غیر ممکن است، که در این نبرد تاریخی، اگرچه اکنون در سطح تئوریک مطرح شده است، سرنوشت عملی آتی انقلابیون جهان، سرنوشت پرولتاریا و خلقهای زیر ستم در گرو میباشد. او توجه نداشت که برای جانبگیری با پرولتاریا، موضع گیری قاطع در برابر روزنیویسم لازم است و باید از روزنیویست‌ها کاملاً برید. با مرز بندی یا ایرونیویسم راست فقط بر سر شیوه مبارزه و فقط بصرف اعتقاد بلهزم عمل نظامی در برابر

مرتجعین، نمیتوان بند‌های ایدئولوژیکی خود را با روزیونیستها پاره کرد و در عمل و زندگی با آنان کاملاً قطع رابطه نمود. دیگر آنکه باید تعیین کرد که شی نظامی، شی نظامی کدام طبقه است و از سیاست کدام طبقه پیروی میکند. کدام ایدئولوژی راهنمای مبارزین است: آیا کمونیستها بدون تصفیه ایدئولوژیکی روزیونیسم، بدون مرزبندی با ایدئولوژیهای بورژوازی و خرده بورژوازی، بدون هدایت‌تئوری و سازمان پرولتری مبارزه کنند و بدینسان به مقام گروههای خرده بورژوازی تنزل کنند، یا بالعکس؟

بر این پایه و با این درک بود که کاستریست‌ها در جریان مرزبندی ایدئولوژیکی و سازمانی با روزیونیسم معاصر، مجاهدات مارکسیست - لنینیستهای کشورهای مختلف را برای پیروان حزب پرولتری از ایدئولوژی و خط شی روزیونیستی و یا برای ایجاد احزاب نوینی بر اساس ایدئولوژی و خط شی انقلابی پرولتاریا، تخطئه کردند. آنان اینطور تبلیغ کردند که بریدن از احزاب روزیونیستی رفرمیست در دست زدن بعمل نظامی خلاصه میشود، که دلیل رفرمیستی شدن احزاب کمونیست‌نه در رخنه ایدئولوژی و شی بورژوازی بدون حزب بلکه در خود حزبیت پرولتاریاست، که حزب "طبقات بازی" و "کفرانس گذاری" است، که جاهدت برای ایجاد احزاب مارکسیستی - لنینیستی، برای ایجاد ستاد سیاسی پرولتاریا چیزی جز تکرار اشتباهات گذشته و دوباره غرق شدن در کارهای رفرمیستی و ظفره رفتن از مبارزه مسلحانه نیست، که "با حزب یا بدون حزب" باید انقلاب کرد و منظور این بود که انقلابیون در درجه اول بساختن گروههای نظامی پرداخته و خود را بدون هیچگونه تدارکی، بدون هیچگونه پیوندی با خلق و بدون جاهدت برای ایجاد یک ستاد پرولتری جدید، بدون ماجراهای نظامی اندازند. آنان بجای حزب و ستاد سیاسی پرولتاریا که تمام پیشبرد مبارزه و پیروزی آن بدان بستگی داشته و تمام ابزارهای دیگر نبرد انقلابی تحت هدایت آن بکار افتند، چنین مطرح کردند "که چریک بمشابه جنین ارتش آزاد بیخض مؤثرترین شیوه برای بدست گرفتن و پیشبرد مبارزه انقلابی را در اکثر کشورهای ما تشکیل میدهد" و "که هدایت انقلاب، وجود یک فرماندهی سیاسی و نظامی واحد را بمشابه یکه اصل سازمانی برای تضمین موفقیت خود ضرور میگرداند." (از مصوبات نخستین کفرانس سازمان همبستگی آمریکای لاتن - اوت ۱۹۶۷ - بفرانسه) بدینسان، در حالیکه مارکسیست - لنینیستها در جریان تدارک مبارزه بزرگ خلقهای خود حلقه مرکزی فعالیتهای خویش را ساختمان حزب پرولتاریا گذاردند، کاستریست‌ها جداگانه به تشکیل گروههای چریک و باصطلاح ارتشهای آزاد بیخض همت گماردند و با تبلیغات خود عده‌ای از کمونیست‌ها را نیز براه خویش جلب نمودند. آنان در زیر شعار: "اتحاد عمل" و "محکوم کردن" تفرقه و جدائی " عملاً در میان صفوف جنبش مارکسیستی - لنینیستی بسیاری از کشورهای افشامش بوجود آوردند و با تخطئه تئوری مارکسیستی و حزب‌باور ایجاد ستاد سیاسی پرولتاریا لطمه زدند.

بنابراین، متوجه میشویم که همزیستی و برداشت و دو درک متفاوت از مبارزه مسلحانه، که در ابتدای این بحث بدان اشاره کردیم، در حقیقت، همزیستی موقتی و نقطه نظر ایدئولوژیکی و برداشت از روزیونیسم معاصر و وظایف انقلابیون در قبال انقلاب مردم میهنشان بود. روزیونیست‌ها آنقدر خیانت کرده بودند، آنقدر بنفخ بورژوازی و ارتجاع به فلیج ساختن مجاهدات انقلابی خلقها کوشیده بودند و فعالیت انقلابیون را به توجیحات ایدئولوژیکی و بند‌های سازمانی مقید ساخته بودند، و بقدری در لجنزار رفرمیسم و پارلمانتاریسم بورژوازی و کثافتکاریهای سیاسی معامله گرانه و سازشکارانه خودشان غرق شده بودند که دیگر حتی اعتبار تئوری مارکسیستی و حزب و اعتبار سنتهای آنزوده شده و انقلابی پرولتاریا، در نزد بسیاری از انقلابیون تنزل یافته بود. آنان با پنهان ساختن کثافتکاریهای خود در زیر پرچم پرولتاریا و خیانت‌هایی که در پس این پرچم دامن مرتکب میشدند، باین پرچم لجن آشیدند و در میان توده‌های مردم به حقانیت و اصلیت آن شک و تردید بوجود آوردند. رشد و نفوذ نظرات خرده بورژوازی در جنبشهای انقلابی و در صفوف جنبش کمونیستی، که به تئوری و حزب‌با خسواری میگردند و به فعالیت همه جانبه ترویجی و تبلیغی و سازماندهی در میان مردم و بسیج جنبشهای توده‌ای بعنوان کارهای غیرانقلابی و بی‌شمر برخورد میکنند، و برنامه کار را تا بسطج جنگ تن بتن گروههای پراکنده انقلابیون حکومت تنزل میدهند، یکی از شرعات این وضع بوده است. تجربه غم انگیز آمریکای لاتن که گروههای انقلابیون به بدون توجه بوضع اقتصادی و سیاسی و روانی جامعه، بدون اتکا، به خلق و بسیج سیاسی آنان، به عملیات نظامی

و ترور فردی علیه طبقات حاکم برداختند، و فعالیت‌های شان در برابر عدم واکنش مثبت توده هائیکه بجای یاری به آمادگی‌های دولتی و سازمانی اشان به زیر تبلیغات ارتجاعی و رفرمیستی رها شده بودند، عملاً با شکست مواجه گشت، بخوبی نتایج حاصله وضع پیش آمده فوق را بازگو میکند. - بجاوزه، به انقلابیون و کمونیستها نشان میدهند که یگانه راه ارتقا و یافشاری بیشتر بر مارکسیسم - لنینیسم انقلابی، بر سنتهای انقلابی و تئوری آزموده شده پرو- لتاریا و خلقهاست.

وقتی روزیونیتها بمبارزه پراکنده و منفرد انقلابیون و شکستهای اجتناب ناپذیر گروههای چریک اشاره میکنند و آنها را بعنوان تروریسم، بلانکیسم و آتاریسم میگویند، قصد آنان در درجه اول کوییدن اصل مارکسیستی- لنینیستی انقلاب مسلحانه است. آنان، این وضع را بمثابة دستاویزی جهت تخطئه و بی اعتبار ساختن تلاشهای نهضت مارکسیستی - لنینیستی، گمبیری از منی و راه مائوتسه دون روزیونیسیم معاصر و تزه‌های مسالمت جویانه و سازشگرانه را بازشناخته و به طرد آنها پرداختند، مورد سوء استفاده قرار داده و در زیر پرده مبارزه با ماجرا - جویی انقلابی و چپ‌روی به توجیه موقعیت ایدئولوژیکی و اپورتونیسیم و رفرمیسم خود میگویند. روزیونیتها خوب میدانند که گور آنان توسط نهضت مارکسیستی - لنینیستی، توسط مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون است که گنده میشود و موجودیت سیاسی آنان در گرو نابودی این نهضت، نابودی این ایدئولوژی است. آنان هنگامیکه اشتباهات انقلابیون را علم میکنند، برای شکستهای گروههای انقلابی اشک تسامح میریزند و تجربیات گروههای چریک را برخ میکنند، لیه نیز حمله اشان به نهضت مارکسیستی - لنینیستی حاضر و بی‌وجه علیه نفوذ و غلبه منی و راه مارکسیستی - لنینیستی رفیق مائوتسه دون است. در این رابطه است که مثلاً رفیق گرو، رهبر حزب کمونیست فیلیپین، برخورد اپورتونستی یکی از تئورسین‌های روزیونیتها را، که برای بی شر نشان دادن و تخطئه نبرد مسلحانه خلق فیلیپین برهبری حزب کمونیست آن کشور "از ناگامی آشکار ارنستو " چه " گوارا و رژی دبره در بکار زدن " مدل کوبا " بعنوان مدل جهانشمول برای انقلاب مافوق انقلاب چین سوء استفاده میکرد و از آن برای اثبات و تقویت موضع روزیونستی خویش مدد میگرفت، افشا مینماید. رفیق گرو درباره این شخص مینویسد که او با تکیه و اشاره به " ناگامی سازمان همبستگی آمریکا لاتین (اولامو) در پیشبرد " مدل کوبا " و نیز راه گوارا و دبرسی در ماجرای بولیویو اشان که بطور صحیح بوظایف ساختمان حزب، ساختمان جبهه واحد و کار توده‌های بمثابة پشتوانه لازم برای مبارزه مسلحانه برخورد نمیکردند " میگویند تا اپورتونیسیم راست خویش را توجیه کرده بیا راید. (شماره مخصوص " انگ بیان " - ارگان حزب کمونیست فیلیپین - چاپ انگلیسی، ۱۵ ژوئن ۱۹۷۱ - ص ۱۰۱) همچنانکه زوب روزیونیتها با منی اپورتونستی و رفرمیسم خود به بی اعتبار ساختن مارکسیسم - لنینیسم و پرچم ظفرنمون پرولتاریا در نزد توده‌های مردم کوشیدند، اکنون نیز با سوء استفاده از تشتت فکری در نهضت انقلابی و مارکسیستی - لنینیستی و گرفتاری آن با گرایشهای ایدئولوژیکی خرده بورژوازی و اشتباهات کاستریستی و ماجراجویانه به تخطئه این نهضت پرداخته و میگویند تا بار دیگر پرچم ظفرنمون پرولتری آنرا در نزد توده‌های خلق بی اعتبار نمایند.

اکنون میتوان دید که مخالفت ما با " منی چریکی " بمثابة يك انحراف در نهضت کمونیستی معاصر در مبین ما از يك نقطه نظر اصولی سرچشمه میگردد، و مبارزه بر سر دو منی مارکسیستی و غیر مارکسیستی است. بررسی جریان نفوذ رخنه ایده های خرده بورژوازی کاستریستی در بین روشنفکران انقلابی ایران و هنریستی موقتی آن با حرکت نوین نهضت کمونیستی در پروسه مرز بندی با اپورتونیسیم و رفرمیسم حزب توده، و مبارزه اصولی علیه آن جهت پالودن ایدئولوژی و منی پرولتری از عناصر بیگانه و پاسخگوئی صحیح بوظایف مقابل، از موضوعاتی است که در این دوره با سرنوشت نهضت ما و انقلاب مبین ما بستگی تام دارد. موضوع بقرار زیرین است:

- ۲ -

نهضت کمونیستی حاضر و حرکت نوین انقلابی در میان روشنفکران که با تلاشی سازمانهای حزب توده و سایر احزاب و گروههای سیاسی گذشته در دوران تثبیت موقتی رژیم کودتا تولا یافت، دارای خصوصیات وسیع رشد معینی بوده است. یکی از نتایج شکست نهضت بزرگ ملی شدن صنعت نفت و کامیابی موقت ارتجاع در سال ۳۲، متلاشی شدن سریع تشکیلات حزب توده و سایر سازمانهای دیمکراتیک و توده‌های جنبش بود. احزاب و سازمانهای نهضت در آن دوران، بضعفهای اساسی تئوریک و فقدان نقشه و برنامه استراتژیکی و تاکیکی صحیح و فقدان

رهبری مورد نیاز، نتوانستند در شرایط تثبیت موقتی ارجاع بیک عقب نشینی منظم و حساب شده دست بزنند. بدنبال شکست، تمام رشته‌ها یکی بعد از دیگری از هم پاره شده و سردرگمی عصبی فراگرفت. پراکندگی مبارزین از هم پاشیدگی و سرخوردگی بسیاری از ایشان از شکست بزرگی که دامنگیر نهضت خلق مآشده بود و پاشیدگی سریع نهضت و بقایای سازمانی آنرا در برابر چشم خود میدیدند. بیک دوران سیر بقرائی، سقوط ایدئولوژیکی و تئوریک و فترت در عمل دامن زد و حتی بی اعتمادی نسبت به بسیاری از دستاوردهای تجربی گذشته نهضت را سبب شد. بقایای احزاب جبهه ملی نیز تحت عنوان نهضت مقاومت ملی تنها پیکه با یک سازمان رفرمیستی و بی شکل، توانست در سالهای بحرانی ۱۳۳۹ - ۱۳۴۲ یکبار دیگر سر برآورد، تا آنگاه بنا بر عدم صلاحیت خود، بتلاشی کشیده شود. کوششهای بی پایه بعدی از جانب بقایای حزب توده و احزاب و گروههای جبهه ملی که در همان سالهای فوق الذکر برای تجدید سازمان و وحدت درونی آنان انجام یافت، نتوانست بموفقیت بیانجامد و پس از دوره کو - تاهی از موفقیت ظاهری با ناگامی مواجه گشت. این کوششها را در برگزاری پلنوم چهارم حزب توده و خط مشی و برنامه پیشنهادی نوین آن حزب از یکطرف، و گرد هم آئی بقایای احزاب و گروههای جبهه ملی برای ایجاد جبهه ملی سوم از طرف دیگر، میتوان دریافت. اگرچه سالهای ۱۳۳۹ - ۱۳۴۲، که دوره احیای موقتی مبارزه سیاسی و جنبشهای خود بخودی بود، به تلاشهای احیاگرانه پیش گفته مقداری دامن زد، ولیکن در بطن آن، از همان ابتدا، تعلق جریان متضادی بسته میشد: یعنی گروهها و محافل نوینی در جریان طرد اپورتونیزم و شسیو و سبک کار متفضح شده رهبران حزب توده و سایر احزاب و گروههای گذشته و رفرمیسم آنان، در جنبوی راه نوین مبارزه بوجود میآمدند. یک دوران نوین تدارک تئوریک و سیاسی و سازمانی آغاز میگردد. این جریان متضاد در حقیقت، بیانگر حرکت نوینی در دو سطح دموکراتیک و کمونیستی در میان مبارزین و رهروان قدیم و تازه وارد نهضت بود و در دو سطح ایدئولوژیکی و سازمانی روند جدیدی را بسمت ریشمائی تر شدن و اتخاذ مواضع قاطعتر و صریحتر و یا باصطلاح چپ تر در میان روشنفکران ترقیخواه ایران بازگو میکرد. درحالیکه، توده‌های ها در جریان انتقاد و طرد اپورتونیزم و رفرمیسم رهبری حزب، بخصوص در دوره اعتلای موقتی سالهای ۱۳۳۹ - ۱۳۴۲ که هم‌عدای از سرخوردگان سابق را بحرکت وامیداشت و هم با باطل درآمدن آخرین تکاپوی احزاب و سازمانهای گذشته برای احیای مبارزات انتخاباتی و رفرمیستی سالهای ۲۰ و اوایل ۳۰ بقایای توهامت سابق را میزدود، به احیای و اتخاذ نقطه نظرهای لنینی می پرداختند، بسیاری از اعضای احزاب جبهه ملی نیز با بی شردیدن نما - لیت تحت عنوان جبهه دوم و بعد سوم بسمت مواضع رادیکال تر چپ و خرده بورژوازی انقلابی گرایش میافتند. گر - ایش گروه اخیر به رادیکالیسم با سرخوردگی از راه و روش گذشته مربوط میشد، راه و روشی که بخصوص در انتضاح انتخاباتی دوره بیستم مجلس و در شعارهای رفرمیستی و عقب افتاده از جانب رهبری جبهه تبلور یافت و واد - کشی بود در برابر عدم قابلیت رهبری بسیار عقب مانده جبهه ملی در این سالها که نمیتوانست در برابر آمادگی عظیم توده مردم (که غالبترین نمونه آن قیام یانزده خرداد بود) هیچ نوع تحرکی نشان دهد. از میان آنان، عدای نیز بسوی مارکسیسم - لنینیسم تمایل پیدا کردند، که خود نتیجه طبیعی و منطقی تمایل عسومی بسمت رادیکالیسم انقلابی در برابر رفرمیسم بود. شک نیست که در تکوین این تمایل، نفوذ ایدهای چپ و لنینی از طریق رسوخ تود فایها و مبارزین مارکسیست قدیمی که در سالهای ۳۹ - ۴۰ محافل نیمه علنی جبهه ملی را برای فعالیت متناسب یافتند، بمیاید بحساب آید. بهر حال، آمیزش این دو جریان در طی سالهای آتی در زید پرچوم مارکسیسم - لنینیسم در عین وسعت دادن بدامنه نهضت کمونیستی زمینه رشد گرایشهای جدیدی را، به شمار پیشینه عناصر متشکله و پایه طبقاتی مواضع گذشته آنان بوجود میآورد. بعلاوه، نسل بعد از کودتا، در جریان مبارزات سیاسی سالهای اعتلای موقت و نیروی تازه ای از جوانان رادیکالیزه شده را به جنبش داده بود که حرکت تازه‌ای را برای سازماندهی و راهیابی میطلبید، بخصوص که رهروان جدید نهضت که از سرخوردگیهای گذشته مبرا بود - ند شور و شوق تازه‌ای را در صفوف نهضت میدیدند. اگرچه در عین حال بی اطلاعی آنان از تجربیات مثبت و منفی گذشته و فقدان تجربه و آگاهی تئوریک، آنان را بقبول خام هر ایده رادیکالی نمیتوانست بکشانند. بدنیسان جنبش کمونیستی ایران در حرکت جدید خود از عناصری با پیشینه‌های ناهنگون و متضادی بوجود آمده بود که در عین وسعت بخشیدن بدامنه و زمینه نفوذ و توسعه آن و تمایلات ناهنگون و متضادی را نیز در رحم خود داشت

و پرورش میداد. برخورد بسیاری از رهروان نهضت را در کتاره جوش و طرد اپورتونیسیم و کارهای رفرمیستی و اشتباهکارهای گذشته و چگونگی راهیابی آنانرا میباید در پرتو شرایطی که در فوق شرح آن رفت مورد نظر گرفت. برای مثال، «اینکه رفیق احمدزاده در بررسی مختصری از چگونگی یا گرفتن و رشد این حرکت نو در کتاب "تحلیلی از شرایط جامعه ایران"، فرق اساسی شرایط جدید را با شرایط بلافاصله بعد از کودتا اینگونه تعبیر میکند که "دیگر کسی نمیتوانست بشعارهای گذشته، بشیوههای کهنه مبارزه و اشکال مهجور سازمانی اعتماد کند" (ص ۲۰)، و حقیقتاً این امر برای بسیاری صورت مطلق و یکجانبه بخود گرفته بود، اشاره به خصوصیت آن برخورد است.

بعلاوه عناصر علاقمند به مارکسیسم - لنینیسم بطور کلی در میان روشنفکران انقلابی ایران گروههای کوی نیستی جدید را تشکیل دادند و میان ایشان با طبقه کارگر و سایر تودههای زحمتکش ارتباطی وجود نداشت. علت این امر که چرا جنبش کمونیستی ایران با سابقه طولانی خود، و با آنکه بسیاری از کمونیستهای قدیمی در دوران قبل از کودتای سال ۱۳۳۲ در شرایط مناسبی برای تماس و کار با تودهها بودند، از توده جدا افتادند، میباید در ازمه پانصدگانه شدن تشکیلات حزب توده و سایر سازمانها و اتحادیههای دموکراتیک و تودههای در بعد از کودتا، در یک دوره موقتی فترت مبارزه سیاسی و تا حدودی نیز در پیرایشانی شکست بزرگ گذشته در میان تودهها، درانست. از اینرو، وضع بدینصورت درآمد که حتی در سطوح فعالیت اتحادیههای و اقتصادی در میان طبقه کارگر و بطور کلی مابین زحمتکشان، فعالیت ادامه دهندگان نهضت کمونیستی دچار وقفه شده و پاناجیز بوده است. این در حقیقت، وضع کل جنبش دموکراتیک ملی بوده است. دیگر آنکه بسیاری از رهروان جدید نهضت، بدون ارتباط با مبارزین قدیمی و کمابیش بلاواسطه با گذشته دست بکار شدند و گروههای یونسی بوجود آوردند. این شد که بسیاری از گروههای کمونیستی ایران کمابیش بدون یک پیشینه تجربی و تقریباً از الفبا محجور به شروع بکار بودند. این نیز خود، در عین بیان دامنه داری و وسعت جریان نو، جنبه ضعیف مهمی را نیز در آن بازگو میکند. بی شک، اگر دیربائی وضع اختتامی و استبداد نبود این ازمه کسختگی گروهها، از یک طرف از توده مردم و از یکدیگر، و از طرف دیگر از پیشینه تجربی نهضت، بدین وسعت بوجود نیامد. وجود و دیربائی، این وضع نیز بمشکلات حرکت نو کمک کرده و به بخرنجی راه حل یابی مسائل دامن زده است.

در پرتو تعمق در چنین وضعی است که میتوان درک کرد که تجربه پیروزمندانه انقلاب مسلحانه کویا در آن سالهایی که مبارزین شاهد مفتضح شدن اپورتونیسیم و رفرمیسم بودند، چه روشنائی ای در آذهان پیوندگان نوین نهضت و چه بددی میتوانست باشد؟ و در حقیقت به میزبندی با اپورتونیسیم راست و رفرمیسم یاری رسانده، امیشت پیرویه را مقداری تسریع نمود. تجربه مبارزه مسلحانه پیروزمندانه کویا، بدون شک، به انتقاد و طرد تزهاری رویز - یونستی "راه مسالمت آمیز" و "گذار مسالمت آمیز" و بی اعتبار ساختن رفرمیسم یاری رسانده و در میان انقلابیون دنیا، منجمله انقلابیون ایران تأثیر مثبت گذارد. لیکن، در عین حال، برداشت ناپخته ای که از این تجربه انقلابی بدست داده شد، به ویژه در شکل بیان مانکنارانه و تاحیدود زیادی تعریف شده ای که با عبور از حافی نظرات نشو - تروستکیستی و آتارشیستی توسط مفسرینی چون ری در به فرموله و عرضه گردید، تأثیر منفی و زیان بخشی را در محیط روشنفکری نهضت ما به همراه آورد. در حقیقت چنین محیطی، با توجه بدانشتن چنان گذشته ای که شرح نمودیم، میتوانست و نشان داد که میتواند، پذیرای فرمول حاضر و آماده آنجنانی باشد، و از لحاظ برنامه عمل مبتنا به راه شخصی، مورد نظر قرار ت دهد. و علاوه، "راه کویا" بمشابه یک سیستم ایدئولوژیکی با اصطلاح مستقل و جسد آ از احزاب کمونیست و در عین حال، هر ادیکال، بیش از پیش برای روحیه سرخورده از مبارزات رفرمیستی ناسیونالیستهای ایرانی خوشایند میآید و مورد قبول واقع میگفت. و با توجه بسابقه و ترکیب بسیاری از گروههایی که تعلق خاطر خود را به مارکسیسم - لنینیسم اعلام داشته بودند و شرایطی که شرح آن رفت، و این سیستم فکری، بهرودی میتوانست و توانست در جنبش کمونیستی نیز راه نفوذ بیابد. البته، بهرودماند کسانیکه از همان زمان با این ساده انگاری و تعمیم دهی ها و تغییرات ضد مارکسیستی از تجربه کویا همراهی نداشتند و تأکید بر اصول کار مارکسیستی و توجه بشرايط و نیازهای شخص جامعه و انقلاب ایران را در مد نظر داشتند.

برداشتهای ضد مارکسیستی و ایدئالیستی از تجربه کویا که نقش "عصر آگاه" و فعالیت یک گروه از انقلاب

بین راه مطلق میساخت و در پاسخ ناصحیح بمسائل مهمی چون ساختمان حزب، جبهه واحد، بسیج، توده‌های و تدارک و پیشبرد جنگ، به تئوری آزموده شده مارکسیسم - لنینیسم در تضاد بود. اما مدتی فکر و ذهن بسیاری از مبارزین و گروه‌های نوساخته ایران را بخود مشغول داشت. «بفک از جزوه» تحلیلی از شرایط جامعه ایران: «کسانی پیدا شدند که میخواستند با اشکالی که برای ما کاملاً مشخص نیست، دست بعمل مسلحانه بزنند. اما هنوز شروع نکردند و برنگ افتادند و بنابراین نتوانستند تجربه مثبت و منفی برای جنبش فراهم کنند.» (ص ۲۲) در خارج نیز جریان بهین نحو کما بیش بوده است. باید در ضمن اشاره کنیم که فکر شروع این عملیات در آن زمان بدکار در روستا (بمشابه عرصه اصلی مبارزه مسلحانه) مترادف بوده است. در حقیقت، در موضوع مهم مبارزه مسلحانه و مسئله دهقانی، که با تحقق تاریک‌شده نهضت و تجربیات انقلابات کشورهای استعمار زده، توجه مبارزین ایران را بخود معطوف ساخته بود، و از مزیت‌های نهضت کونی بشمار می‌آید، در تعبیر خاص گام سترگشیش نیز در ابتدا مترادف هم مطرح میشدند.

این حرکت تئوریک سازمانی، که با گسلیدن بند‌های خود از اپورتونیزم راست و فرمیسم و در پی راه تئوریک مبارزه جلو می‌رفت، در شرایطی جریان می‌افتاد که نهضت جهانی کمونیستی نوکارگری در نبرد سختی با رویزیونیسم نوساخته خروشیجی درگیر شده بود، و مارکسیست - لنینیست‌های واقعی جهان برهبری احزاب کمونیست چین و آلبانی رویزیونیسم را افشا و طرد میکردند. در واقع حرکت تئوریک در جنبش مردم ما جزئی از این جریان بین‌المللی بود و به نوبه خود از آن و از دستاوردهای بزرگ آن تأثیر میگرفت. نبرد بزرگی که از نقطه نظر ایدئولوژی - یکی رویزیونیسم معاصر را بیاد حمله میگرفت و تحریفات اپورتونیست‌ها را در اصول مارکسیسم - لنینیسم و در خط - مشی جهانی کمونیستی نوکارگری افشا میکرد، کما مک مؤثری به درک ایدئولوژیکی کمونیست‌های ایران از اپورتونیزم و رویزیونیسم حزب توده نمود. این موضوع از این لحاظ قابل اهمیت است که مبارزه کمونیست‌های ایران و مرزندی آنان با اپورتونیست‌های حزب در ابتدا بیشتر بر سر مسائل علمی و شیوه مبارزه حزب و فرصت طلبی و غیر انقلابی بودن رهبری حزب بود و شناخت ایدئولوژیکی و تئوریک ضعیف بود. این امر به اعتبار مارکسیسم - لنینیسم و بزرگ راه‌گشای پرولتاریا در نبرد مبارزین ایران افزود و بویژه در تکامل بعدی این نبرد تاریخی جهانی و کما اندیشه‌های مائو تده دون را بیان کمونیست‌های جهان آورد و جنبه‌های عظیم انقلاب چین را در سطح وسیعی آشاع داد. اثر مهمی بر تکامل فکری گروه‌های کمونیستی ایران گذارده و بکار و فعالیت آنان درونمای روشنتر و گشوده تری داد. در حقیقت افشای وسیع رویزیونیسم در جهان و پیروسه تکامل تئوریک ایدئولوژیکی در صفوف مبارزین ایرانی یک گرایش عمومی را در میان روشنفکران به مارکسیسم - لنینیسم بوجود آورد. این جریان بسزگی ایدئولوژیکی که به وسعت دید و تکامل نظری کمونیست‌های ایران یاری رسانده و بخصوص ضرورت ایجاد احزاب جدید پرولتری را در بسیاری از کشورها مطرح میساخت، بهبشکله در غلبه نقطه نظر مارکسیستی - لنینیستی در توفسیح غلط اپورتونیزم و فرمیسم و در برخورد بخط مشی عمومی انقلاب ایران بر نقطه نظرهای التقاطی کاستر - لیستی و خرده بورژوازی در بسیاری از گروهها مؤثر بوده است. لیکن باید گفت که مشکلات تئوریک در رابطه با درک و حل مسئله دهقانی که شروع و پیشبرد جنگ بدان وابسته میشد، در شرایطی که «اصلاحات ارضی» امپریالیست‌ها در ایران تا حدودی و موقتاً وضع روستا را برای رشد سریع فعالیت انقلابی دشوار ساخته بود، به چرخش نظری پارهای از مبارزین و معطوف گردانیدن توجه آنها به کار تدارکی وسیع و طولانی و حزب سازی کلا کرده بود و راه کونی را موقتاً بعقب راند.

ولی در اینجا با وضع عجیبی روبرو شده ایم، چگونه مشکلات حل مسئله دهقانی و شروع مبارزه مسلحانه در روستا در گروهها و بین مبارزینی که باصطلاح «راه کونی» را مورد نظر قرار میدیابانند، ظاهراً به مبهم گردانیدن ایجاد حزب طبقه کارگر پیوسته است؟ چگونه «اصلاحات ارضی» امپریالیست‌ها در ایران به غلبه بر «راه کونی» یا عقباراندن آن در پارهای از گروهها یاری رساند؟ در حقیقت، برداشت کاستریستی از انقلاب از لحاظ تئوریک یکی کاملاً روشن نشده بود و بلکه موقتاً در پس پرده ماند. رشد فکری و وسعت یافتن دید مارکسیست لنینیست هادر جریان مبارزه حاد بین‌المللی علیه رویزیونیسم و اشاعه اندیشه‌های مائو تده دون، در نتیجه قطعیت یافتن بیشتر ضرورت ایجاد احزاب جدید پرولتری و در زمینه‌های صورت میگرفت که از دیگر سو، مشکلات پیش گفته و اصلاحات

حادثه ارضی - رژیم مسائل تازه‌ای را از لحاظ تئوریک و عملی برای عناصر مارکسیست و منجمله هواداران "راه کوبا" مطرح می‌نمود و این بیشتر ساده انگاری کاستریستی را مختل می‌ساخت. "راه کوبا" فقط بدلیل شناخت عملی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و کوشش برای انطباق آن بر شرایط جامعه ما کارگزار شده نشد بلکه منجمله و شاید هم بیشتر به علت ضعف عملی ساختن و تا حدودی نیز تصورات و برداشتهای ناصحیح از تحول لاتاری ایران در سالهای اخیر که در یک زمینه ایدئولوژیک و عملی ناصحیح صورت گرفته بود به آسانی بنفع راه دیگر منتفی گردید. و همچنان که در سالهای آتی در رشد و شیوع ناگهانی جنگ چریکی شهری و این نسخه دیگر مشی کاستریستی دیده شد چه باسانی دوباره ظهور کرد. آری! بوقوع است در حاشیه این درس گاه فریب اموش شوند را بخاطر آوری که هیچ انحراف و روند ایدئولوژیک نادرستی ممکن نیست بدون یک مبارزه ایدئولوژیک و تئوریک قاطع و عمیق از میان برداشته شود.

برای پشتیبانی از نظر خویش ما باز به جزوه خود رفتاری گروه "چریکی فدائی خلق" رجوع می‌کنیم تا دیده شود که رفتاری آن گروه و یا شاید پاره‌ای از آنان که هواداران مشی چریکی بودند، چگونه بسنگله ایجاد حزب برخورد کرده و ناصحیح بودن مشی چریکی را موقتا توجیه نمودند: "گروه در طی رشد خون باین دوراهی رسید؛ باید در پی ایجاد حزب پرولتاریا بود و یا در تشکیل هسته مسلحانه در روستا و آغاز جنگ چریکی؟ ... گروه بهر حال این راه (یعنی: "جنگ چریکی" - "کونیست") را رد کرد. اما بنظر من رد این راه اساسا مبتنی بود بر یک شته فرمولهای تئوریک که ما آنها را عام و تفسیرناپذیر میدانستیم و کمتر از برخورد عملی و نظری جدی با واقعیات نتیجه شده بود. با این همه برخورد نظری ما با شرایط کونی / ارزبایی ما از تحولات ادعائی دستگاه نقش اصلاحات حیات ارضی و غیره این انتخاب را رد نمی‌کرد و هیچ تأیید هم میکرد. ما گرچه مبارزه مسلحانه را امری ناگزیر میدانستیم و منتها معتقد بودیم که تحولات ادعائی بنقش شهر و پرولتاریا اهمیت بیشتری بخشیده و روستا چون قبل نمیتواند پایگاه انقلاب باشد. این اعتقاد فکر ما را در جهت تشکیل حزب پرولتاریا تقویت میکرد." (تحلیلی از شرایط جامعه ایران - ص ۲۴-۲۵) بدیسان آنان گذشته از برخورد کلی نظری مشی چریکی، چون نقش و اهمیت روستا و مبارزه دهقانی را برای شروع یک فعالیت چریکی دیگر منقنی دیدند بقر پرولتاریا و حزب و افتادند. معیارت دیگر مشی چریکی بدرستی منقنی و مردود شناخته شد ولی نه بر پایه یک درک تئوریک محکم و روشنی به بر پایه یک شناخت صحیح از انقلاب. و همچنانکه در صفحات بعدی جزوه تا برده امده، زمانی نیکتر در که همین رفتاریکه دیگر فرکرشان در جهت تشکیل حزب سیر میکرد از این فکر دست کشیده و آنچه را که در تئوری رد کرده بودند در عمل بازس گرفته و آنرا تحت عنوان "عمل مسلحانه" - اینبار در شهرها - اجرا - بکنند. انگیزه این چرخش اخیر چه بود؟ ما در همین جاست که دیگر خواهانیم مستقما وارد بحث با این رفتاری شویم چه هم از نقل قولی که فوفا از ایشان آوریم زمینه نظری آن چرخش بعدی روشن است و هم اینکه در نتیجه این بحث که بر اساس گفتههای خود این رفتاست میتوان به انگیزه و علت چنین چرخشی دست پیدا کرد.

در همین نقل قول پیش آورده شده بخوبی میتوان دید که بوظیفه حزب سازی واقعا برخورد درستی نشده است و لزوم آن مفهوم نیست. گذشته از نادرستی ارزبایی این رفتا از وضع روستا و نقش اصلاحات ارضی که در همان جزوه ارائه شده و فعلا در اینجا مورد بحث ما نیست اصولا توجیه تئوریک آنان درباره ضرورت و لزوم ایجاد حزب پرولتاریا بر پایه نقطه نظر نادرستی صورت گرفته بوده است. هرچه آن "تحولات ادعائی دستگاه و نقش اصلاحات ارضی و غیره" میخواهد باشد هرگز نمیتواند پایهای برای قبول یا رد لزوم حزب طبقه کارگر در جنبش ما و درجه ایبرام آن برای مارکسیست - لنینیستها قرار گیرد. زیرا لزوم ایجاد حزب طبقه کارگر از ضرورت تاریخی - اجتماعی تأمین رهبری این طبقه و ایدئولوژی راه گشای او ناشی شده و چنانکه تجربیات مثبت و منفی بین الطلوع و گذشته مبارزات مردم خود مان نیز تصریح میکند، پیروزی و سرنوشت مبارزه مردم ما برای دموکراسی و رفاهتی ملی بوجود آن وابسته است. در تحت هر شرایط اجتماعی که باشیم وجه مبارزه مسلحانه‌ای نتواند درگیر شود یا نشود و یا اینکه عملا جریان یافته باشد برای کونیستها، برای عناصر پرولتاری، ایجاد حزب طبقه کارگر و تأمین رهبری این طبقه از طریق جنبش و وظیفه مرکزی و حلقه عمده در کلیه فعالیتهاست و هیچگاه بصرم بودن حزب پرولتاریا را نمیتوان بعنوان یکی از "دوره" مطرح کرد. آری! اینها "فرمولهای تئوریک" است که باید

آنها را "عام و تغییر ناپذیر" بدانیم و زیرا با واقعیت ستر جهان ما و مبین ما و تجربیات خاص ما میخوانند و کلید تمام قفلهاست .

ولی در همین کتاب، در صفحه ۵۱ آمده است که بعد از آنکه "پذیرفتیم که هدف ما و سایر گروههای کمونیست باید ایجاد حزب مارکسیست - لنینیست باشد، بلافاصله این مسئله مطرح شد برای ایجاد چنین حزبی چه باید کرد؟ آنوقت این دو وظیفه اساسی در برابر ما قرار گرفت: ۱- ما و سایر گروهها از بیطرف میبایست گذریم - های حزب آینده را تربیت کنیم و از طریق دیگر باید زمینه چنین حزبی را در میان تودهها فراهم میکردیم . یعنی ما باید با کار در میان تودهها، شرکت در زندگی مبارزاتی تودهها و بیژه پرولتاریا و آنها را آماده پذیرفتن چنین حزبی بکنیم . ولی آیا، رفقا، واقعا پذیرفتید؟ نه آنکه آیا برنامه و هدف گروه ایجاد حزب طبقه کارگر قرار گرفت، نه برخورد تجربیدی و فرمولوار که حزب سازی با "دو وظیفه اساسی" همراه است، بلکه تئوری مسئله، نقطه نظر ایدئولوژیکی مسئله، وگرنه چگونه میشود که برای "ایجاد کانونهای چریکی و آغاز مبارزه مسلحانه" (که بعدا بجای ایجاد حزب در دستور کار قرار میگردد) بلافاصله این مسئله مطرح نشود که همان "دو وظیفه اساسی" در پیش رو قرار دارد، که باید کارهای آنها تربیت نمود، که باید زمینه چنین کاری را در میان تودهها فراهم کرد، که باید با کار در میان تودهها، شرکت در زندگی مبارزاتی تودهها "آنها را آماده پذیرفتن چنین امری ساخت؟! وگرنه این "دو وظیفه اساسی" که در صفحه بعد آن کتاب به تنگی لزم آن میکوشید و از آن مبرم نبودن حزب را نتیجه میگردد، چه ارتباطی به "تفاوت شرایط ما با شرایط تجربیات انقلابی پیشین (چین و روسیه)" دارد؟! چه ربطی دارد باینکه "جریان علی مبارزه آنها طلبیده باشد" و یا طلبیده باشد؟! چه ربطی دارد باینکه "زمینه آن در میان کارگران و تودههای غیرکارگر فراهم نبوده باشد" یا بوده باشد؟! مگر "ایجاد کانونهای چریکی و آغاز مبارزه مسلحانه" و یا پیاده کردن تجربههای میاند انقلاب کوبا نیازی ندارد که "جریان علی مبارزه آنها" طلب کند و نیازی به فراهم بودن "زمینه آن در میان کارگران و تودههای غیرکارگر" نیست؟ مگر گروه انقلابیون پیشقراول انقلاب کوبا انقلاب را پیشبردند بدون آنکه جریان علی مبارزه آنها طلبیده باشد و بدون آنکه زمینه آن در میان تودههای خلق فراهم بوده باشد؟ مگر موفقیتها و پیشرفتهای درخشان انقلاب فلسطین، همان انقلابی که گاستی ها و ضعفهای تئوریک و علی سازمانهای آن که بعدها بیرون زد و بتقویت موضع مشی چریکی خدمت نمود، بخصوص در آن نبرد پرشکوهره الکرامه اش، بدون طلب جریان علی مبارزه و بدون زمینه ای در بین تودهها بدست آمده بود؟ آه! رفقا فقط مسئله بر سر داشتن یا نداشتن حزب و درجه ابرام آن نیست، بر سر دور برداشتن از مبارزه مسلحانه و دور برداشتن از جریان رشد مبارزه طبقاتی، دور دیدگاه و ایدئولوژی است .

بهیچ وجه اینطور نیست که "همیشه عناصر و اجزاء متشکله حزب و کادرها، گروهها و سازمانهاییکه هر یک فراخور خود در زندگی و مبارزه علی تودهها شرکت دارند، فراهم است، همیشه مبارزه اقتصادی و سیاسی تودهها و ارتباط عناصر پیشرو و آگاه با تودهها وجود دارد، منتهی پراکندگی این مبارزه و دید محدود این مبارزه و خرده کاری و یک سازمان وسیع حزبی را می طلبد . (همانجا - ص ۵۲) ظاهرا، این قضیه باقتباس از وضع روسیه و آطور که در "چه باید کرد؟" لنین مطرح شده، برداشته شده است . لیکن، وضع جنبش در روسیه و بنا بر همان کتاب لنین و عکس این قضیه را مطرح میکرد است . یعنی درست در آنجا، عدم توجه بهمرم بودن ایجاد حزب توسط اگنوسمیتها که در خرده کاری و پراکنده کاری خود غرق شده بودند چنین توجیه میشده است که هنوز "رابطه دینی با پرولتاریا" نیست و "سازمانهای قوی محلی" بوجود نیامده اند و پس بهانه آنکه "باید بکار دیگری پرداخت" (و نه مشخصا بکار ایجاد حزب). یعنی در آنجا درست آن حزبی که طلبیده میشده است، که بارها طلب شده است، که همچنان طلب میشود، بعلمت خرده کاری و بعلمت دید محدود مبارزاتی که جریان ندارد، بعلمت پراکندگی آن مبارزه، آگاه کار معین برای ایجادش بدست فراموشی سپرده میشود و فدای خرده کاری و دید محدود و پراکنده کاریهای ما میگردد، و آنگاه توجیه میشود که "ارتباط عناصر پیشرو و آگاه با تودهها" هنوز بوجود نیامده که "مبارزه اقتصادی و سیاسی تودهها" هنوز جریان نیافته، که "گروهها و سازمانهاییکه هر یک فراخور خود در زندگی و مبارزه علی تودهها شرکت کنند" پدید نشده، که "کادرها" تربیت نشده باند و "عناصر و اجزاء" متشکله حزب "فراهم نگردیده است" . درست بخاطر این توجیهات و وجود این وضع است که باید لزوم حزب ترا صد بار

دیگر تکرار نمود و فراموش کننده گانی را که در این وضع و در توجیهات انحرافی گوناگون خود غرق شده اند بیدار ساختند. و اکنون نیز ما درست بخاطر آنکه حزب را طلب میکنیم باید هرچه زودتر و بهر سختی که شده، آن "عناصر و اجزای متشکله" آن "کادرها" را فراهم ساخت، آن "مبارزه اقتصادی و سیاسی" توده‌ها را سازمان داد و آن "گروهها و سازمانهاییکه هر یک فراخور خود در زندگی و مبارزه عملی توده‌ها شرکت کنند" پدید آورند و نیز دایره انزوم و ضرورت آن "سازمان وسیع حزبی" را و آن کار معین بخاطر ایجاد آنرا که بدون آن و بدون حرکت بسوی آن هر خردی کاری دید محدود مبارزه و پیراکنیدگی مبارزات حکم قانون میآید (و باید اذعان کرد که چه بسا یافته است!) گوتنترد نمود و طلبید و مواظب بود که مبارزه "دشمنی" را با مواظبت بسوی دیگری منحرف کند! (اشاره به صفحه ۵۳)

و در آن زمانیکه "بضرورت ایجاد حزب بی‌پروایم و بواسطه نبودن جنبشهای توده‌های خود بخودی و بواسطه عدم شرکت نیروی روشنفکری در زندگی و مبارزه عملی توده‌ها و نیز عدم وجود ارتباط جدی میان گروههای مارکسیست - لنینیست" که راه دشواری را در جلوی ما قرار داده است، بواسطه این دشواری بنگریم و آن را تحلیل کنیم و آن توجیهات ایدئولوژیکی و سازمانی را بوجود آوریم که به "شرکت در زندگی واقعی توده‌ها" پیوسته و به "محدود بودن در محیط روشنفکری" خاتمه داده و به "چندگانگیها و ضعفهای عمده" برای رسیدن به برنامه مشترک قلم کشیده و تا بتواند آن سازمان واحد حزبی بوجود آید که فقط "سرهمبندی گروهها" نبوده و "دیروا زود" در اثر یک رشته اختلافات ناگهانی یا استراتژیکی "ازهم نیاشند" تا "حزبی را که طلب میکنیم ... از همان آغاز و یا خیلی زود، بتواند به پیشرو واقعی توده‌ها بدل گردد" و با بسیج خلق و رهبری او آن نبرد مسلحانه تاریخی را که حل تمام تضادهای آشتی ناپذیر جامعه کنونی بدان وابسته است بسوی پیروزی بپوش برد، و آن نشود که تا ایجاد حزب که راه دشواری در پیش است و از لحاظ تئوریکی و سازمانی مسائل مهمی جلوی ما را گرفته و بدان مقصود کار پرتلاشی را میطلبد، "از مشخص کردن این راه دشوار غافل بمانیم" و در نتیجه بسوی دیگری منحرف شویم که مولود همان ناتوانی ما بجل آن دشواریها و همان "محدود بودن در محیط روشنفکری" است - یعنی بسوی "عمل مسلحانه" منحرف شویم. (نقل قولها از صفحات ۵۲-۵۴) زیرا انحراف مگر نتیجه سرفرو آوردن "در مقابل جریان خود بخودی خشم و غضب فوق العاده آشنین روشنفکرانی که نمیتوانند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی را با نهضت کارگری در یک واحد کل بهم ببینند" (لنین - چه باید کرد؟ - ص ۳۴۱) و اضافه کنیم، مسائل حاد تئوریکی و سازمانی جنبش ما در ارتباط با شرایط و وضع جامعه و مبارزه طبقه و خلق پاسخ دهند، نیست و جز این نتواند بود.

آری! در حقیقت، "عمل مسلحانه" و یا شی چریکی در مرحله‌ای از سیر جنبش ما از همان "نیتوانند" یا امکان ندارند ... ببینند" و پاسخ دهند" ناشی شده است. ما میکوشیم این مرحله را بحد امکان تشریح کنیم:

- ۳ -

گروههای انقلابی در جریان رشد کمی و شکل گرفتن و تعیین وظایف عمومی و برنامه با این امر روبه‌رو می‌شوند که چگونه میتوان عملاً باین وظایف پاسخ گفت و مبارزه‌های طبقه شی سیاسی انقلاب در آن زد. جنبش کمونیستی ایران که اساساً از گروههای روشنفکران برخاسته است و نیز با این امر روبه‌رو شده است که چگونه به ترویج و تبلیغ ایده‌های انقلابی در میان مردم و افشای سیاسی سیستم موجود و روابط عقب مانده جامعه پردازد و باین توده مردم روش ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم را در میان کارگران ترویج نموده و بکار سیاسی و سازماندهی بردارد و به سازمان دادن مبارزات سندیکائی، اقتصادی و سیاسی آنان و سایر توده‌های زحمتکش یاری رساند و در جریان این مبارزه، گردان پیشقراول طبقه کارگر، یعنی حزب را از اتحاد عناصر پیشروی پارتیاریا و گروههای کمونیستی بوجود آورد.

عوما هر تشکیک کمونیستی در ابتدا، از عده‌های تشکیل میگرد که بطور عمده بکار مطالباتی و تشویک برای رسیدن بیک درک نسبتاً مشترک از شرایط مسائل عمومی و وظایف مقابله‌ای نهضت پرداخته و بهترین عناصر محیط خود را که عوماً در ابتدای کار از میان روشنفکران مترقی و انقلابی است، جلب میکند. این مرحله و مرحله تشکیل

گروهها است. و مبارزه آنان خارج از فعالیت در میان دانشجویان و قشر تحصیل کرده فرقی و اتفاقی است. حرکت کت نون جنبش کمونیستی حاضر در ایران، با توجه بوضع که از بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ با آن روبرو بود و بدان در قیل یرداختیم، جز این نمیتوانست باشد و در حقیقت همین گونه بوده است. بدینسان حرکت بصورت تشکیل گروههای در میان روشنفکران یا میگزید، بکار رفتی پرداخته و یکدیگر اصول و وظایفی را برای خود مشخص میکند. حداقل تشکیلاتی هم میان افراد خود تعیین میکند که البته معمولاً تا حدود زیادی هم خودرود است. خودرودی تشکیلات نه تنها مقداری در نتیجه کمی تجزیه و ناآگاهی به امر است بلکه مقداری هم نتیجه تبعیت کور از مقتضیات محیط کار و پیشامدها بوده است، و فعالیت و مبارزه وسیع خارجی بی هم نیست که کمبودها و بدوی بودن تشکیلات را بخوبی بروز دهد. بهرحال، تا حدود زیادی برای فعالیتهای وسیعی که گروه در آینده میخواهد بدانها دست زند بدوی و عقبمانده است و ناهمی از نوع کاری است که اکنون میکند. میان وضع کنونی و آیندهای که سرانجام گروه دست بفعالیت خارجی میزند، میگویند با گروههای دیگر برای تبادل نظر و فعالیت مشترک وارد تماس شود، عمل برای بردن برنامه خود بمیان تودمها و تماس و کار با آنان قدم گذارد، و یا بتدریج اشخاص و عملی مبارزه پردازد و تفاوت قابل توجهی است، و حقیقتاً وارد شدن بمرحله تازه ای است. در واقع گذار از مرحله اول باین مرحله تازه گروه کار را تشکیل داده و با دشواری زیادی رویروست. زیرا دشواری عام و برنامههای گسسته هنوز بسیار خام بوده و طرح کلی و عمومی را تشکیل میدهد. میباید با اوضاع و احوال شخصی که نهایت گوناگونی سیاستها و شیوههای کار را میطلبد، و با ویژگیها و خصوصیات هر مبارزه و یا فعالیت شخصی در بین مردم خود را تلفیق دهد. بعلاوه کار سیاسی و سازماندهی در بین زحمتکشان عیناً مانند کار در بین قشر باصطلاح تحصیل کرده و روشنفکر نیست. گذشته از هر چیز، روشنفکری که مارکسیست - لنینیست شده است هنوز دارای بقایای خصوصیت طبقاتی قبلی و محیط روشنفکران است که درک کنونی آنها در پیرویه کار در بین مردم خود کار دشوار و پرزحمتی را تشکیل میدهد. و اصولاً در همین مرحله از کار گروهها است که اعضای آنها سنجیده میشوند و چه بسا برخی از آنها کارهای بسیاری از ایشان موجب اختلافاتی در کار میشود. گذار به این مرحله بخصوص در تحت شرایط اختلافی سیاسی و حکومت پلیسی، به مراتب دشوارتر است. زیرا هر قدم گروه که تا حدود زیادی بطور خودرود سازمان یافته است، با نابودی و لورفتن اعضا، و روابط مواجه میباید. گروه در اینجا با بدوی بودن تشکیلاتی که به مراتب بیشتر بزرگ کار آموزشی و یکدیگر فعالیتهای محدود مابین روشنفکران میخورد، و بیشتر انعکاسی از فعالیتهای گذشته است تا مرحله جدید رویرو است. این بدویت سازمانی گروهها نه تنها در کار خودشان تأثیر خود را میگذارد، بلکه در بسیاری مواقع، مثلاً در جریان تماسها و یا برخورد های پیش بینی نشده، بکار همدیگر نیز تأثیر میگذارد.

جنبش کمونیستی حاضر در شرایطی پا گرفته و رشد یافته است که میهن ما اختلافات تری در دورههای تاریخ معاصر را در حیات اجتماعی و سیاسی اش طی میکند. در هیچ یک از دورههای تاریخ صفت - هفتاد ساله اخیر، حتی در زمان رضاخان سیستم پلیسی و امنیتی و جاسوسی رژیم طبقات حاکم تا بدین حد، که اکنون وجود دارد، گسترده نبوده و تقویت نشده است. حکومت ایران کوشیده است وحشیانه ترین شیوههای میرغضب های شرقی را با مودیانه ترین فنون پلیسی فرب و شیوههای فاشیسم هیتلری تلفیق نموده و برای حفظ سلطه نفرتبار خود بکار آورد، و بویژه در دهساله اخیر سعی داشته است که این سلطه پلیسی را تا بحیط کارخانه و محلات کارگری و ادارات و مدارس و حتی بروستاها گسترش دهد. همراه با گسترش این سیستم رژیم کوشیده است که تا بحدا امکان سیستم ارتباطی و مخابراتی خود را وسعت بخشد. واضح است در تحت چنین شرایطی فعالیتهای گروههای انقلابی در بین مردم و یا برای تماس با یکدیگر، و یا مثلاً برای دست زدن بیک فعالیت انتشاراتی، وغیره، با مخاطرات زیادی رویرو بوده است. این وضع بفرنج که بقیمت لورفتن و نابودی پارامی از مبارزین و گروههای انقلابی ایران تمام شده، بخصوص در دورههای صورت گرفته است که کار و فعالیت گروهها بیشتر متوجه خارج خود، یعنی کوشش برای تماس و کار انقلابی در بین مردم و ارتباط و نزدیکی بسایر گروهها و دستههای انقلابی شده است. نمونه گروههایی که هنوز نقش قابل توجهی در مبارزات کارگران و سایر طبقات خلق نیافته، کشف شده اند، و یا بسیاری از اعضایشان گرفتار شده اند، هم نبوده است. چنانکه گفتیم گذار از مرحله اول بمرحله جدید هم از لحاظ

رشد فعالیتها در بین مردم و هم از لحاظ حفظ خود و سایر گروهها، گره کار را تشکیل میدهد، و گروهها نیز معمولاً در جریان این گذار است که گرفتار میشوند.

در ارتباط با این موضوع، اظهارات "چریکهای فدائی خلق" و تجربیات آنان، قبل از دست زدن به عملیات مسلحانه قابل توجه است: "در حالیکه در آغاز پیدایش تجمع ساده نیروها عملاً هرگونه تماس میان روشنفکران، خلق و خلق بکلی قطع شده بود و نیز هیچگونه ارتباط جدی میان روشنفکران خلق، منجمله روشنفکران پرولتاریا، وجود نداشت، اینک پس از رشد درونی گروههای کمونیست، رشد بیشتر گروهها وابسته به ارتباطی جدی با تودهها، شرکت واقعی در زندگی تودهها و نیز پیوندی که مقدمه اتحاد باشد، میان گروههای کمونیست بود. در حالیکه عناصر ذهنی یک پیشروی واقعی در حال تکوین هستند، چشم انداز اتحاد گروهها، و تماس واقعی با تودهها، بسیار تیره و تاریک بنظر میرسد. هرگونه کوششی از جانب گروهها که ناظر بر ایجاد ارتباطی با تودهها و دیگر گروههای کمونیست و شرکت در زندگی و مبارزات سیاسی مردم، که البته بهیچ وجه گسترش قابل ملاحظه ندهد، باشد، گروهها را در معرض خطر جدی ضربات پلیس قرار میدهد." و نویسنده ادامه میدهد که "گروهها نیز همین جریان را از سر میگردانند." ("تحلیلی از شرایط جامعه ایران" - ص ۲۳) و یا بنا بر اظهار نظریکی از مبارزین زندانی ایران: "قسمت اعظم گرفتارها ناشی از کوشش افراد گروهها برای تماس با افراد و گروههای دیگر بوجود آمده است...". ("یاداشتهای از زندانهای شاه") تمامی مقاله معروف رفیق امیر یویز بیان تحت عنوان "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء"، در واقع، راجع به مشکلات و بفرنجی ورود به مرحله جدید و چار و چوئی در باره آنها است.

در اینجاست که برای جستجوی راه حل مشکلات و بفرنجی ورود به مرحله جدید، میباید ابتدا مسئله را بدرستی طرح نمود. زیرا طرح درست مسئله خود برابریایی از راه حل است، و حال آنکه طرح غلط آن سر به چشمه انحراف و به بیراهه رفتن است. آیا واقعا علت اساسی ناکامیهای پیشگفته شرایط اختیاق سیاسی و ضربات دشمن طبقاتی بوده است و یا آنکه در درجه اول، و این وضع نتیجه منطقی و طبیعی عملکرد سازمانها و گروههایی بوده است که هنوز فعالیتهای خود را در مرحله جدید با مقتضیات و نیازهای تئوریک، عملی و تشکیلاتی آن تعلق ندادند و نمیتوانند با خصوصیات تشکیلاتی گروهی گذشته بکار ادامه دار و پیگیری دست بزنند؟ آیا تودهها آمادگی جذب تئوری انقلابی و برنامه را ندارند و یا ما گروههای انقلابی هنوز نتوانسته و یا نخواسته ایم تئوری و برنامه را امان را با زندگی و مبارزه کارگران و سایر تودههای مردم بدرستی تلقین دهیم. اشکال اصلی کار در کجاست، و ضعف را در کجا باید جستجو کرد؟

طرح مسئله فوق که در دوره معینی از رشد گروههای انقلابی ایران و قدم گذاردن به عرضه فعالیت عملی صورت گرفته است بطور کلی مایه بروز دو انحراف از راست و "چپ" گردیده است. هر دو این گروهها علت اساسی ناکامیها و دستگیریهای بی دریغی را در وضع اختیاقی کمونی و بیک کلام در تمرکز پلیسی رژیم و یا در عدم آمادگی توده (بهر دلیل) در پاسخ مثبت دادن بکار انقلابیون میدانند و نه در ضعف و عقب ماندگی تئوریک و تشکیلاتی، در بی تجربگی و ناآمادگی گروهها و در برانگیزی آنها. لیکن در حالیکه گروه اول برای کسب موفقیت خود، منتظر تغییر جبری شرایط اختیاق و برخاستن جنبشهای خود بخودی کارگری و تکانهای اعتراضی خلق نمی نشیند، گروه دوم، این "تغییر" و این "برخاستن" را با باصطلاح "فعالیت عامل ذهنی" (جدا از شرایط عینی) و به اراده خود میگویند بوجود آورد. گروه اول در حقیقت، ورود به مرحله جدید را جایز نمیشود و میخواهد همچنان در مرحله ابتدائی جتیش که مختصات آن گفته شد، درجا زند، و حال آنکه گروه دوم، اگرچه ظاهراً خواهان ورود به مرحله جدید است، ولی بجای ورود بآن، در واقع، از آن طرف دیگر این مرحله بیرون میاید، یعنی عملاً هنوز توده را برنخیزانده خود برمیخیزد.

در باره گروه اول، که مارکسیست - لنینیستها با این گونه نظرات ایشان وجه مشترکی نداشته و همواران مشی چریکی بنا در دست و بنا بر برداشت ایدئولوژیکی خودشان (که از آن سوی دیگر بهمه کس میگردند) همسه را بدان نظرات متهم میکنند و در عین حال وجه مشترک خود را از نقطه نظر طرح مسئله با آن مورد ملاحظه قرار نمیدهند، در شماره ۸ کمونیست ما حرفهای خود را زده ایم و اکنون برای ذکر مختصات عمومی نظرات آن گروه به

نقل قولی از آن شماره پنجم: «شرایط اختتامی کونی و دشواریهای که از نقطه نظر کار سیاسی و سازمانی در میان کارگران و دهقانان و بطوریکه توده مردم وجود دارند، گرفتاریهای حاصله از اینکار و کشف برخی از هسته های انقلابی در چندین ساله اخیر» برخی افراد و گروهها را در چهار دیواری جامع کوچک و محدود خود حبس نموده و باعث شده که از کار ساخت انقلابی طفره روند. آنان این اعتقاد بظاهر منطقی را برای خود ساختند که از آنجا که جنبش خود بخودی کارگران و زحمتکشان هنوز اوج نگرفته و بعد اعتلائی نرسیده و در نتیجه آمادگی لازم برای جذب تئوری انقلابی و مبارزات سیاسی طبقاتی در میان توده کارگر و زنجیر بوجود نیامده و از آن گذشته، وضع ناساعد اختتامی حاکم بر جامعه مشکلات زیادی از لحاظ تئوری و عملی در میان مردم بوجود آورده و خطر نابودی عناصر آگاه جامعه و هسته های محدود انقلابی را پیش میآورد، بنابراین، تا آینده ای که «شرایط مساعدی» بوجود آید، از پیوند «بمخالفت با زحمتکشان ضایقه نمود و بجای آن برای آینده ای که بطور اجتناب ناپذیری توده در نیاورده وافر برای یک رهبری انقلابی و کارورها و متفکرین خود است، خود را حفظ و آماده کرد» اینان با توجه بضعف شوربکی که در جنبش ما وجود دارد و شکستهاییک در نتیجه فقدان یک حزب انقلابی مسلح به تئوری انقلابی مارکسیستی - لنینیستی بوجود آمده، بطور یکجانبه و مجرد روی کار تئوریک و رشد فکری خود تکیه کرده و نتیجه گرفتند که بنا براین، قبل از هرگونه پیوند با توده و شرکت در مبارزاتش، «میباید به آمادگی» شوربیک و «ارتقا» درک و فهم خود از اصول و شیوه های بررسی و تحلیل مارکسیستی پرداخت. اینان باور این حکم صحیح که جنبش خود بخودی نتیجه رشد تضادهای عینی جامعه بوده و جبراً بنا بر رشد این تضادها وضع انقلابی ما - عدی بوجود خواهد آمد، این نتیجه غیر دیالکتیکی و بی پایه را میگیرند که پس فعلاً تلاش ما با توده «تا آماده» و کار سیاسی و سازمانی در میان آنان حاصلی مگر اتلاف وقت و استقبال مخاطرات نداشته و بلکه تا آن روز مساعد مودود، نباید به «کار ایدئولوژیک» روی خود پرداخته و از خود «کارهای پرولتری» بیرون داد. در وضع مساعد انقلابی فردا، این «کارهای پرولتری» که از لحاظ تئوریک همه کاره شده اند، وارد میدان شده و با وحدت خود، حزب طبقه کارگر را ایجاد نموده و توده های «آماده» برای انقلاب را بسوی پیروزی هدایت خواهند نمود.

این گروه که در حقیقت از یک طرز تفکر جبری و ماتریالیسم مکانیکی، به جنبش توده و مبارزات طبقاتی برخوردار میکند، معرفی تسلیم در برابر شرایط اختتامی کونی و طفره رفتن از مبارزه انقلابی است. اینان سستی خود را به سستی توده احاله میدهند و درست در تحت شرایط کونی که بخاطر آماده کردن شرایط ذهنی در جامعه امرت مهیای لازم سازمانی بیش از هر زمان نیاز بکار سیاسی و سازمانی است، از این کار کاره جوئی کرده و تحت عنوان «کار تئوریک» عملاً جنبش ملی طبقه کارگر و خلق را بدست براتسین های بورژوا میسازند. لیکن هنگامیکه گروه دوم، که همانا هواداران مئی جزبکی را تشکیل میدهند، میگویند عدای به بهانه رسیدن «لحظه مناسب» یا شرایط مطلوب، به نظریه «تعرض ننگیم تا باقی بمانیم» متوسل میشوند و حال آنکه برای اینکه باقی بمانیم، حضور ریم تعرض کنیم» (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا» - صفحات ۲۲-۲۳)، در حقیقت نظرات انحرافی گروه اول را تا سایر مارکسیست - لنینیستها مخلوط کرده و همه را تحت عنوان اپورتونیستهای که فقط «بقا» خود و محفل خود را طلبیده و کاری نمیکنند، گویند، و توجه نمیکنند که در مبارزه با طرز تفکر جبری و مکانیکی آنان، خود به ایدئالیسم و اراده گرایی در غلطیدند. زیرا مارکسیست - لنینیستها نیز معتقدند که هنگامیکه دشمنان از لحاظ تاکتیکی قوی و ما ضعیف و پراکند ایم، و هنوز پشتیبانی خلق را جلب نکرده و زمینه مناسب نیست، نباید دست به تعرض نظامی زد. و بلکه در درجه اول، میباید به حفظ خود، به جمع آوری نیرو و تدارک پرداخت و برای پیشترت مبارزه در این وضع از جریه دفاع فعال استفاده نبرد. در شرایط کونی، هم دفاع گریز طلبانه و محافظه کارانه برای حفظ گروهها، و هم تعرض شتابزده و جنگ تن به تن گروهها با حکومت، هر دو ناصحیح بوده و جنبش را به انحلال یا شکست میکشاند. دستکم در دست زدن بیک عمل تعرض نظامی، بنیابت پشتیبانی بستدهای از توده مردم و فرصت مناسب بدست آمده باشد، از برای اینکه باقی بمانیم، حضوریم تعرض کنیم. در مرحله تدارکسی جنبش هماتقدر غلط است که «برای اینکه باقی بمانیم، حضوریم دفاع کنیم» در مرحله تعرضی آن، و کسکه این واقعیت را نبیند و بشرايط کونی جنبش توجه نکند، و گروههای انقلابی را بدون زمینه سیاسی و سازمانی در بین توده و پشتیبانی خلق، و بدون توجه بوضع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روحیه و حالت فکری طبقات، به سورش

بر اردو نگاه دشمن فربخوانند. باز یوزهایف خطیر انقلابیون در زمان حاضر که همانا تجهیز مقدمات سیاسی و سازمانی است و وقتی نگذارده و تحت عنوان "باید عمل کرد" عملاً تجهیز این مقدمات را بدست ریزینویستها و بورژوازی سیرده است. آن عمل و تعرضی که امروز علیه دشمن مورد نیاز است نه در زمینه نظامی بلکه بطور عمده در زمینه تبلیغاتی، کار سیاسی و تشکیلاتی و بسیج مبارزات آگاهانه خلق است. وظیفه تعرض گروهها نبوده و بلکه آماده ساختن توده برای تعرض است.

در واقع گروه دوم یعنی هواداران مشی چرکی با حرکت از همان مبدأ استدلالی، یعنی با اشاره به شرایط اختناق سیاسی و تمرکز رژیم و نایب آمادگی توده برای جذب و بکاربرد تئوری و ایدهای انقلابی به قطب مقابل همان انحراف رسیده، یعنی باز فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در بین توده را امکان ناپذیر تصور نموده اند. بدینسان از جایگاهی های فکری دوره گذار مرحله عملی جدید بود که نظرات کاسترستی که با اصطلاح در تئوری برای برخی کارگذار شده بود و با بررسی نادرست از تحولات روستا در دهساله اخیر بکاربرد آن منتفی شده بود اینبار در عمل رونق بسیار یافت ولیکن بشهرها کشیده شد. از لحاظ وجه تشابه و خویشاوندی نزدیک مشی چرکی ایران با مشی گروههای چرکی آمریکای لاتین جالب توجه است که هواداران این مشی در آمریکای لاتین نیز بتدریج عرصه اصلی فعالیت خود را «موقتا» از روستاها بشهرها کشیدند. که بدون شک برخی علل مشترک نیز در میان بوده است.

آری! در اینجا بود که مبارزینی که از "عدم حساسیت" توده ها فیکه "رضیت چندانی با آموزشهای سیاسی نشان نمیدهد" و "یخاطر" و "حشمت از پلیس" دم فرو بسته اند (همانجا - صفحات ۱۰۱-۱۰۵) پتنگ آمده و خلاصه همان طور که در انتهای بخش ۲ گفتیم "چون" نمیتوانند یا امکان ندارند... بیبوندند" و پاسخ دهند. این سؤال را برای خود مطرح میکنند که: "چرا قیام کار توده ها است؟ یک تجربه گویا نشان نداد که یک موتور کوچک و سلاح میتواند قیام را آغاز کند و بتدریج توده ها را نیز بقیام بکشاند؟" ("تحلیلی از شرایط جامعه ایران" ص ۴۴) و "این مسائل در زمانی مطرح میشود که گروه بی میرد باید به خارج از خود، به واقعیت به توده ها و دیگر گروههای کمونیست توجه کند. اما از یکطرف بواجب میشود با ضربات آموزشهای بی درسی پلیس به گروههای کمونیستی و از طرف دیگر مسئله ارتباط با توده ها چنان دشوار بنظر میرسد که واقعا حل آن از عهده نیروهای چون ما بعید مینماید." (همانجا - ص ۵۵)

درست است: آموزشهای بی درسی پلیس و اختناق سیاسی بر بختی کار میافزاید و مسئله ارتباط با توده ها و پرورش انقلابی آنان چندان آسان نیست ولیکن راه دیگری نیز وجود ندارد بگر آنکه آن بوجدانی را از لحاظ سازمانی بوجود آوریم که بتواند در شرایط اختناق کار کند و بمیان توده های مردم رسوخ نماید. و آن راه و شیوه های ترویج و تبلیغ و کار توده های را در بین مردم در پیش گیریم تا مردم بتوانند از سطحی از آگاهی و حال لت فکری که هستند بسطح عالیتری ارتقا یافته و بتدریج و به تجربه مبارزات خودشان بی برند آنچه باید کرد. زیرا بدون قیام خلق و بدون اراده او مبارزه در در بر علیه حکومت پلیسی طبقات حاکم نمیتوان همان اختناق سیاسی و یورشهای بی درسی پلیس را هم کویید. علت اساسی ناکامیهای گروهها را نمیتوان و نباید در شرایط و در عرصه فعالیت جستجو کرد یعنی نه در شرایط اختناق سیاسی و ضربات دشمن طبقاتی و نه در نایب آمادگی توده ها به جذب تئوری انقلابی و برنامه ما. این راه درستی به حل مسئله نیست. علت اساسی را میباید در این جست که فعالیتهای ما در این مرحله با مقتضیات و نیازهای تئوریک و عملی و تشکیلاتی آن تطابق نداشته و اینکه نتوانسته یا خواسته ایم تئوری و برنامه ما را با زندگی و مبارزه کارگران و سایر توده های مردم بدرستی تلفیق دهیم و اغلب کارها از روی نقشه ای که بنا بر تحلیل علمی از تجربیات و اوضاع و شرایط و وقلا برآورد و بتدریج تنظیم شده باشد نبوده است و در نتیجه عملیات و فعالیتهای گروهها عموماً پراکنده و خود روست است. اشکال اصلی در اینجا است و اگر این اشکال که فقط در حین تجربه و جمع بندی و نتیجه گیری از آن و در پرتو وسیله بررسی و تحلیل علمی و استفاده از تجربیات گذشته و دیگران بدست میاید رفع نگردد و به هیچ راه دیگر رفع نخواهد گشت.

گر کمونیستهای روس و آلبانی و برخی کشورهای دیگر با همان دشواریهای علمی و سازمانی روبرو نبودند

اندو در همین شرایط بفرج، پرتوان ترین و آبدیده ترین احزاب را که از پشتیبانی خودهای وسیعی برخوردار بودند بوجود نیآوردند و قیام توده‌ها را غلبه مرتجعین تدارک ندادند. آری تجربه گویا نیز نشان داد که قیام کار توده‌هاست و بدون آمادگی و تمایز آنان نمیتوان یک مبارزه مسلحانه پیروز شد. علی‌حکومت مرتجعین در دست زد. در مطالعه تاریخ بارها به حالات مختلفی برمیخوریم که در آن گروه‌هایی از روشنفکران انقلابی با مستقر شدن در نواحی کوهستانی و ایجاد کانون‌های شورشی سعی در برانداختن حکومت دیکتاتوری وقت نمودند، ولی به علت عدم آگاهی توده‌های خلق و عدم تجربه آموزی علمی پیشین خود آنان کوشش این گروه‌ها بجائی نرسید. چنانچه این اقدامات پیشین در میان مردم گونا وجود نداشت. مقداتی که در فراهم آوردن خود گروه فیدل کا-سترو و رفقایش نیز سهم داشتند، هیچگاه اخگری که بر فراز کوه‌های "ماترا" برافروخته شده به حریفی در کوبا مبدل نیگشت. تجربه گویا وقتی توسط مقصود اخگرده بورژوا چون روی دبره و ذهن گزایانی مانند او از قطع و شرایط تاریخی و اجتماعی شخص‌اش جدا کردند و به "موتور کوچک" و "موتور بزرگ" خلاصه شود، آن میسر شد که در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین شده، که حتی قوی ترین و ماهرترین گروه‌های پیرو این راه در این نیم قاره مانند تروتسکیست‌ها در اورگوئه و طرفداران مارکیلا در بزیل، قادر شدند که بعد از سال‌های سال مبارزه، توده‌ها را بقیام بکشانند، و یا آنکه حتی شرایط مساعدی برای پیوند خود با آنان بوجود آوردند.

به تجربه خود مان بازگردیم و ببرسیم که چرا جنبش کمونیستی ایران در سال‌های دیکتاتوری رضاخانی، با وجود دستاوردهای درخشان پیشین، از جنبش کارگری و از توده‌های مردم جدا افتاد و مفلاتی شد؟ آیا علت اساسی آن، بی‌توجهی بی‌دری پلیس و اختناق سیاسی و یا ناآمادگی و عدم رغبت توده‌ها با آموزش‌های سوسیالیستی بود؟ خیر! علت اساسی آنرا باید در فقدان یک استخوانبندی محکم تشکیلاتی، عدم تمیز در سبک شرایط و موقع کار، در عدم انتخاب شیاست موافق با وضع جدید و در پاسخ ندادن به وظایف سیاسی و مسائل شورشی بطرحه جستجو کرد. باور چرا جنبش کمونیستی ایران و سازمان‌های سیاسی در سال‌های بعد از حکومت دیکتاتوری کودتا، از جنبش کارگری و از توده‌های مردم جدا افتادند و مفلاتی شدند؟ آیا علت اساسی آن، بی‌توجهی بی‌درستی پلیس و اختناق سیاسی یا ناآمادگی توده‌ها، بلکه بارها با آمادگی خود را در عمل با اثبات رسانده بودند. یعنی همان علی که رهبران توجیحگر حزب توده برای سرپوش کردن بر عقب ماندگی‌های خویش ذکر میکنند. بود. است؟ بنظر ما، با زهم خیر! علت آنرا با زهم اساسا در همان اشکالات و عقب ماندگی‌های که فوقا گفته شد باید جستجو کرد.

بنابراین میتوان بساتگی باین سؤال کوفی نیز پاسخ داد که چرا جنبش کمونیستی حاضر در هفتاد و جدائی از توده‌ها بشو برده و در بزرگسگی و آشفتگی است. طرح نادرست مسئله و جستجوی پاسخی آن در نظرات انحرافی‌ای که بارها اشتباه بودن آنها در تجربیات گذشته و حال با اثبات رسیده و بارها از لحاظ ایدئولوژیکی برعکس گردیده و فقط باین جدائی و این پراگندگی دامن میزنند. این نغایت نادرست و غیر واقعی است که آن "طلمسم ضعیف خود را" که همانا فقدان رابطه مستقیم و استوار با توده‌هاست در "بی‌علاقگی" و یا "ناخوانی" توده‌ها، به جوتیم و این پندار ایدئالیستی را مطرح کنیم که چون توده‌ها "بی‌توجهی خود را مطلق و ناتوانی خود را برای راهی از سلطه دشمن نیز مطلق میپندارند" ("ضرورت مبارزه مسلحانه" ص ۱۰۰ - صفحات ۹ و ۱۰) و با روی نیآوردند. "طلمسم ضعیف" ما در خود ما در دست در دو مطلق پنداری است که در ذهن خود مان ساختیم و نه در ذهن توده‌ها. این ما قیم که نیروی دشمن را در قطع کردن رابطه میان ما و توده‌های مردم مطلق و ناتوانی خود را برای پیوند با توده‌ها و راه‌های از وضع موجود و مطلق پنداشتیم و این دو مطلق است که باید شکسته شود و نه آن "دو مطلق".

در سال‌های ۱۳۳۸ - ۱۳۵۰ که نهضت‌های خود بخودی کارگری موقتا آج گرفت و مبارزات کارندان و برخی اقشار خرد بورژوازی و تظاهرات و نمایش‌های سیاسی و اعتراضی دانشجویان و روحانیون و موزکات و غیره دامنه نسبتا وسیعی یافت و زمینه نسبتا مناسب تری برای آغاز و گسترش ترویج و تبلیغ سیاسی در بین کارگران و توده‌های برخاسته در شهرها و نیز شرکت و تداوم دادن مبارزات آنان بوجود داشت. دهها و دهها اعتصاب کارگری و روزه اعتراضی کارگران که بسیاری به برخورد‌های خشن با پلیس و کاندیدهای دولتی کشیده شد، در اغلب شهرهای مهم ایران، در کارخانجات تهران، اصفهان، تبریز و اهواز و مسجد سلیمان و آبادان و غیره بوقوع

پیوست، و در اوج خود بغض و مارش اعتراضی هزاران کارگران جهان‌چیت متجرگشت که با دادن ریه‌ها شهید و زخمی و اسیر در زندانهای شاه، آمادگی خود را برای مبارزات عالی‌تری اعلام داشتند. در همین دوره، تکانه‌ها و عصبانیهایی پراکنده در دهقانی در شمال و آذربایجان و کردستان و لرستان و زنجان و غیره رخداد. لیکن انقلاب بین ایران با وجود یک رشد کمی تشکلهای در سالهای پیش، نتوانستند به کار وسیع و چشم‌گیری توفیق یابند و باین مبارزات یک نوع هماهنگی، تدابیر و تدابیر دادند و نگذاشتند هیچانهای جوشان مردم ما که حتی گاه جنبه سیاسی مییافت، در زیر ضربات دشمن طبقاتی و ملی و در فقدان رهبری یک سازمان انقلابی رو بفرورفتگی گذارد. علت این امر را میتوان فقط در این دید که گروههای انقلابی و کمونیستی ما بطور قابل توجهی از نهضت خود بخودی توده‌ها و از آنچه حرکت عینی جامعه میطلبید عقب مانده‌اند. تئوری و برنامه‌اشان را نتوانستند با اوضاع و احوال شخص و جریانات مبارزه خلق تلفیق دهند و یا آنکه کاستی‌ها و نادرستی‌هایی داشته‌است. سازمانهایشان پاسخگویی نیازمندیهای جنبش خود بخودی توده‌ها نیست و بوظایف سیاسی و علمی دوران نمیتوانند پاسخ گویند.

آری! این مائیم که عقب مانده‌ایم و نه توده‌های مردم ما و این درست نیست که این عقب ماندگی تئوریک و سازمانی خود را بدین منتسب کنیم که "در اینجا از جنبشهای توده‌های خود بخودی آنچنان که باید اثری نیست و اگر هست چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی و چه از نظر وسعت و پراکنده و محدودند." (تحلیلی از شرایط جامعه ایران - ص ۲۶). در حقیقت، این مائیم که از حرکتهای سیاسی و سازمانی در میان این جنبشها آنچنان که باید اثری نبوده‌است و اگر هم بوده چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی و چه از نظر وسعت، پراکنده و محدود بودن آنها، و بقول نین هنوز نتوانسته یا نتوانستیم و موجب‌اش را فراهم نکرده‌ایم که "همه آن قطرات و نهرهای هیجان مردم را که به بی‌زمانی، بی‌اندازه زیادتر از تصورات و خیالات همه ما از زندگی روس (بخوانید: ایرانی) جاری است، با مصالح جمع و متمرکز سازیم و حال آنکه لازم است همه آنها را یکجا جمع نمود و از آنها یک سیل عظیم بوجود آوریم." (چه باید کرد؟ - آثار منتخبه، جلد اول، قسمت اول - بفرسی - ص ۳۴۴). و بجای آن چه کرده، وجه نیکمیک؟!

- ۴ -

اکنون بجاست توجه خواننده این ستور را به آن لفاظی‌های بی پایه "باختر امروز" که میخواهد مارکسیست - لنینیستها را همدیگر ریز و ریز بویستند و منافقین و مغرضین قلندار کرده و آنان را با جمله‌سازیهایی ظالم و مرعوب کننده و خالی از محتوی وادار کند که دست از مخالفت و مبارزه اصولی آید و تئوریک خود برداشته و برای نادرست ایشان قدم گذارند و جلب نموده و دوری خواهیم که در حقیقت چه کسی "اصل مسئله را" که همانا رسوخ یک شی انحرافی در نهضت مارکسیستی - لنینیستی کنونی است، دارد نفی میکند و یا درست گوئیم و لوث میگرداند. آیا مارکسیست - لنینیستها هستند که بزم "باختر امروز" و "شرایط مشخص" ایران را پایه تحلیل‌های خود قرار نمیدهند و یا "نوشته‌های چریکها را با دقت مورد مطالعه قرار ندادند، یا آنکه با اتهام زنان از سیاهگل تا امروز؟" ما تا کنون، در گذشته و در همین نوشته، نکات اساسی مطرح شده بر اسناد تئوریک جنبش چریکی را تحلیل و بررسی کرده‌ایم و تضاد شی مورد بحث را با اصول مارکسیسم - لنینیسم و با شرایط مشخص جنبش کنونی باز نموده‌ایم. و حال برای آنکه خیال نویسندگان مقاله "از سیاهگل تا امروز" را که مغرورانه مارکسیست - لنینیستها را مورد تنبیه قرار میدهند که "باین افراد باید گفت که در ابتدا، نوشته‌های چریکها را با دقت مورد مطالعه قرار ندهند، کاملاً راحت کرده باشیم و در عین حال شیوه تحلیل و مبنای الهام تئوریک شی مورد بحث را بعد کافی باز نموده باشیم و بدو مسئله زمین نیز بی‌پروا کنیم.

یکی از مسائل، تحلیل و نتیجه‌گیریهای نادرستی است که از کتاب "چه باید کرد؟" نین و مقایسه ایران با روسیه در زمان انتشار کتاب منور در جزوه "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" بعمل آمده و دیگری تعمیم نادرستی است از کتاب "انقلاب و انقلاب" زنی در همین جزوه. ابتدا، مسئله نخستین بی‌پروا کنیم: نویسندگان جزوه این سؤال را مطرح میکنند: "با توده‌های کارگر چگونه میتوان ارتباط برقرار کرد؟" (ص ۵۰) و بعد در جستجوی پاسخ بدین سؤال اینگونه مسئله را میشکافد: "گر نه اینست که کارگران را باید در جاسی

پیدا کرد که تشکل طبقاتی پیدا کرده‌اند در ارگان‌هاییکه (از محافل کوچک کارگری گرفته تا اتحادیه و سندیکا و غیره) در جریان مبارزه خود بخودی کارگران بوجود آمده‌اند ؟ در جریان این مبارزه خود بخودی، و در حین این تشکل طبقاتیست که از یکطرف محفلی از کارگران که دید وسیعتری دارند و بمبارزه‌های پیگیرتر و همه جانبه تر فکر میکنند برپا میشود، محفلی که از پیشروترین کارگران تشکیل میشود، محفلی که با توده‌های کارگر عمیقاً تماس دارند و خلاصه محفلی که با روشنفکران انقلابی، یعنی سرچشمه آگاهی سیاسی، ارتباط دارند و از طرف دیگر این محفلات رزه خود بخودی در جریان رشد خود بیش از پیش بیک مبارزه سیاسی نزدیک میشود. بموازات این جریان، محافل کارگران پیشرو رشد و گسترش بیشتری پیدا میکنند و آماده پذیرفتن تبلیغات سیاسی و تشکل سیاسی میگرددند. (صفحات ۵۵-۵۶)

بدینسان، این روال معینی است که برای پیوند با طبقه کارگر ترسیم شده و آگاهی سوسیالیستی هم از طریق ارتباط محافل روشنفکری با محافل کارگران و توده‌های کارگران، بنیان کارگران برده میشود. (ص ۵۶). این روال کار که ظاهر از یک بررسی سطحی از شرایط روشیه در دهالهای اول قرن بیستم بدست آمده، بنظر نویسنده جزوه، تفاوت میان وضع و شرایط کار یک محفل نیپیک روسیه آنزمان را با یک محفل روشنفکری ایران کنونی روشن میکند. در حالیکه یک محفل روشنفکری روسیه آنزمان بعلت وجود شرایط پیش گفته و بر اساس آن روال کار، بنقل از "چه باید کرد؟" لنین، "با کارگران رابطه برقرار نموده و بکار اقدام مینماید...". رفته رفته دامنه ترویج و تبلیغ را وسیع کرده و "حسن توجه قشرهای نسبتاً وسیع کارگران" را بخود معطوف میکند و خلاصه، فعالیت این محافل وسیع میشود، به تهیه نشر اوراق، مبادرت میورزد و بالاخره، با دسته‌های دیگر انقلابیون ارتباط برقرار میکند، مطبوعاتی بدست میآورند، دست بکار نشر روزنامه محلی میشوند و از تشکل نمایشها سخن بیان میآورند و برانجام به عملیات جنگی آشکار میپردازند... (ص ۵۶-۵۷). در ایران طور دیگریست. در ایران امروز "بر اساس مطالعه و مبادله نشریات کونیستی و سپس تا حدودی مطالعه عینی جامعه است. بطور کلی هیچ ارتباط وسیعی با کارگران ندارند، و حتی جلب توجه قشر کوچکی از کارگران را نیز نمیکند، عملاً هیچگونه دخالت و رابطه فعال با جنبشهای خود بخودی مردم، خود نیز اساساً پراکنده و کم وسعت است، ندارند. از انتشار روزنامه محلی و تشکیل نمایش و طریقی اولی، دست زدن به عملیات جنگی آشکار اصلاً نباید سخن گفت و در جریان همین رشد محدود است که بسیاری از اینها در تحت شرایط سخت پلیسی مورد ضربات پلیس قرار میگیرند و ازهم پاشیده میشوند". (ص ۵۷-۵۸) علت این شرایط نیز اینست که در ایران امروز بعکس روسیه آنزمان، "از جنبشهای توده‌های خود بخودی آنچنان که باید اثری نیست، و اگر هم هست چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی و چه از نظر وسعت و پراکنده و محدودند. در اینجا اثری از تشکل طبقاتی و تشکیلات کارگری نیست. بطور کلی توده کارگر در هیچگونه جریان مبارزاتی قرار ندارد. و اگر در میان کارگران عناصر آگاهی پیدا شوند که محافل کوچکی از خود تشکیل دهند، خود اینها نیز عملاً امکان تبلیغ و ترویج، امکان کار توده‌های را ندارند. در حقیقت عدم وجود جنبشهای خود بخودی وسیع و شرایط سخت پلیسی که پیشک با یکدیگر ارتباط ناگسستگی دارند، کارگران را عملاً از هرگونه مبارزه و فکر مبارزه سیاسی دور کرده و کارگران را فاقد تجربه مبارزاتی، تشکل طبقاتی و حتی آگاهی تریدیونیونی کرده است". (ص ۶۲) و در این مقایسه باین نتیجه گیری رسیده می شود که بنابراین در ایران "توده کارگر آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیست". (ص ۶۱)

پیش از آنکه بنقل استنتاجاتی که در این جزوه از بررسی مقایسه‌ای فوق، چه از لحاظ توضیح علل اوضاع پیش آمده در ایران و چه از لحاظ پیشنهاد راه حلی باین اوضاع انجام گرفته، دادمانده دهیم، لازم است در اینجا کمی مکت نموده و اشکالات و نادرستی‌های آنچه رانا کون بازگو کردیم بازماندیم. زیرا در حقیقت آنچه تا کون بازگو شده اساساً نتیجه گیریها و احکام مشتق شده بعدی را تشکیل میدهد.

اولاً بهایت بگوئیم که روما اینطور نیست که "کارگران را باید در جایی پیدا کرد که تشکل طبقاتی پیدا کرده‌اند" و یا اینکه برای بردن آگاهی سوسیالیستی، میان کارگران مینماید از قبل در جریان رشد یک مبارزه خود بخودی که "بیش از پیش بیک مبارزه سیاسی نزدیک میشود" محافل کارگران پیشرو بوجود آمده باشند که

آماده پذیرفتن تبلیغات سیاسی و تشکل سیاسی" شده‌اند. کارگران چه دارای تشکل طبقاتی و یا انحصاری و جماعت صنفی توده‌های باشند و چه نباشند همیشه جانی دارند که پیدا شوند. هر اجتماع افتخالی کارگران، هر گروه نه‌شنی آنان در هر جا و به هر منظوری که میخواهد باشد، هر گذر و هر محله کارگری همیشه جانی برای افتخار کارگران، برای تماشای مری مانند صحبت و بحثهای حتی عصبی و یا تماشای نامرئی مانند بخش اعلاسیه و نشریات مترقی و انقلابی مفید میتواند باشد. هر اعتصاب خود بخودی کارگری که امروز کمتر و فردا بیشتر جریان دارد و هر گونه مبارزه راسته جمعی آنان، از عرضه نویسی کارگران کم حقوق یا بیکار برای وزارت کار و اجتماع در اطراف آن گرفته تا مارش و رژه‌های اعتراضی و غیره همیشه موقعیتی برای تبلیغ و ترویج است و در این راه حتی میتوان و باید دانشجویان و محصلین را به کمک طلبید و بدفاع و اعلام همستگی با آنان تشجیع کرد و اینها همه هم به تشکل طبقاتی کارگران یاری میرساند و هم مبارزات خود بخودی آنان را بیش از پیش بیک مبارزه سیاسی نزدیک کرده و کارگران پیشرو را که بیش از همه اکنون نیز تشنه آموزش سیاسی اند بیش از پیش به تبلیغات سیاسی و تشکل سیاسی تزیین خواهد نمود. فقدان تشکل وسیع و مبارزات عظیم توده‌های کارگران بهیچ وجه دلیلی بر عدم امکان کار سیاسی و سازمانی در میان کارگران (و سایر زحمتکشان) نیست و بلکه بیشتر مساوی ما را در این راه میطلبد. برای مثال در مورد وظیفه کمیونیستها در میان کارگران و نیمه پرولترهای روستا و لنین اینگونه رهنمود میدهد که در صورت فقدان تشکلهای و یا شهرهای توده‌ای در روستا یعنی در صورتیکه "مبارزه انحصاری هنوز بسط نیافته و استعداد پرولتاریای کشاورزی برای تشکل و خواه بعزت گرانباری ستم زمینداران و دهقانان بزرگ و خواه بعزت عدم پشتیبانی کارگران صنعتی و اتحادیه‌های آنان، ضعیف باشد، آنگاه تشکیل شوراهای نمایندگان (خوانید تشکل طبقاتی) در ده مستلزم آن خواهد بود که افلا از طریق تشکیل جوزه‌های کوچک کمیونیستی و از طریق تبلیغات جداگانه که خواستهای کمیونیسم را بر بنیانی فوق‌العاده ساده بیان نماید و این خواستها را با نشان دادن نمونه‌های بارز استمرار و ستم توضیح دهد و نیز از طریق اعزام سیستماتیک کارگران صنعتی به دهات و غیره تدارک طولانی دیده شود." (آثار منتخبه جلد دوم، قسمت دوم - صفحات ۵۵۰ - ۵۵۶) و اگر این رهنمود در مورد پرولترها و نیمه پرولترهای روستا صحیح و واقع بینانه است به مراتب بیشتر در مورد کارگران شهری و کوه که از لحاظ مبارزه سیاسی سابقه دارند و هم آمادگی عظیم تری برای تشکل طبقاتی دارند و صحیح و واقع بینانه میباشد. همچنانکه در جریان رسوخ دهات از پیروی عظیم کارگران صنعتی که نزدیک یکی به مراتب طبیعی تری با دهقانان دارند و بیاید یاری گرفت و یا آنانرا به پشتیبانی از مبارزه روستا برانگیخت و در شهرها نیز میتوان و باید از نیروی جوان دانشجویان و محصلین که معمولاً زودتر از سایر اقشار و طبقات خلق به بیداری سیاسی میرسند و آمادگی نشان میدهند یاری گرفت و آنانرا نیز به پشتیبانی از مبارزه توده‌های کارگری دعوت نمود. بدینسان راه رسوخ بیان زحمتکشان و چه در شهرها و چه در دهات وجود دارد و فقط در تحت شرایطی مشکل‌تر و مساعی و جد و جیبه طولانی مدت تر طلبیده و در شرایطی آسانتر و کوتاه مدت تر است.

ثانیاً تفاوت میان شرایط کار یک محفل "تبییک روسیه آلمان" با یک محفل روشنفکری ایران "کونی" یعنی از نقطه نظر درجه رشد جنبشهای خود بخودی و سهولت عینی تماشای و برآورد با کارگران و در نتیجه موقعیتی که یک محفل روشنفکری برای شروع کار با آن زوروست فقط میتواند شدت و ضعف کار و کمیت انرژی و زمانی را که باید صرف نمود تعیین کند. فقط میتواند تعیین کند که شرایط سالهای ۱۸۹۸-۱۸۹۹ روسیه که بقول لنین "علاقه عمومی کارگران به اعتصابات مانند یک بیماری همه گیری سرعت شایع" بود (همانجا - ص ۶۸۵) تا چه حد و سطحی میتوان در میان توده‌ها به ترویج و تبلیغ و سازماندهی دست زد و اینکه امکانات عینی کار چقدر فراهم شده است و اما بر سالهایی که مثلاً مانند وضعی که در مورد ایران تشریح شده یعنی "جنبشهای خود بخودی مردم ... پراکنده و کم وسعت است" تا چه حد و سطحی و یا چه امکانات عینی ای. این امکانات عینی خارج از خواست و توانایی تاست و ولیکن خواست و توانایی ما قادر است بنا بر اینکه چگونه خود را با ضروریات محیط و نیازهای اجتماعی و سیاسی توده در هر زمان تلفیق دهد و این امکانات را بکار گرفته و آنها را بخدیت رسوخ سیاسی و سازمانی در میان توده و ارتقای آگاهی و هیروال کردن و رشد مبارزات آنها درآورد. آنگاه بدون شک

با رشد جبری این امکانات عینی، با رشد جبری که ما نیز با جاهل‌ها آگاهانده و سازمانی خود آنها تسبیح و تنهید میکنیم، کامیاب‌های ما نیز هر دم وسیعتر و برداشته تر خواهد گشت.

ولی، در حقیقت، از آنچه ما بیش از هر چیز رنج میبریم و علت اصلی ناکامی‌های ما در میان توده‌هاست، آنچه که باعث میشود گروه‌های انقلابی هنوز رابطه چندانی با توده نگرفته و در جریان (یک) رشد محدود زیر ضربات پلیس قرار گرفته و از هم پاشیده شوند، نه آنست که "توده کارگر آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیست" نه آن تفاوت میان شرایط کار یک محفل روشنفکری روسیه آنزمان و یک محفل روشنفکری ایران کنونی، بلکه در وجه درونی و خصومتهای مشترک آنهاست. بلافاصله در پی همان نقل قولی از لنین که به تشریح فعالیت و طرز کار یک محفل تئیک روسیه آنزمان پرداخته شده، لنین چنین ادعا میدهد که با اقدام این محافل به شروع عملیات معمولاً از همان آغاز شروع این عملیات یلافاصله کار بناگامی کامل میگراید. و او نمیگوید که علت این ناکامی کامل شرایط سخت پلیسی و یا تعارض توده‌هاست و بلکه متنکر میشود که "علت ناکامی فوری و کامل آن‌هم اینست که عملیات جنگی مذکور (که در حقیقت بخش نخستین ورقه تبلیغاتی یا نخستین شماره روزنامه "ویا برگراری" نخستین نمایش بوده - "کونیست") نتیجه نقشی منظم برای یک مبارزه طولانی و سرسخت نیست که قبلاً برآورد و بتدریج تهیه شده باشد بلکه صرفاً نتیجه رشد خود بخودی کاری بوده که طبق سنن موجوده در محظفا انجام میشده است؛ و نیز علت آن اینست که بالطبع پلیس تقریباً همیشه همه فعالین عمده جنبش محلی را که از همان زمان دانشجویی خود را شناسانده بودند، میشناخت و فقط در انتظار لحظه کاملاً مناسب برای پدام انداختن آنان بود... (همانجا - صفحات ۳۷۵-۳۷۶) و در حقیقت، این اشاره بوجود همان اشکالات وضعفد های اساسی است که ما در سطوح قبل نسبتاً بطور مبسوط بد آنها پرداختیم.

و در روسیه آنزمان، درست نحوه برخورد با این اشکالات و ضعیف‌های اساسی درون جنبش است که انقلابیون را از اگزونیست‌ها، طرفداران خرده کاری و دنباله روان جنبش خود بخودی متمایز میکند. ("تحلیلی از شرایط... - ص ۶۰) و نه نحوه برخورد با این سئوالات که آیا "باید یا نباید این مبارزه خود بخودی را بیک مبارزه همه جانبه سیاسی تبدیل کرد؟" (همانجا - ص ۶۰) بلکه بالعکس، طرح مسئله بدینگونه بوده است که آیا باید یا نباید عمده رشد مبارزه خود بخودی را بیک مبارزه همه جانبه سیاسی در ضعف‌تئوریک و سازمانی و در خرده کاری و پراکنده کاری گروه‌های انقلابی جستجو نمود؟ آیا باید یا نباید ضعیف‌ها و اشکالات اساسی ما را که باعث میشود رابطهمان یا توده‌ها استوار نشده و جنبش آنان تداوم و ارتقا نیابد، بوضع جنبش خود بخودی توده احاله کرد و برای برهات سستی خود از لحاظ سیاسی و سازمانی، به جریان خود بخودی استناد نمود؟

و در روسیه آنزمان، درست بحالت بی‌توجهی با این علل درونی محدودیت فعالیت سیاسی و بدویت سازمانی گروه‌ها و در کاره جوشی از سئوالات مشخص فوق بود که بگفته لنین در "چه باید کرد؟" (که عیناً ولی به منظور دیگری در صفحات ۶۰ و ۶۱ همان جزوه آورده شده) عده‌ای که اگزونیست‌ها بودند پیش آمده و چنین استدلال میکنند: "خود توده کارگر هنوز اینگونه وظایف سیاسی و جنگی دافعه داری را که انقلابیون بوی تحمل میکنند، بمیان نکشیده است (یعنی ناکامی عملیات گروه‌ها که قبلاً ذکر کردیم نتیجه ناآمادگی و تعارض توده بوده و نه ناآمادگی و ضعف خودشان - "کونیست")، و باید هنوز در راه نزد یگترین درخواست‌های سیاسی مبارزه نماید و با کارفرمایان و حکومت مبارزه اقتصادی کند، و عده‌ای دیگر که از هرگونه "شیوه تدبیرکاری" بد و رنده شروع به گفتن این تکه نمودند که "انجام انقلاب سیاسی ممکن است و باید آنرا انجام داد، ولی برای اینکار هیچ احتیاجی بیک سازمان پویا قریب انقلابیون که پرولتاریا را برای مبارزه‌ای استوار و سرسخت پرورش دهد نیست، برای اینکار کافی است که همه ما جماعتی را که با آن آشنا هستیم و در دسترس است، بگفگیریم. اگر بخواهیم بدون تلویح و اشاره صحبت کرده باشیم باید اینطور گفت: ما باید اعتمادات عمومی برپا کنیم و یا اینکه جریان پرموده و خود جنبش کارگری را بوسیله تئور تهیه کننده بیدار کنیم." (تکیه بر عبارات از ماست) عده‌ای اخیر در حقیقت چیز دیگری نمیگفت مگر همان چیزی که با اصطلاحات کنونی ما بدین صورت درمیآید: "توده کارگر آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیست، و یا آنطور که در صفحه ۶۵ همان جزوه آورده، در میان توده‌ها "شرایط یکسوز سکون، سرخوردگی، یأس و تسلیم" (= "جریان پرموده و خود") بوجود آمده‌است و حال برای آنکه بتوان

"آن جریان را بنا نهاد که در مسیر آن توده برخود، بر ضافع واقعی خود، بر قدرت سهگین و شکست ناپذیر خود واقف شود و بحریان مبارزه گشاده شود" (ص ۷۱) - یعنی برای آنکه توده‌ها را "بیدار کنیم" - باید به "عمل سلحانه" (= ترور تبهیج کننده) "توسل جست!" آری، این چنین است آنچه از مقایسه شرایط کنونی ایران و مسائل محافل انقلابی در ایران با شرایط روسیه آنزمان و مسائل محافل انقلابی آن میباید آموخت.

درست در نتیجه تعبیر ناصحیح شرایط آنزمان روسیه و انطباقی ناصحیح وضع جنبش کارگری و مسائل نظر-وحد در روسیه آنزمان بر شرایط فعلی جامعه ایران است که این حکم ناصحیح و حقیقتاً اکتونومیستی ارائه میشود که: "کارگر تنها پس از سالها مبارزه خود بخودی، اقتصادی صنفی، بتدریج آماده پذیرش مبارزه سیاسی، آگاهی سوسیالیستی، تشکل سیاسی و حزبی میگردد". (همانجا - ص ۶۳) و بعد نیز چنین حکم ناصحیحتری مطرح میگردد که "در اینجا که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب میشود، طبیعی است که توده کارگر پیش از پیش از مبارزه سیاسی دور گردد". (همانجا)

اگر کارگر تنها پس از سالها مبارزه خود بخودی، اقتصادی صنفی، آماده پذیرش مبارزه سیاسی، آگاهی سوسیالیستی، تشکل سیاسی و حزبی میگردد، اکنون کارگران انگلیسی که پیش از هر کارگری در دنیا دارای سابقه مبارزات خود بخودی و اقتصادی صنفی بوده‌اند میبایستی دارای عالیترین آمادگی برای امور فوق باشند. و حال آنکه، اینطور نیست؛ و چه بستیار کارگران کشورهای عقب مانده، مثلاً آسیا که با وجود دارا نبودن چنان سابقه طولانی ای، به مراتب بیشتر برای این امور آمادگی نشان داده‌اند، و اتفاقاً درست این آمادگی بیشتر در این کشورها، که عموماً بنحو استبدادی و پلیسی اداره میشوند، در شرایطی بوجود میآید که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب میگردد. مثال ویتنام، مثال بارزی است. در کتاب "ویتنام جنوبی - ۱۹۵۴ - ۱۹۶۵ (مقالات و اسناد)"، در فصل مربوطه به مبارزه کارگران چنین میخوانیم:

"... رژیم پلیسی در شهرها که کارگران و زحمتکشان را هدف سرکوب قرار داده مخصوصاً خشن میباشد. امیرالیستهای آمریکایی و توکرانشان وحشیانهترین وسائل را برای سرکوب مبارزه کارگران بکار گرفته‌اند. هزاران تن از زندگان و کارگران جان خود را از دست داده‌اند؛ یک اعتصاب در سایگون یا در هر شهر تحت سلطه آمریکا، تنها بمعنای از دست دادن روزمزد های بسیاری است، بلکه همچنین ریسک تیر خوردن، شکنجه شدن و تبعیدشان برای ابد را معنی میدهد." (صفحات ۸۳ - ۸۴، هشتمین شماره "مطالعات راجع به ویتنام" - انتشارات جمهوری دموکراتیک ویتنام - ۱۹۶۶، چاپ انگلیسی) و باز میخوانیم:

"یک شبکه پلیس صغری از نزدیک فعالیتهای کارگران را در هر مؤسسه، کمستار و محله کارگری تعقیب میکند. یک محله کارگری به گروه بندیهای خانواری تقسیم شده که در این تقسیم بندی بکارگران دستور داده شده است تا جانوسی همدیگر را کنند و این در میان آنان تخم بدگمانی و اختلاف را میکارند..." (صفحات ۸۴ - ۸۵) ولیکن: "علیرغم سرکوب خشن، مبارزات کارگران مخصوصاً شدت یافته است..." (ص ۸۸)

چرا چنین شده است؟ چرا علیرغم سرکوب خشن و بیرحمانه جنبش کارگری و ترور و اختناق شدید پلیسی، طبقه کارگر ویتنام مصمم تر از پیش برمیخیزد و علیه رژیم سایگون و امیرالیسم آمریکا مبارزه میکند؟ زیرا کونیست‌ها و انقلابیون ویتنام بهر راهی که شده ایمان کارگران رفته و به مرتجعین اجازه نمیدهند که سیاست سرکوب و ترور آنها تبلیغات ارتجاعی در میان کارگران روحیه باس و شکست را دامن زند. زیرا کارگران ویتنامی تحت هدایت حزب خود فراز دارند، طبقه کارگر فقط در صورتی ممکن است به سرخوردگی دچار شود که فاقد سازمان آگاه و شایسته ای باشد. این سازمان یا حزب خود بخود در میان کارگران بوجود نیامده، بلکه مجاهدت پیگیرانه عناصر و گروه‌های کونیستی فعلی را نیازمندی است. بنا بر این، اگر هم، سیاست سرکوب ارتجاع ایران باعث شد بهائیس که کارگران ما کمتر به مبارزه سیاسی روی آورند، این نتیجه مستقیم ضعف و کم کاری عناصر و گروههای کونیستی است: ضعف و کم کاری آنان در میان طبقه کارگر و خاصه، ضعف و کم کاری آنان در جهت ایجاد حزب این طبقه.

و این حزب است؟ آری حزب است که مهمترین و قطعیترین عامل در رشد و تبدیل مبارزه خود بخودی، اقتصادی صنفی کارگران و زحمتکشان به مبارزه سیاسی است. حزب است که کارگران را برای مبارزه سیاسی، برای

پذیرش آگاهی، توسعه‌یالیستی، برای تشکل، یک‌روزه حزب آماده میکند. بقول رفیق انور خوجه: "طبقه کارگر در تحت هرگونه شرایط زندگی یا کار، بدون وجود حزبی قادر به کسب آگاهی توسط خود نیست. آنچه طبقه کارگر را از یک طبقه بخودی خود، بیک طبقه برای خود تبدیل میکند حزب اوست." (گزارش به ششمین کنگره حزب کار آلبانی - ترجمه انگلیسی - ۲۳۳-۲۳۴) و هیچ چیز دیگری هم نمیتواند جای حزب را بگیرد. عمل مسلحانه‌ای که در صفحات بعد جزوه مورد بحث قرار است تجویز شود، و یا "بالها" مبارزه خود بخودی، اقتصادی صنفی، که بنیوی نبود آن، و یا کمبود آن، بدلیلی، برای اثبات رویکردانی کارگران از مبارزه سیاسی و آگاهی سیاسیستی و تشکل حزبی تبدیل شده است.

و حالا که حزب نیست، و کارگران ما از حزب خود محرومند و زحمتکشان شهرها و روستاهای ما بدون حزب رهبری کننده خود بسر میبرند، اینکار بعهدہ عناصر و گروههای کمونیستی است، و هیچ دلیل و مرجعی نمیتوانند این تعهد را از دوش آنان بردارند. حالا که حزب نیست، باید این حزب را ساخت و هرچه زودتر تم ساخت؛ و بدین منظور باید در میان کارگران و توده‌های رنجبر میهن به جهاد ت بیشتر دست زد. عناصر پیشرو این طبقه را به موسیالیسم و کمونیسم جلب نمود و با روشن کردن مسائل تئوریک و تشکیلاتی جنبش ما، حزب این طبقه، حزب کمونیست ایران را سازمان داد.

طبقه کارگر ما با سابقه پرشکوهِش در صورتیکه کمونیستها از لحاظ آگاهی سیاسی طبقاتی و سازمانی بیاری او شنایند و در این راه، تحمل مشقات و سختی‌هایی را که براتب بیشتر خود این طبقه و تمام زحمتکشان میهن برگردانده خود حسن کرده و میکنند، هر خود هوار گردانند و مسائل تئوریک و سازمانی خود را که مدتی در برابر فعالیت وسیع جنبش کمونیستی حاضر شده با پشتکار و بکلک اندوخته تجربی جهانی گذشته و حال میهن حل کنند و حزب پرافتخار این طبقه را بوجود آورند، هیچگاه مستلزم یک دوران "مبارزه خود بخودی، اقتصادی صنفی" نیست. آنگاه هیچ یک از طبقات و اقشار زحمتکش، چه در شهر و چه در روستا، مجبور نخواهند بود که مدتی را خود بخود بخریزند و بدون سازمان و رهبری با شکست و حسرت روبرو شوند. این بدین معنا نیست که در بخشهای عقب مانده جنبش کارگری و جنبش زحمتکشان نیاز به آغاز مبارزه از سطوح اقتصادی و صنفی نیست، بلکه این بدین معناست که حتی در این بخشها نیز کارگران و زحمتکشان بوجه بسیار بهتر و سریعتری میتوانند تحت رهبری حزب و یا سازمان اتحادیه‌ای که بکلک حزب برپا شده است، این مبارزه را انجام داده و بسطوح عالی تری قدم گذارند.

جنبش کارگری ایران، هنگامی که حزب پرافتخار خود، حزب کمونیست ایران را، برای اولین بار یافت، مدت چندانی از مبارزات خود بخودی و اتحادیه‌ای‌اش و حتی از پیدایش وجودیش نگذشته بود و بلکه چنانکه در جزوه "جنبش کارگری ایران" نشان دادیم، "کارگران طبیعتی ایران عقیبان از همان ابتدا، پیدایش خود وارد صحنه مبارزات سیاسی شدند و با تشکیل حزب کمونیست ایران یکی از ارکان مهم جنبش کارگری و کمونیستی در خاور میانه و شرق بدل گردیدند. پیدایش و رشد جنبش صنفی و اتحادیه‌ای کارگران و به‌ویژه آن، پیدایش و رشد جنبش کمونیستی و درآمیختن این دو، یعنی درآمیختن جنبش اتحادیه‌ای کارگران با جنبش حزبی طبقه کارگر برای گرفتن قدرت حاکمه، از وجوه خاص و از مزایای ویژه طبقه کارگر و جنبش پرولتری ایران است." (صفحات ۱۷-۱۸) و این حزب کمونیست بود که در اکثر مواقع به حتی جنبش صنفی و اتحادیه‌ای کارگران سر و صورت داد، و آنانرا از لحاظ سیاسی و سازمانی آماده مبارزات بزرگتر نمود.

آری! ما نیز، در شرایط کمونی ایران، عدم وجود جنبشهای خود بخودی و وسیع را بمعنی عدم وجود شرایط عینی انقلابی، نمی‌گیریم. (تحلیلی از شرایط ... ص ۶۴) ولی، در عین حال، بدنیال یافتن علت عدم وجود چنین جنبشهایی، نیز خود را سرگردان نمیگردانیم. زیرا هرچه علت آن باشد، این جنبشها امروز کمتر و فردا در تحت یک شرایط حاد اقتصادی یا سیاسی (مانند سالهای ۳۹-۴۰) بیشتر و وسیعتر. بهر حال جریان خواهد داشت. آنچه ما بدنیال "علت عدم وجود" آن میگردیم، جنبشهای آگاهانه و سازمانیافته کارگران و زحمتکشان ماست که دیرگراییم با نبود خود مایه بقای طولانی رژیم دیکتاتوری فاشیستی کودتا شده است. ما، آنطور که در صفحه ۶۶ این جزوه طرح شده است، "بانتظار جنبش توده‌ای خود بخودی وسیع نشستهایم."

وجود یا عدم وجود آنها دلیلی «یا» توجیهی برای دست زدن به کارها، چه با اصلاح و در اطاق نشستن و آنچه با اصلاح به «عمل انقلابی» دست زدن، نمیدانیم. و بیوه اکنون دیگر اینگونه استناد کردن بوضع جنبش خود بخوبی را روا نمیدانیم. زیرا بهیچ رو روا نیست تا بار دیگر دهها هزار توده‌های زحمتکش که در ۱۰۵ خرداد ۱۳۴۲ خود بخود برخاستند و بدون کسب پیروزی هزاران هزار شهید دادند و هیچ سازمانی نبود که برهبری آگاهانه آن کوشیده و این طغیان خروشان خلق را پایدار کند و ادامه و ارتقاء دهد و آنرا بهشت پیروزی برد و چشم خود ببینیم. و آنکه بگوئیم که توده‌های هندگسل ایران بر نمیخیزند و یا «از مبارزه سیاسی دوری میجویند» روا نیست تا بار دیگر اعتراضات عظیم کارگری و طغیانهای دهقانی را در شهرها و روستاهای ایران ببینیم و ببینیم که بیشتر از ۱۰۰۰ کارگران در لیر جهان چیت کج، یکن و خود بخود برمیخیزند و دهها شهید میدهند و حال آنکه گروههای کمونیستی و انقلابی در گروه‌های سیاسی و سازمانی آنان و درگیر انحرافات نظری و عملی خویش بکارهای دیگری مشغول باشند. و نارواست بگوئیم که «اینجا که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب میشود» یعنی است که توده کارگر بیشتر از پیش از مبارزه سیاسی دور گردند، زیرا مبارزه سیاسی احتیاج به پیگیری و تشکل و انضباط پذیری دائمی و احتیاج به آگاهی و فداکاری دارد. (همانجا ص ۴۳) خیر! هیچ وجهی «طبیعی» نیست این رفتار! کجای آن طبیعی است که توده کارگر در اثر سرکوب جنبش صنفی اش از مبارزه سیاسی دور شود؟ اگر چنین حالتی روی داده فقط و فقط نتیجه ضعف و کم کاری گروههای انقلابی در روزی آنان و نه دوری طبقه کارگر از مبارزه سیاسی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و عدم وجود پیگیری و تشکل و انضباط پذیری دائمی و فداکاری آنان و نه طبقه کارگر و در راه این طبقه و در راه بدون آگاهی سیاسی و سازمان دادن به مبارزات این طبقه و زحمتکشان ایران بوده است. این فقط نتیجه انحراف و یا انصراف آنان بهر دلیل در راه یا ساختن و یا ساختن دیگری است. یعنی ایجاب حرکت سیاسی طبقه کارگر ما است. نتیجه آنست که گروههای کمونیستی ما با بکارهای خوده دیگری مشغول بوده و یا جدا از این طبقه و از کیه رنجبران این مملکت زدوده و عملیات نظامی و سیاسی نتیجه خود مشغولند. آری! باز تکرار میکنیم که ما روا نمیدانیم عقیدتهای خود بخود و توده‌های زجر دیده‌مان را ببینیم که در اثر فقدان سازمان انقلابی و آگاهی سیاسی، بخون کشیده شوند و آنگاه همچون «باختر امروز» بگوئیم: «مردم اقتدار و طبقات تحت ستم زحمتکشان شهری و خوده بورژوازی بی چیز زیر سلطه و وحشیانه ترور و تبلیغات سیاسی ارتجاع طبع شده بودند». و از باصلاح «طلم ضعف مردم» صحبت کنیم و بدینسان بر این حقیقت تلخ سرپوش گذاریم که این «طلم ضعف» در حقیقت طلم ضعف گروهها و سازمانهای ماست. طلمی که شکستن آن و نه شکستن طلم ضعف مردم، در همال و بلکه بیست سال است به تعویق انداخته شده است.

آنچه ما دست در انتظاریم جنبش آگاه و سازمان یافته طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش میهنمانست و جنبش که فقط بکار پیگیری و خشکی ناید و کمونیستها و انقلابیون ایران در میان توده‌های ناراضی که انحرافهای خشم و نفرت خود را نسبت بوضع موجود و نملیت به سیستم پلیسی و جاپرانه گونی در هرسو بارها برتاب کرده و میکنند و بوجود آمده و تنها با ایجاب یک سازمان انقلابی شایسته در میان آنان، یعنی با ایجاب حزب کمونیست قادر به گسترش و حرکت بسوی پیروزی نهائی است. و امید معتقدیم که این مبارزه ای را که در تاریخ جریان دارد مبارزه‌ای را که صورتهای تاریخی پیروزی آنرا تضمین کرده اند، مبارزه ای که ریشه‌اش در طبق شرایط مادی زندگی خود توده‌ها است و مبارزه ای را که در عمل آگاهانه پیشروان انقلابی اش تکلیف یافته مبارزه‌ای را که در جنبش‌های پراکنده و جرقه‌وار بوده‌ها انعکاس یافته، مبارزه‌ای را که در شرایط ابتعد است و سنگین و اختناق مداوم گاه خصلت انفجاری پیدا کرده و دفعات نیروی عظیمی از توده‌ها را بخنایان میکند و بیکاره چون شعله‌های زودگذر خاموش میشود، تنها از طریق کار سخت و پیگیری یک سازمان سیاسی انقلابی و آنهم از دل توده می توان بیرون کشید و عملیات توده نشان داد! و تنها این کار است که میتواند آن جریانی را بنا بخشد که در مسیر آن توده بر خود بهر منافع واقعی خود به قدرت سهکین و شکست ناپذیر شود و بجزایان مبارزه کشانده شود و بالاخره تنهاراه شکافتن آن سده عظیم قدرت سرکوب کننده که اختناق و سرکوب آدم عقب ماندن رهبری و عدم توانایی پیشرو در ایفای نقش خود، بالاخره تبلیغات

بهنی رزم منکی به سرنیزه میان روشنگر خلق و خلق میان توده و خود توده، برپا داشته. و تنها راه جباری ساختن، میل خروشان نوازنده توده‌های، مجاهدات سیاسی و سازمانی در راه ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگوست. و هیچگاه "عمل مسلحانه" و یا مبارزه باسلاح "سیاسی-نظامی" بود درحقیقت و عملاً نظامی‌ای که روشنفکران جبار از خلق بانجام آنی گروند، با تمام فداکاریها و قهرمانیهای پرشور خود، که شک نیست بخودی خود اکثری از گروه خستم و ثلوث زبانه کش خلقهای ماست، قادر نیست بجای این راه آورده شده و از لحاظ تاریخی و علمی بااسبات رسیده، بنشیند.

ما اکنون به بحث فوق برگزیده و به بررسی رهنمودهای کتاب "انقلاب در انقلاب" روی دبره که در جزوه "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" اتخاذ سند شده و حقیقتاً پایه تئوریک ای به منی چریکی و حریحی کولیسیم، کاپیترسیم، در دوران حاضر داده است، می پردازیم.

رفیق احمد زاده در مشاخره خود با مخالفین تزروی دبره مسئله را بدین صورت مطرح میکند: "بنظر می رسد که تزر دبره نقش حزب مارکسیست - لنینیست را بعنوان تنها نیروی که قادر است انقلاب را بخوی هسته - جانیه رهبری کند، مورد انکار قرار می دهد. بنظر می رسد که تزر دبره، اهمیت تئوری مارکسیسم - لنینیسم، تئوری انقلابی را بعنوان راهتای عمل دست کم میگرد. بنظر می رسد که دبره نظر غیرخبرتی کننده امر سیاسی را بر امر نظامی ناپییده گرفته و حتی امر نظامی را بر امر سیاسی مقدم می شمارد. روی دبره از کاسترو نقل میکند که "چه کسی در آمریکای لاتین انقلاب خواهد کرد؟ چه کسی؟ مردم انقلابیون، یا حزب یا بدون حزب؟" و سپس خود میگوید: "فیدل کاستر خیلی ساده میگوید که هیچ انقلابی بدون یک پیشاهنگ وجود ندارد، و اینکه این پیشاهنگ لزوماً حزب مارکسیست - لنینیست نیست، و اینکه آنهایکه میخواهند انقلاب کنند این حق را دارند که خود مستقل از این احزاب، پیشاهنگی تشکیل دهند... پس هیچ نوع معادله تاریخی که دران حزب مارکسیست - لنینیست پیشاهنگ باشد وجود ندارد، صرفاً ارتباط و بهم بستگی های دیالکتیکی بین یک وایه معین یعنی وظیفه یک پیشاهنگ در تاریخ در شکل خاص از سازمان - سازمان حزب مارکسیست - لنینیست وجود دارد. این بهم بستگی ها از تاریخ بیستین تاشی شده و بدآن وابسته اند. احزاب در اینجا در روی زمین وجود دارند، و تا بسع سنگتیزیهای دیالکتیکی زمینی اند. اگر آنها زاده شده اند، میتوانند بمرند و باشکال دیگری دوباره زاده شوند." (همانجا صفحات ۸۰-۸۷) و بعد نتیجه گرفته میشود که در واقع، "از سراسر کتاب (دبره) پیدا است که انکار نقش رهبر و راهنمای مارکسیسم - لنینیسم مطرح نیست. مسئله بر سر انکار نقش رهبری کننده پرولتاریا و ایدئولوژی او نیست. در اینجا حزب مارکسیستی - لنینیستی بعنوان شکل خاصی از سازمان مطرح است" (همانجا ص ۸۷)

ما برعکس، کاملاً فکر میکنیم که "از سراسر کتاب (دبره) پیدا است" که او نقش حزب، تئوری مارکسیسم - لنینیسم و فرماندهی امر سیاسی را بر امر نظامی درک نکرده و بلکه نفی میکند. روی دبره تنها اینهای را که برشردیم درک نکرده نفی میکند، بلکه راجع به تمام مسائل اساسی جنبش انقلابی، مسائلی مانند جنبه واحد و ارتش انقلابی، جنگ انقلابی و غیره نیز دارای نظرات و برداشتهای ناصحیحی است.

روی دبره چه راهی را در پیش پای انقلابیون میکند از؟ اول "لازم است که یک کانون چریکی" توسط عدای تشکیل شود؟ این "هسته ارتش توده‌های" است ("انقلاب در انقلاب" انگلیسی ص ۸۳). این کانون چریکی از کجا تشکیل میشود؟ "طعنه آمیزی تاریخ، بنا بوضع اجتماعی بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، و گذاری درست این نقش پیشاهنگی را به دانشجویان و روشنفکران انقلابی که مجبور بوده‌اند عالیترین اشکال مبارزه طبقاتی را براه اندازند، یا بهتر گوئیم شروع کنند، ارائه کرده است." (همانجا ص ۲۱) این گروه چریکی بر چه پایهای متحد شده است؟ "جنبش چریکی شروع میکند با بوجود آوردن اتحادی در درون خود بگرد برترین وظایف نظامی،..." (همانجا ص ۱۰۵) و البته در میان افراد این گروه نباید "آدم بیر" و یا از لحاظ "فیزیکی ناعاسب" که نمیتواند با شرایط "گوه" و "زیست چریکی" بسازد وجود داشته باشد چون "استعداد فیزیکی بیش شرط کلیه استعدادها را دیگرست؟" چون "رابطه نزدیکی بین بولیوزی و ایدئولوژی موجود است."

(همانجا، ص ۱۰۲) امر سیاسی بر امر نظامی فرماندهی نمیکند. و تفاوتی فی مابین نیست، بلکه خود نیرو چریک یک پیشاهنگ سیاسی است" با عناصر اساسی رهبریش وارد شده در (جزو) فرماندهی نظامی (همانجا، ص ۱۰۰) و همانطور که فیدل کاسترو گفته: "به آنها تکیه توانائی نظامی نشان بدهند، همچنین مسئولیت سیاسی بدهند." (همانجا، ص ۹۰) و اما گروه چریک - که قاعدتا هیچ - حتی رهبری هم باید بداند که "تمام آثار شوربکی در باره جنگ تودهای همان اندازه زیانمندند که خوب اند" (ص ۲۱)، و این مایه "خوش بختی" بود که مثلا "فیدل کاسترو تا قبل از پیاده شدن در ساحل اورینانت آثار نظامی مائو را نخوانده بوده است" و "این بود که او توانست، در دم و از طریق تجربیات خویش، اصول نظریه نظامی را در مطابقت با محیط ابداع کند." (ص ۲۰) و "تحت فشار ضرورت" بهمان چیزهایی برسد که مائو میگفت (زیر نویس صفحه ۲۶) خلاصه، صاف و ساده بگوئیم: "ایجاد کانن نظامی، نه 'کانن' سیاسی... تعیین کننده است." و "بگذر از بزرگیم که باید از کانن نظامی بسوی جنبش سیاسی حرکت کرد" (همانجا، ص ۱۱۹) و "بگذر از خاطر نشان کنیم که هیچ بخشی از جنبش چریکی قصد ایجاد حزب نوینی را نکرده است؛ بلکه جویای آرزیمان برداشتن تقسیم بندیهای نظریه‌ای و حزبی در میان جنگندگان خود میباشد" (همانجا، ص ۱۰۵) و اصولا "ما فوق تمام مشاجرات سیاسی موجود میرویم" (همانجا، ص ۱۲۴)، "آنها مشاجراتی ناشی شده از" مشاجرات سیاسی بین المللی ("بین چین و شوروی، یعنی بین مارکسیست - لنینیست ها و رویز - یونیستها) که بر اساس "مطالب غلطی" باعث انشعاب در احزاب کمونیست (روزیونیست) شده و باعث "تحلیل انزوی انقلابی" میگردد (صفحات ۱۲۲ - ۱۲۴) و بقول فیدل کاسترو بسان جنگ "موش و گربه" میماند (ص ۹۸). باری! این "کانن چریکی" که با اصطلاح از "افراد تاریخی" تشکیل شده اند که "تاریخ را میسازند" (ص ۱۰۱)، یا مثلا "تابود کردن یک کامیون حمل سرباز یا اعدام یک شمشیرکوب بیس در ملاء عام" کار را شروع میکند. تبلیغات عم لازم نیست، چون خود اینکار "برای اهالی محل تبلیغی موثرتر از صد سخنرانی است" و چون فیدل کاسترو نیز "در عرض دو سال از جنگ یکبار هم میتینگ سیاسی در منطقه عملیاتیش برگزار نکرد" (همانجا، صفحات ۵۲ - ۵۴)، البته، "بعدها سخنرانی هایی ممکن است بشود و مورد توجه قرار خواهد گرفت." (همانجا، ص ۳) بهرحال، اول "عمل نظامی" میآید که در نتیجه آن "ایده ضربت تازیدیری" دشمن درین مردم و "و انباشت کهن - سال تر و خفت" آنان از میان رفته و "این چنین رفتاری آنها را باطل طلب متقاعد میکند: که انقلاب در جریان پیشروست" (همانجا، صفحات ۵۳ و ۵۴). بدینسان، گروه چریک - "بوتور کورک" - "بوتور بزرگ" تودها را بحرکت در میآورد (ص ۸۴)، و "از طریق سرانگیزی و نشاء جنگجویانش"، "حقیقتا" به یک "جنگ تودهای" بدل میشود. (ص ۴۷) البته، پایگاه یا پشتگاه هم لازم نیست، "حتی" اگر "بساحتی برابر با چندین هزار کیلومتر مربع" هم باشد، زیرا فقط و بال کردن است و "تحرك" چریک را بگیرد (ص ۶۲) و همان "کوله پشتی جنگجو" کار پشتگاه را میکند (ص ۶۵). در این جریان، بدرجه ای که "کانن چریکی" رشد میکند، شرایط برای تشکیل یک جبهه واحد یا "جبهه انقلابی ملی" نیز بوجود میآید (صفحات ۸۳ و ۸۴)، ولی، البته، کار این جبهه، رهبری یا هماهنگ کردن و یا متحد کردن و توسعه دادن نیروهای انقلاب نیست: "در هر صورت یک جبهه فقط میتواند امور دیپلماتیک یک جنگ را معیند کرد" و "صدا را هیئت بدیده یک جبهه تا وقتی پایدار میماند که سازشها پایدار میمانند." البته در این "جبهه انقلابی ملی" حائی برای بورژوازی ملی نیست، چون "تئوری کهنه اتحاد چهار طبقه، منجمله بورژوازی ملی" از مفاهم سیاسی کهنه است که در نتیجه "ناکامی" "پژ" پیوسیده، بی اعتبار و فرسوده شده اند. (ص ۸۷) دیگر اینکه "استاد کارگر - دهقان" هم "اغلب رابطه بیوضعی خود را در گروهی از انقلابیون که از نشاء بورژوازی اند، پیدا میکند" (ص ۱۱۱) و اما تکلیف حزب چه میشود: "اساسا حزب ارتش است." (ص ۱۰۵). "نیروی چریکی جنبش حزب است." (ص ۱۰۶) و در صفحه ۱۱۶ هم گفته میشود که "ارتش تودهای هسته حزب خواهد بود". بدینسان انقلاب "سوسیالیستی و پرولتری" (اب، مثلا، صفحه ۱۰۷)، بانجام میرسد!!

البته، در تذکره، تشکیل "کانن چریکی" از ابتدا در دره صورت میگیرد؛ لیکن ظاهرا بعلت ناکامیهای که در پیشبرد این امر در آمریکا لاین وقوع بیوست، شروع کار بنسرها کشیده شد، و جنگ چریکی شهری/مدل کار قرار گرفت. بدینسان، با مدتی یکباربرد عملیات چریکی در شهرها، و ضربه زدن و مشغولداشتن نیروهای

دشمن زمینه در دهات برای رشد این علیات مساعد شده و آنجا به عرصه اصلی تبدیل خواهد گشت، و با بهرجا، هرد و جریان شهری و روستائی با هم پیش خواهند رفت. برای مثال، کارلوس مارکس در "جزوه راهنمای جنبش چریکی شهری" خود چنین میگوید: "با شروع نمودن از شهر و با پشتیبانی مردم، جنبه چریکی دهقانی بسرعت تکامل میابد و در حین اینکه شوژن در مناطق شهری ادامه دارد، ساختمان زیربنائی لازم خود را برپا میسازد." (ص ۱۰۷ - ترجمه فارسی - چاپ باختر امروز). اغلب هواداران این تز، اکنون، باین راه افتاده اند. ولی بزهر صورت، اساس تز "چریک روستائی" و "چریک شهری" یکی است و آن همانست که فوقاً شرح دادیم.

اکنون، خواننده خود قضاوت کند: آیا در تز دبره، زدهای از مارکسیسم - لننیزم، زدهای درس آموزی از تجربیات بزرگ انقلابی جهان وجود دارد؟ و آیا همانطور که اشاره کردیم بمسائل اساسی جنبش انقلابی، نه فقط نقش حزب و تئوری و یا فرماندهی، سیاسی بلکه همچنین بمسائل از قبیل جبهه واحد، ارتش و جنبه انقلابی، درست برخورد کرده است؟ نگذریم از اینکه حتی مرحله انقلاب را که بنا بر گفته خودش، در ارتباط با مبارزه علیه امپریالیسم و برای انقلاب ارضی است. (یعنی اساساً بورژوا دموکراتیک است) و بنادرست سوسیالیستی و پرولتری پیوسته اند. راستش نظرات دبره با "انقلاب در انقلاب" او، آنقدر، حتی در جزئیاتش که بسیاری را هم نیاوردیم، غلط است که انسان نمیداند که امیک از آنها را انتخاب کرده و با آن بررسی را شروع کند. و تازه برای هر یک میتوان طوماری از تجربیات تاریخی و دلایل آورد که خود کتابی خواهد شد. بهرحال، قصه ما این نیست، نتیجی در زمینه مورد بحث، یعنی نقش حزب، تئوری و فرماندهی امر سیاسی بر امر نظامی، قصد ما اثبات لزوم و اهمیت آنها نیست، چون ما مفروض داشتهایم که این مسائل در بحثی که در "جزوه" تحلیلی از شرایط جامعه ایران، راجع به تز دبره، دبره آمده، بعنوان احکام مور قبول فرض شده اند. بلکه بحث ما بر پیر این است که آیا اکنون بنظر میرسد که تز دبره نقش حزب مارکسیست - لننیزست را بعنوان تنها نیروی که قادر است انقلاب را بنحوی همه - جانبه رهبری کند، مورد انکار قرار میدهد. . . . اهمیت تئوری مارکسیسم - لننیزم، تئوری انقلابی را بعنوان راهنمای عمل ندانست، کم میگرد. . . . نقش رهبری کننده امر سیاسی بر امر نظامی نادیده گرفته و حتی امر نظامی را بر امر سیاسی مقدم میسازد. "در حقیقت، خواننده باید قضاوت کند که در کجای تز دبره که ما اساس آنرا بیرون کشیده نشان دادیم، حتی زدهای، آری زده ای، بمسائل فوق بهائی داده شده است؟

رفیق احمدزاده می نویسد: "از سراسر کتاب (دبره) پیدا است که انکار نقش رهبر و راهنمای مارکسیسم - لننیزم مطرح نیست. "چطور مطرح نیست؟" اولاً، خود تز دبره، یعنی تز "کانون چریکی"، یعنی اساساً همان تزی که ما به رد آن در سرتاسر این مقاله کوشیده ایم، و محتوی نادرست آنرا باز نمودیم، از پایه با مارکسیسم - لننیزم در تضاد است؛ و حال آنکه این تز است که قرار است "نقش رهبر و راهتها" را داشته باشد. ثانیاً، خود دبره میگوید که وحدت گروه چریک بر پایه ایدئولوژی روشنی نیست، "بگرد میرم ترین وظایف نظامی" است، "ما فوق تمام مشاجرات سیاسی" است، یعنی مافوق اختلافات و تضاد، میان مارکسیسم - لننیزم و انواع ایدئولوژیهای بورژوازی واقعی است، یعنی وحدت ماورای طبقات و تضاد های طبقاتی، یعنی ایدئولوژی خرد بورژوازی است که مبرسرا از دنیای مادی و تضاد های طبقاتی جامعه که بصورت مبارزه و مشاجره ایدئولوژیکی - سیاسی تبلور میکند، در دنیا - های دوردست، در آسمانها سیر میکند! بعلاوه خود دبره میگوید که نباید از تئوری مارکسیسم - لننیزم و احکام اثبات شده و آزموده شده، آن آمیخت و راهتها، قرار داد، "چون" همانند لازه زیانفندند که سود مند، و بلکه میتوان "تحت فشار ضرورت" حرکت کرد: خودش اینگونه تئوری را تخطئه میکند، که انگار "فلك بز زمین فرمان میراند، روح بز جسم فرمان میراند، سار بر دست فرمان میراند، کلام بر عمل پیشی میگردد." (انقلاب در انقلاب، ص ۸۸) دبره در اینجا میخواهد ما را بدین شتم کند که با ارزش دادن به تئوری و نقش رهبری شده، آن به ایدئالیسم گرائید ما، و با اصطلاح تقدم عمل بر تئوری، و یا ماده بر ایده، را نفی کردیم. دبره، از تقدم عمل بر تئوری خوار شدن تئوری را نتیجه گرفته و بر این پایه، چون عمل بر تئوری مقدم است پس میباید فرمانروای را به اعمالمان بسپاریم، چون ضرورت بیشتر از آگاهی میباید پس میباید "تحت فشار ضرورت" حرکت کنیم، "او درک نمی کند که آگاهی داشتن و حرکت در برتو تئوری خود، برای حرکت ما از ضروریات است و بر این حرکت ضرورتاً فرمان میراند. او درک نمیکند که تئوری، ایده، در دست آن کیفیت رشد یافته از عمل، از ماده، است که بر خودش فرمان

میراند و اینکه، تئوری درست هنگامی عمل را رهبری میکند که بر آن عمل پیشی گرفته و بیان فشرده آن باشد. حال آنکه هیچگاه عمل واجد چنین خصوصیتی نیست و بلکه مجرد کیفیت است که این خصوصیت را بروز میدهد. و کسیکه این خصوصیت را درک نکند، بلکه در مقابل "عمل" و یا "فشار ضرورت" سر فرود آورد، الفبای فلسفه مارکسیستی و جوهر دیالکتیکی آنرا از نظر دور داشته و به امپریسم یا پراگماتیسم در غلطیده است. ثالثاً، درباره نسبت بهسازره ایدئولوژیکی شدیدی که در سطح جهانی بر سر اصول مارکسیسم - لنینیسم جریان داشته و یعنی درست بر سر آنکه مارکسیسم - لنینیسم راهنماست یا روزیونیسم، موضع نمیگیرد و بتقل از کاسترو فرق بین مارکسیست - لنینیستها و روزیونیستها را مانده فرق بین "موش زگره" می بیند و باز بتقل از کاسترو در صفحه یکی یانده به آخر کتابش، در اشاره به نبرد بین مارکسیسم - لنینیسم و روزیونیسم جهانی، هروثی میگوید: "ما بهیچ فرقی تعلق نداریم؛ ما بهیچ نظام ماسونیک بین المللی تعلق نداریم؛ ما بهیچ کلیسائی تعلق نداریم. ما بهیچ فرقی تعلق نداریم؛ ما بهیچ نظام ماسونیک، وجه کلیسائی تعلق دارید؟ زیرا آن فرقهها، آن نظامهای ماسونیک و آن کلیساهای که شما آنها را بین الفاظ نامربوطه فقط مربوطه برداشت اید، ایدئولوژیکی خودتانست میخوانید، مگر غیر از مارکسیسم - لنینیسم و روزیونیسم اند؟ ایدئولوژی و تئوری راهنمای شما کدامیک است؟ و یا آنکه شما "مافوق" همه این چیزها، "رها" از هر ایدئولوژی طبقاتی و یا بقول خودتان و فرقه، هستید - همانگونه که یک خرده بورژوا "مافوق" همه طبقات بوده و نه به "فرقه" بورژوازی و نه به "فرقه" پرولتاریا تعلق دارد، و فقط میخواهد در کان خودش را از خورده شدن از جانب بورژوازی از یکطرف و از مستحیل شدن در "ظرف پرولتاریا" از طرف دیگر رها" کند. این کجایش مارکسیسم - لنینیسم است و کجایش قبول و بکار بردن این تئوری بنامه راهنما؟

رفیق احمد زاده بدرستی این گفته دربره را که آثار تئوریک در باره جنگ خودیای، بهمان اندازه کیسه سود رسانند و زبان آورند، بعنوان یک "برخورد سطحی" و امپریستی" مورد انتقاد قرار میدهند ("تحلیل از ص ۹۲) ولی باشتباهی کجایش از همان نوع دچار شده، در صفحه بعد میگوید: "پیشک تئوریهای پیشین (مقصود: "تجربیات انقلابی پیشین") اگر قرار باشد بطور مکانیکی تعمیم داده بشوند، زبان آور میشوند. چرا دیگر "تجربیات انقلابی پیشین" زبان آور میشوند؟! آن بطور مکانیکی تعمیم دادن آنهاست که زبان آورند و نه خود آنها! و اتفاقاً این درست همان چیز است که باید در مورد تز دربره گفت: تزاو تعمیم مکانیکی و البته همراه با تحریف و مبتدل سازی تجربه یک انقلاب، یعنی انقلاب کوبا است؛ و نیز همین کار است که نباید در مورد کشور خودمان، ایران و انجام دهیم.

و این بخایف نابدرستی است، و باز دچار شدن بهمان اشتباه است که بگوئیم در مقایسه با مبارزه سیاسی، اهمیت مبارزه تئوریک و اهمیت تئوری کم شده است، چرا که با افکندن "نگاهی به اسناد جنبش کومینستی، به توانی کاپیتال، انتی بورژیک، چه باید کرد، دموکراسی نوین و غیره" بر میخوریم که گویا هر یک از دیگری اهمیت تئوریکسی کمتر و اهمیت سیاسی و عملی بیشتر دارد، چرا که "امروز... کمتر با آثار تئوریک نظیر کاپیتال، انتی بورژیک یا ماتریالیسم و امپریو کپتیویسم روبرو می شویم" و اینها همین آنست که از نقطه نظر تئوری ناب جنبش کومینستی بین المللی، که بطور کلی با عمل مستقیم انقلابی روبروست، نه فرصت و نه نیاز آنرا دارد، که بکار برد از ۲۰۰۰ نماینده از هروقت به پراتیسین! احتیاج داریم تا به تئوریسین" (همانجا - صفحات ۹۵ - ۹۶) این همان چیز است که رژی دربره نیز میگوید، مثلاً: "دیگر جایی برای رابطه لفظی - ایدئولوژیکی نسبت به انقلاب وجود ندارد" (انقلاب در ۱۹۲۳) - آئی دربره: "اگر مقصودتان از "لفظی - ایدئولوژیکی" لفاظی است که نه فقط "دیگر" حالا، بلکه هیچگاه جایی برای آن در انقلاب نبوده است، همچنانکه جایی برای کتاب شما نیست. ولی اگر مقصود از آن، ایدئولوژی و تئوری انقلابی است، که حتما مقصودتان همانست، آنگاه بسیار جای برای آن وجود داشته و بدون آن حتی نمیتوان لفاظی های کتاب شمارا هم تشخیص داد!

مبارزه تئوریک و مبارزه سیاسی، همراه با مبارزه اقتصادی، سه جریان مبارزاتی هستند که همیشه باید مرتبط بهم حرکت نمایند، و با رشد مبارزه سیاسی و یا ابرام عمل مستقیم انقلابی، اهمیت تئوری کمتر نشده و بلکه بیشتر میزود. با رشد مبارزه سیاسی و مطرح شدن عمل مستقیم و تعمیم جنبش عملی توده ها، مسائل و بدیده های تازه ای همیشه رشد میکنند و مطرح میشوند، که بدون شناخت عملی آنها، بدون دریافت و ارزیابی تئوریک آنها

بدون تحلیل آنها در پرتو تئوری مارکسیسم - لنینیسم، تئوری‌ای که باید چون علم آموخت تا بکار برد و در پیروسی جنبش سیاسی و علمی مردم خود آنها تلفیق و تکامل داد، نمیتوان به گسترش و پیروزی مبارزه سیاسی و عمل انقلابی موفق گشت. ارزش تئوریک "د ماکراسی نین" مائوتسه دون نسبت بزمان و احتیاجات جنبش انقلابی خلق چین بهمان اندازه است که "چه باید کرد؟" لنین در روسیه و نه آنکه یکی باصطلاح علمی تر از دیگریست؛ و در تحقیقات مسائل تئوریک مهبی را که دارای ارزش علمی شگرفی برای جنبش کارگری و جنبش خلق است، برای انقلاب جهانی حل کرده‌اند. و کارهای فلسفی مهبی چون "انقی دزورینگ"، "مانیالیسم و امپریوریسم" و یا "در بصره تضاد" مائو هریک مبانی مهبی برای درک و شناخت و تحلیل مسائل علمی و بغرنجیهای اجتماعی و سیاسی زمان خود بوده‌اند، و هنوز همچنان راهنمای کارند. و بدون آنها نمیتوان هیچ راهی را از بیراهه تمیز داد. مائو تسه دون در جریان جنگ انقلابی مردم چین علیه ژاپن، بر روشنی باعضای حزب کمونیست میگوید و تأکید میکند که: "باید تئوری مارکس، انگلس، لنین و استالین و همچنین تاریخ ملت خود و جنبش‌های روز و روند‌های آنها را مطالعه گنت. . . یک حزب سیاسی که جنبش انقلابی عظیمی را رهبری میکند، بدون تسلط بر تئوری انقلابی و بدون علم بتاریخ و درکی عمیق از جنبش علمی محال است که بتواند به پیروزی دست یابد. . . اگر در حزب ما عدنان دوست رفیق باشند که بر مارکسیسم - لنینیسم بطور سیستماتیک و نه بریده بریده، در ارتباط با عمل و تفجد الزام مسلط باشند، قدرت زرمده حزب ما بطور قابل ملاحظه‌ای بالا خواهد رفت و پیروزی بر امپریالیسم ژاپن تسرع خواهد شد. . . خصوصیات جنبش کمونی چیست؟ قانوندهیهای آن کدامند؟ چگونه باید این جنبش را هدایت کرد؟ تمام اینها مسائل علمی هستند. تا امروز ما هنوز درباره امپریالیسم ژاپن و چین همه چیز را درک نکرده‌ایم. جنبش تکامل میابد، اشیاء و پدیده‌های نوظاهر شده و بلاانقطاع ظاهر میشوند. مطالعه همهجانبه این جنبش، مطالعه آن در جهت رشد و تکاملش، وظیفه بزرگی است که باید پیوسته توجه ما را بدان معطوف داشته باشیم. کسیکه از مطالعه جدی و دقیق این مسائل امتناع ورزد، مارکسیست نیست." (مختص آثار جلد ۳، صفحات ۳۱۲-۳۱۶)

آری باید هم "فرصت" کرد و هم "نیاز آنها" دارد که بمسئله تئوریک جنبش و حل مسائل آن پرداخته شود. همانا، یکی از علل مهم ضعف تئوریک جنبش ما و رشد انواع انحرافات مختلف در آن، منجمله انحراف شی چریکی، از همین نکردن "فرصت" و ندیدن این "نیاز" است. مسائل مختلف مهبی که زمینه اختلافات پزدانه و عمیقی را در جنبش حاضر تشکیل داده، چه در زمینه‌های مانند خصلت جامعه و مرحله انقلاب ایران، ارزیابی اصلاحات ارضی رژیم و مسئله دهقانی در وضع کمونی و خلاصه مسائل مربوط به برنامه انقلاب و تمیز نحوه چگونگی رشد جنبش علمی، و چه در زمینه وظایف سیاسی و تشکیلاتی گروهها، طرز کار در شرایط اختناق فعلی، راه و شیوه پیوند با زحمتکشان، محدودیت علمی و امانوریسم گروهها و پراکندگی و پراکندگی کارکنان تشکیلات کمونیستی و انقلابی و غیره، همچنان مطرح اند و بویژه، بیشتر شدن ضرورت گسترش مبارزه سیاسی و عمل مستقیم انقلابی، بر نیاز بحل آنها در چندان افزوده است. واضح است که این مسائل در ارتباط با فعالیت علمی و سازمانی، و در ارتباط با جنبش علمی خلق ماست که میتوان حل کردند؛ لیکن، بدون آموختن مارکسیسم - لنینیسم و شناخت و جمع بندی تئوریک شی شرایط کار و جنبش علمی خلق در پرتو این علم، حصول به امر فوق از محالات میباشد. رفیق احمد زابیه میگوید: "دشواری کار نه در تهیه برنامه انقلاب، تعیین اهداف انقلاب، شناخت نیروهای انقلاب و ضد انقلاب، بلکه در تعیین طرق و وسائلی قرار دارد که باید بکار گرفته شوند تا انقلاب را به پیروزی برسانند." (تحلیل از. . . ص ۹۷). ولی همان "تعیین طرق و وسایل" هم نه تنها مسائل علمی بلکه مسائل تئوریک را نیز تشکیل میدهند که در پرتو تئوری مارکسیسم - لنینیسم، حل آنها امکان پذیر است. تازه، ای گاش فقط همین‌ها بودند؛ خود جزوه "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" نشان میدهد که نه تنها در ارتباط با این مسائل، بلکه حتی در ارتباط با مسائل مربوط به "برنامه انقلاب، تعیین اهداف انقلاب، شناخت نیروهای انقلاب و ضد انقلاب" نیز چقدر در فقر تئوریک بسزیمیزیم، و چقدر تحلیل‌هایی که میدهم دور از واقعیت موجود جامعه خودمان و سطحی است. ما در اینجا، همانطور که قبلاً گفتیم قصد نداریم وارد مباحث خصلت و مرحله انقلاب و نیروهای انقلاب و ضد انقلاب جامعه ایران شویم، ولی فقط بپکی دو مورد، که در این کتاب آمده، مختصراً اشاره میکنیم.

اول، در زمینه خصلت جامعه، که چرا دیگر نیمه فتودالی نیست و بلکه سرمایه داری (وابسته) است، مثلاً این گفته میشود: "پایه‌های تسلط سیاسی فتودالیسم با انقلاب مشروطه مست شد، و با کودتای رضاخان، فتودالیسم قدرت سیاسی خود را اساساً به امپریالیسم تفویض کرد. . . . با بسط تسلط قدرت مرکزی و نفوذ امپریالیسم، فتودالیسم بیش از پیش از مواضع قدرت بیرون انداخته شد، و هنگامیکه اقتصاد فتودالی، با منافع امپریالیسمی در تضاد قرار گرفت، بی آنکه رژیم مواجه با مشکل جدی شود، برای سرکوب فتودالیسم احتیاج به نیروی خلق پیدا کند (۱) فتودالیسم را که تبدیل برده ای شده بود، اساساً دفن کرد. این است مفهوم "انقلاب سفید"؛ و دیگر فتودالیسمی وجود نداشته بلکه سرمایه داری (وابسته) است و "پایگاه عمده طبقاتی رژیم هم دیگر" قدرت امپریالیسم جهانی است (۲)!! (همانجا - صفحات ۳۲-۳۴) خلاصه: انقلاب مشروطه به کودتای رضاخان، "انقلاب سفید" - رژیم سرمایه داری وابسته با پایه طبقاتی اش که امپریالیسم جهانیست! انقلاب مشروطه ای که علیه قدرت سیاسی فتودالها بود و مایه رشد و توسعه سرمایه داری ملی (داخلی) خراستی شد و سرانجام جبهه متحد فتودالها و امپریالیستها آنرا پشیمانگامی کشاند، با کودتای رضاخان که نتیجه این ناگامی بود و مایه رشد سرمایه کیرادوری و بوروکراتیک وابسته گردیده قدرت سیاسی مرکزی مالکان ارضی و بورژوازی نوخاسته کیرادور و بوروکرات وابسته با امپریالیسم را با حمایت امپریالیستها تحکیم کرد، و "انقلاب سفید"ی که در زمینه "اصلاحات ارضی" اش، که درست برای جلوگیری از جنبش بورژوا - دمکراتیک دهقانی علیه فتودالیسم، رسوخ سرمایه انحصاری بدیهاست و تنظیم مناسبات استعمار فتودالی با سرمایه داری، توسط همین حکومت و ماحمایت و نقشه امپریالیسم صورت گرفت، دریک مسیر از لحاظ نتیجه عملکرد آنها گذارده شده است؛ حال آنکه چه اهداف و چه نیروهای محرکه هر یک از این وقایع بر هر کس روشن است. بین سه جریان نامبرده (مشروطه، کودتای رضاخان و "انقلاب سفید") که اولی درجهت رشد صنایع و سرمایه داری ملی و آن دو دیگر درجهت رشد صنایع وابسته و بسط سرمایه امپریالیسمی؛ اولی درجهت نابودی فتودالیسم بنف نیروهای بورژوا - دمکراسی و آن دو دیگر درجهت تنظیم و تلفیق فتودالیسم با سرمایه کیرادوری و بوروکراتیک بنف نیروهای بورژوا - فتودالی و قدرت مطلق؛ اولی درجهت سرمایه داری شدن جامعه و آن دو دیگر درجهت رشد بازهم بیشتر جامعه فتودالی که بین جامعه نیمه مستعمره - نیمه فتودالی؛ اولی درجهت تأمین شرایط تعمیم تضاد بین بورژوازی و بیرونیاری، و آن دو دیگر درجهت تعمیق بازهم بیشتر تضاد بین بورژوا - دمکراسی و نیروهای استعماری و فتودالیسم، بود هیچ تمایزی نشان نداده نرفته است؛ و حال آنکه این تمایز گویای داستان درگسست، و آنگاه پایگاه طبقاتی رژیم، یعنی "انگ" او در درون جامعه ایران، بریک نیروی خارجی، یعنی امپریالیسم قلمداد نینده؛ و نه آنکه رژیم شاه، خواه ناخواه بیانگر منافع طبقه یا طبقات مشخص در جامعه ایران، که در ارتباط با مناسبات زینتائی تولیدی است، میباشد. این دیگر بی توجهی به الفبای جامعه شناسی مارکسیستی و ماتریالیسم تاریخی است و راستش نمیدانیم در باره اش چه بگوئیم.

یا دوم، در مورد مرحله انقلاب، که گفته میشود: "هرچه فتودالیسم بعنوان یک شیوه تولید تحقیر نشسته است و بنا براین هرچه دولت ماهیتاً و صوراً بورژوازی تر شده است، عناصر سوسیالیستی انقلاب اهمیت بیشتری پیدا کرده، مبارزه با سلطه سرمایه جهانی بیشتر بمبارزه با خود سرمایه مبدل شده، و لزوم رهبری پرولتری بیشتر آشکار شده است. این عناصر سوسیالیستی انقلاب، اگر چیزی غیر از رهبری پرولتری و حزب او در انقلاب بورژوا - دمکراتیک ایران است، چه چیز دیگری میباشد که اکنون در اثر "اصلاحات ارضی" که با اصطلاح فتودالیسم را "دفن کرد"، "بیشتر" شده است؟ یا مقصود از مرحله انقلاب همان انقلاب بورژوا - دمکراتیک طراز است، که پس "دفن" شدن فتودالیسم چه مفهومی دارد؟ و یا آنکه انقلاب ماهیتاً بورژوا - دمکراتیک نیست، پس تجویز شعار بورژوا - دمکراتیک "زمین بکسانی که روی آن کار میکنند باید بطور رایگان تعلق بگیرد" که در صفحه ۴۹ جزوه بعنوان "شعار اساسی انقلاب برای دهقانان" در نظر گرفته شده، از کجا برخاسته است؟ و بالاخره "مبارزه با خود سرمایه"، یعنی علیه بورژوازی داخلی بطور اعم، از کجا آمده است؟ پس، بورژوازی ملی در انقلاب بورژوا - دمکراتیک ضد امپریالیسمی چه نقشی دارد؟ آیا جزو ضد انقلاب است؟ پس چرا "بیش از پیش سرکوب" میشود؟ (ص ۴۵) و این سوین موضوع، یعنی در رابطه با نیروهای محرکه انقلاب و ضد انقلاب است، که بلا-

تکلیف و در برده‌ای از مباحث مناقض و سطحی، مانند است: هم تکلیف بورژوازی ملی در این دو اردوگاه نیروهای محرکه روشن نیست، و هم چنانکه قبلاً گفتیم، تکلیف نفوذ الیسم که هم "دین" شده است و هم علی‌باش انقیلاب بورژوازی-دمکراتیک (مانند چین و ویتنام - ص ۵۰) صورت میگیرد! و بالاخره از مقایسه سطحی وضع و مسئله دهقانان فرانسه بورژوازی زمان ناپلئون و دهقانان ایران در زمان حکومت فعلی، در میگردیم. آری! این چنین است درد شوریکي ما!

بعلاوه، نیاز به تئوری انقلابی و تأکید بر لزوم مسئله و مبارزه شوریک جنبش در زمان ما مهم است، زیرا کمبود آن تقریباً همیشه یک عارضه مزمن در طول تاریخ نهضت ما بوده است. عجیب نخواهد بود که بگوئیم، باستانی‌ترین یک دوره فعالیت کوتاه و شدیداً ناقص گروه ارانی و احیانا چند سده بازمانده از حزب کمونیست ایران و جنبش توده‌های سالهای بعد از شهریور ۲۰، بطور کلی فعالیت شوریک منظم و شربخشی در کشور ما صورت نگرفته است، و حتی فعالیت گروه ارانی نیز بعلت جدا بودنش از جنبش کارگری و جنبش عمومی مردم، و کوتاهی عمر، نتوانست چندان مهر خود را بر جنبش بگذارد. در دوران حزب توده ایران، هیچگاه فعالیت کمونیست‌ها مبنای شوریک محکمی نداشت و بلکه، دنباله روی از سیر جریان‌ات خود بخودی، خرده بر نامه ریزی و ناستواری و کجروی در اصول تاکتیکی و سیاستها یک عارضه مزمن آن حزب بوده است. البته، گروههای کوچکی در آن دوران بودند که بحیال خودشان به تئوری و مبارزه شوریک میپرداختند، لیکن، فعالیت آنها غالباً در حد ترجمه و نشر اصول کلی بود و از جنبش طبقه کارگر میهن و نهضت توده‌های آن دوران بکلی جدا بود. از این گروهها، مثلاً گروهکا و کره حجار، تا آنجا که مختصر اطلاعی داریم، درک درستی از مبارزه طبقه کارگر نداشتند، و با حبس کردن خود در محافل روشنفکری و دنباله روی از خواسته‌های بورژوازی ملی و سکارسم نسبت به نهضت توده‌ای، وجدائی از کمونیستهای درون این نهضت، بکجراه رفته و نتوانستند کار مفیدی بدست دهند. کار و مبارزه شوریک هرگاه جدا از ضرورت‌های تاریخی و جنبش طبقه کارگر و جنبش رهاشیش مردم ایران باشد، وحلقه مرکزی آنرا تعیین و پیشبرد منی سیاسی و سیاستهای عملی تشکیل ندهد، بیشتر در حد مجادلات و بحثهای خسته - کننده روشنفکری بوده و بجداش تاریخی میان تئوری و عمل، که مشخصه جامعه بورژوازی و جوامع طبقاتی دیکرست، دامن میزند. در نتیجه، محصول چنین کار شوریکي، بجای خدمت به پرولتاریا و ارتقاء آگاهی و پرتو افکندن بر راه آن در ایران، به بورژوازی خدمت میکند؛ و عملاً گروه‌ها را در سیاست و عمل به دنباله نهضت و تبعیت از پرا-تیسین‌های بورژوا میگذارد.

بظنر ما، هرچه بر مسئله شوریک جنبش، مسئله‌ای که دیربازست در کار پیشرفت و پیروزی نهضت کارگری و خلق ما سنگ انداخته، و بر اهمیت این مسئله تأکید کنیم و برای آن دلیل بیاوریم، کم آورده و کم آورده‌ایم. ما هم به تئوریسین و هم به پراتیسین نیازمندیم و این بسیار غلط است و آنهم در دوران کمونی که بگوئیم: "ما بیش از هر وقت به پراتیسین احتیاج داریم تا به تئوریسین." ما، بخصوص در دوران کمونی، "بیش از هر وقت" به تئوری و تئوریسین نیازمندیم؛ بخصوص در دوران کمونی که اینگونه مسائل، تلفه عملی که برشردیم سدی بر راه شده و انحرافات گوناگونی پدید آورده، بخصوص در دوران کمونی که کم بها دادن به تئوری و خرده کاری و بی نقشه روزی و اعمال نادرست کردن شیوع فراوان یافته، و بخصوص در کشوری چون میهن ما که اینگونه مسائل بفرنجی از لحاظ انقلاب در پیش دارد - چه انقلاب ما انقلابیست که مهمترین مهره امپریالیسم را در منطقه خاورمیانه، یعنی حکومتی را که قویا توسط امپریالیست‌ها و ریزیزینست‌های شوروی تقویت و تحکیم میشود و برای تسلط آنان بر منطقه اهمیت اساسی دارد، خواهد برگرد، انقلابی که اثر نجاتبخش بزرگی بر خلق‌های این منطقه داشته و حلقه مهم و بهمان درجه کاری را در پیشبرد امر انقلاب جهانی تشکیل میدهد.

ما پراتیسین‌های زیادی همیشه داشته‌ایم و خواهیم داشت. تمام جنبش بزرگ توده‌های ما در دوران ۱۲ ساله مبارزات بعد از شهریور ۲۰، جنبش "پراتیسین‌ها" بود. و حال آنکه، از لحاظ تئوریسین واقعا حسابی سخت در منطقه بودیم. در آن هنگام همیشه گفته میشد، عمل! و دیدیم چه بلائی بر سر آن "عمل" آمد، امروز، نیز از یکسوی دیگر، همین شعار داده میشود و باز هم خواهیم دید که این شعار چه نتیجه عملی خواهد داد. رفیق احمدزاده مینویسد که عده‌های میگویند: "ما احتیاج به تئوریسین‌هایی چون لنین داریم." بسیار

عالیجنّت! ما نیز همین را معتقدیم. واضح است ما همان لنینی را میگوئیم "که در جریان یک مبارزه طولانی و فعال پیروز شده" (ص ۹۵) و نه نوع دیگری، و نویی دیگر هم نتواند بود. ولی ما واقعهای تدارک و بلکه بسا صدای بلند میگوئیم که آری! ما، یعنی جنبش ما، نیازمند تئورسین ها و رهبران بزرگ سیاسی چون لنین، مائو، انور خوجه و هوشی مینه است؛ و باید کوشید که در جریان مبارزات بزرگ خلقان چنین کسانی پیروز شوند. باید کوشید، و خود بخود هم بوجود نیاید بلکه کار میخواهد، که از میان فرزندان انقلابی مردم ما، تئورسین ها و رهبران داهی بیرون آیند و زمام جنبش را بدست گیرند؛ که تا باز دیگر، نهضت طبقه کارگر و مردم ما بدست اسکندریها، رادشها و اپورتونیستهای چون آنان نیفتد و شور انقلابی و آمادگی میلیونها "پراتسین های" جنبش ما برای بیست سال آرزگار منکوب نگردد. رفیق مائوتسه دون در نقل قولی که از او گردیم گفته بود: "اگر در حزب ما صد تا دوست رفیق باشند که بر تمارکسیسم - لنینیسم بطور سیستماتیک و نه پزیده پزیده، در ارتباط با عمل و نه جدا از آن مسلط باشند، قدرت برزنده حزب ما بطور قابل ملاحظه ای بالا خواهد رفت." ما با تقدیر از این لحاظ فقیریم که نه "صد تا دوست" بلکه به ده تا بیست نفر هم از اینگونه رفقا در جنبش خود قانع ایم؛ و با اشنیای فراوان تشویق میکنیم، بلکه خواهانیم، که رفقای ما، که بسیاری از این جنبش در این راه بکوشند و خود را پرورش دهند و به تئورسین های قادر و رهبران سیاسی بزرگی مبدل گردند، تا طبقه کارگر و خلق بزرگ بتوانند تحت هدایت ایدئولوژیکی و سیاسی چنین رهبرانی که در دامن خود پیروز شده، تاریخ مبین خود را آنچنان که خواست اوست، بسازد و به پیش برد.

تاریخ پرافتخار مبارزات خلق ما شاهد است که همیشه جنبشهای بزرگ و پیروزیهای تاریخی او بسا وجود رهبران سیاسی بزرگی که تئورسین ها و "لنین" های زمان خود و شرایط تاریخی کشور خود بودند، صورت تحقق پیدا کرده است. اگر رهبری سیاسی و پرماگی تئوریک و فکری کسانی چون علی مسیو نبود، جنبش مسلحانه بزرگ تبریز، یک روز هم نمیتوانست دوام آورد. او همانند او بودند که به آگاه گردانیدن خلق کوشیدند و با درایت و اندیشمندی خود، در شرایطی که هیچ "پراتسین" بقکش نرسیده دست به تدارک سیاسی و سازمانی برای دفاع از مشروطه زدند، و مرکزگی ساختند، توده ها را به تشکیک فرا خواندند، ارتش مجاهدان را ساختند و در بغرنجترین و تنگنا ترین مواقع خلق را برای کسب پیروزیهای بزرگی، از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی، و در نتیجه علی - هدایت کردند. حتی در دور تبریز، پیروزیها و دوام و پایداری شگرف جنبشهای انقلابی بزرگ دهقانان و پیشموران و فقرای شهری، در قرون وسطی ایران، همچون جنبش پیرامنه و عقیق و طولانی سرداران خراسان بخاطر رهبری سیاسی و فکری شخصیتهای بی همتائی چون شیخ خلیفه و شیخ حسن بود. همان نهضت بزرگ و شگرف اسلامی، که آنگونه بر دنیائی تأثیر گذارد، بخاطر داشتن رهبری ایدئولوژیکی و سیاسی کسانی مانند محمد باقر - بدون محمد، بدون داشتن چنین رهبری فکری، تمام "پراتسین ها" تمام رهبران و جنگجویان اسلام متفقا هم، هیچگاه چنین کارهایی نمیتوانستند کرد.

آری! ما نیز در زمان خود، به چنین متفکران بزرگ انقلابی، به رهبران سیاسی شایسته ای نیازمندیم؛ و باید کوشش کنیم که از میان روشنفکران و زحمتمندان مبین ما و رهبران قادر و تئورسین های مارکسیست، محمد، هام، شیخ حسن، ما و علی نسپوهای پرولتری پرورش یابند. تا رهبری نهضت رها نیبخش خلق ما نه بدست پراتسین های خاهی چون احسان اله خان، نه بدست عوامفریبان اپورتونیستی چون اسکندری و رادش، افتد، تا بدیستان رشد و پیروزی آن تضمین شود. بوجود آمدن این کسانی که جنبش انقلابی را تحت هدایت تئوری مارکسیسم - لنینیسم بتوانند گذارد. زیرا "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد" و بدون چنین رهبرانی، تئوری انقلابی!

باز رفیق احمدزاده مینویسد که در کتاب دیره نقش رهبری کننده پرولتاریا، یعنی نقش حزب انکار نشده است، بلکه "در اینجا حزب مارکسیستی - لنینیستی بعنوان شکل خاصی از سازمان مطرح است". (ص ۸۷) در حقیقت، این را خود دیره، هنگامیکه در بخش دوم کتابش درباره مسئله حزب و پیشاهنگ صحبت میکند، مدعی شده است. ولی حقیقت آنست که رزی دیره نه تنها در شکل بلکه هم در شکل و هم در مضمون، حزب مارکسیستی - لنینیستی و نقش رهبری کننده آنرا نفی میکند. چنانکه قبلا از او نقل کردیم، حتی بروشنی نیز میگوید که اساسا حزب از

ازش است همان گروه چریکی است و یا اینها چنین یا هسته حزب اند. او بروشنی میگوید: "جنس چریکی قصد ایجاد حزب نوینی را نکرده است." این را به مارکسیست - لنینیستهای میگوید که در آمریکا لاتن، یا بریدی از احزاب روزینویست شده، قصد ایجاد حزب مارکسیستی - لنینیستی نوینی را کرده بوده اند. او خطاب با انقلابیون آمریکای لاتن میگوید: "تأکید اصلی باید بر توسعه جنگ چریکی گذارنده شود. و نه بر تقویت احزاب موجود یا ایجاد احزاب جدید." البته آنها دست زدن بآن جنگ چریکی گذشته از توده و خارج از هر زمان و مکانی که قبلاً شرحش را دادیم. در اینجا دبره درک نینکد که مسئله حزب، مسئله مربوط به تأمین رهبرین انقلاب، مسئله سازمان سیاسی است که پرولتاریا از طریق آن میتواند انقلاب را گسترش داده و به پیروزی برساند؛ و حال آنکه مسئله جنگ چریکی و یا مبارزه مسلحانه، شکلی از مبارزه - هر چند شکل عتده مبارزه است، حزب شکلی از سازمان و حزب مارکسیستی - لنینیستی، عالیترین شکل سازمانی پرولتاریاست؛ و جنگ مسلح شکلی از مبارزه و عالیترین شکل مبارزه است. ولی ظاهر دبره این را میدانند، چون چند سطر بالاتر از "انتخاب بین حزب پیشاهنگی و ارتش توده‌ای" یعنی از دو نوع سازمان صحبت میکند؛ و نه آنکه شکلی از سازمان را در برابر شکلی از مبارزه، یعنی سازمان را در برابر مبارزه گذارد. پس در جمله‌ای که در فوق از او آوردیم مسئله را بدان صورت مطرح کرده است؟ خیلی صاف و ساده، بدین دلیل، که بره فکر میکند حزب یا مبارزه رفرمیستی، خرافی، گفرائس پشت گفرائس گذاردن‌های بیبوده، کارهای بوروکراتیک و مانند آن ملازم داشته، و حال آنکه آرتش و یا گروه او با مبارزه واقعی و قاطع بنا مبارزه مسلحانه، با عمل و فعالیت مشخص برای نابودی امپریالیسم و ارتجاع همراه است. او چون احزاب روزینویستی و رفرمیستی را دیده که هم‌ماش عتده داده‌اند، هیچ تکره‌اند فقط بیکریدف کارهای پارلماناریستی و با درگیری در یک بوروکراسی بی حرکت حزبی مشغول بوده‌اند، باین نتیجه غلط رسیده که اینها همه بعلت حزبیت است و نه خود رفرمیسم و روزینویسم این احزاب. برای او حزب یعنی رفرمیسم؛ و ایجاد حزب تازه‌ای یعنی ایجاد یک حرکت رفرمیستی تازه. تمام کتاب او، بخصوص بخش سوم آن (ملاحضات ۲۰ و ۲۱) بروشنی این درک او را نشان میدهد. همانطور که آثارشیتها با دیدن مظاهر سخترانه دولتهای بورژوازی باین نتیجه رسیدند که پس دولت بطور کلی بدرد نمیخورد و بنیسان لزوم ایجاد دولت پرولتاری را نیز رد کردند، دبره نیز با دیدن مظاهر معامله گرانه و رفرمیستی احزاب روزینویستی و رفرمیست باین نتیجه رسید که پس حزب بطور کلی بدرد نمیخورد و بدیسان لزوم ایجاد حزب پرولتاری را نیز انکار نمود. آثارشیتها با ایجاد دولتهای پرولتاری مخالفت کردند چون بگمان آنها اینهاهم تکرار همان دولتهای بورژوازی و مایه اسارت مردم اند، و دبره نیز با ایجاد احزاب پرولتاری (در آمریکا لاتن) مخالفت کرد چون بگمان او، اینها هم تکرار همان احزاب روزینویستی و مایه اسارت مبارزه اند. این ریشه قتیه است. دبره دیگر از طوفه رفتن اینگونه احزاب از مبارزه اصلی، تحت عنوان اینکه میخواهند هنوز پایه بگیرند و یا هنوز شرایط آماده نیست هخته شده است، از اینکه "سازمان سیاسی به هدفی در خودش بدل شده" (ص ۱۲۱)، دیگر تاب تحمل از دست داده و میخواهد هرچه زودتر کار را شروع کند و "با حزب یا بدون حزب"، با پایه درین مردم یا بدون عرگونه پایه‌ای (با مردم یا بدون مردم!)، با آماده بودن شرایط یا بدون آمادگی، با رابطه با نیروهای انقلابی دیگر یا بدون رابطه، مبارزه مسلحانه را براه انداخته و انقلاب را عطلی سازد. با شروع این کار، دیگر همه چیز بخودی خود درست خواهد شد، مردم خواهند آمد، شرایط آماده خواهد شد، نیروها خواهند پیوست، و بالاخره حزب هم بوجود خواهد آمد. نطقه تمام اینها در گروه چریک، در "گانون چریکی"، در همان "عمل مسلحانه" است. دبره در یکجایی از کتابش به شیوه دفاع از خود مسلحانه توده هائیکه بدون یک گردان پیشاهنگ بر میخیزند نام "خود جوشی مسلحانه" را میگذارد، این نام، مقابلاً، تز "گانون" او را نیز بخوبی توصیف میکند.

در حقیقت، دبره میخواهد گروهها و یا سازمانهای سیاسی موجود، و خلاصه انقلابیون در هر درجه سازمانی که هستند، کارشان را با مبارزه مسلحانه، با دست زدن به عمل نظامی شروع کنند: "امروزه فعالیت شو- رشی فعالیت سیاسی شماره یک است" (ص ۱۱۶) اول، شورش؛ اول انقلاب را علیه حکومت و امپریالیسم آغاز کردن و در این جریان مردم خواهند پیوست و پیروزی انقلاب تحقق خواهد یافت. در وضع گنونی، ضرورت جامعه میطلبد که گروه انقلابی و یا سازمان حزب دست بمالیترین شکل مبارزه سیاسی، یعنی مبارزه مسلحانه، زند و اساساً

در ارتباط با آن به پیشاهنگ واقعی توده بدل خواهد گشت ، اساسا در ارتباط با آن ابزارهای مختلف جنبش درست شده و یا رشد و تقویت خواهند یافت .

آیا اینکار نادرست است ؟ نه لزوما ! در تحت شرایطی ، در شرایطی که مردم عموما از لحاظ سیاسی و سازمانی ، از لحاظ وضع فکری و حالت روحی خود ، برای دست زدن و یا پشتیبانی فعالانه از مبارزه مسلحانه آماده اند یا تمایل دارند ، و با توجه به آرایش دشمن ، میتوان و باید فوراً لحظه مناسبی را تعیین کرده و عملاً مبارزه مسلحانه آغاز نمود . آنگاه تمام ابزارهای جنبش ، منجمله سازمان سیاسی یا حزب پرولتری نیز در رابطه با این نوع مبارزه ساختمان و رشد پیدا خواهد کرد . لیکن چنانچه چنین شرایطی فراهم نباشد ، آنگاه نتیجه‌ای جز شکست و ناگامی نخواهد داد . همچنانکه رفیق انورخوجه میگوید : " مبارزه مسلحانه گروهی از انقلابیون حرفه‌ای تنها موقعی میتواند دارای تأثیری در برخاستن توده‌ها باشد که در هماهنگی با سایر عوامل عینی سیاسی ، اجتماعی و روانی است ، متکی به توده‌های وسیع مردم است و از هواداری و پشتیبانی فعال آنان برخوردار است . " (گزارش به ششمین کنگره حزب کارآلبانی - ص ۲۲۶) تجربه پیروزمندان کوبا از همینجا ناشی میشد . چرا آنقدر در دور برویم ، حتی قیام ستارخان و رفقایش که شروع آن در محله امیرخیز با تعداد اندکی بیش نبود ، و نیز باین دلیل با چنان پیروزیهای بزرگی روبرو گشت . اینها چیزهای تازه‌ای نیستند و مثالهای بسیار توان آورد . ولی اگر بخواهیم این شیوه عمل را به تمام شرایط و به تمام اوضاع و احوال جنبش ، در هر وضعی که مردم هستند ، تعمیم و بزروار کنیم ، نتیجه‌اش شکست و زیان است ، نتیجه‌اش رسیدن بیک نظریه انحرافی و دور از واقع ، نظریه‌ای سرپایا ذهنی و مبتنی برخواست و اراده است ؛ و این درست همان کاریست که دیره انجام داده است .

درست چون رژی دیره و هواداران او ، باین مسئله مهم توجه نکرده و نمیکنند ، که تنها در تحت شرایط معینی ، که فوقاً ذکر شد ، میتوان دست بعمل نظامی برد و به برخاستن توده یاری رساند ، که تنها در وضع معینی ، وضعی که روندهای اقتصادی و سیاسی جامعه در کل کشور یا در یک ناحیه خود بخود بوجود میآوردند و همانا شرط عینی درگرفتن انقلاب است ، میتوان تدارک انقلابی را به تعرض انقلابی ، تدارک مبارزه مسلحانه را به تعرض مسلحانه ، تدارک جنگ را بخود جنگ و تدارک قیام را بخود قیام بدل ساخت ، و بدین ترتیب قدرت سیاسی ارتجاع را در کل کشور ، و یا در یک ناحیه از آن ، ساقط نمود - آری ! چون درست باین مسئله مهم توجه نکرده و نمیکنند ، و بلکه این اقدام معین را به تمام اوضاع تعمیم میدهند و آثار بسط در همه وقت ، در همه جا ، در همه حالات میرسانند ، لاجرم باین نقطه نظر وارونه میرسند ، که خود درگرفتن انقلاب ، شرط درگرفتن انقلاب را بوجود آورده ، و دست زدن بعمل نظامی یا مبارزه مسلحانه علیه حکومت ، آن شرایط و وضع معین برای دست زدن بدینکار را فراهم میگرداند ! در نتیجه ، با بوجود آمدن چنین وضعی که ناشی از خود مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت حاکمه ، یعنی ناشی از خود قیام ، خود شورش تلقی شده است ، خواه ناخواه ابزارهای پیشبرد اینکار نیز در دل این قیام و این شورش بوجود آمده ، پرورش یافته و شکل میگیرند . پس : " کانون چریکی " یا نیروی چریکی که دارد قیام میکند ، " جنبش حزب " میشود ، " هسته ارتش توده‌ای " میشود ، موجد جبهه واحد انقلابی و در واقع ، جوانه پیشاهنگ سیاسی میشود ! و حالا که ، فعالیت سیاسی انقلابیون قرار است با عمل نظامی علیه حکومت ، با " کانون چریکی " بیافازد و حالا همه چیز در گرو توفیق و پیشبرد این عمل نظامی ، این " جنبش چریکی " است ، پس لاجرم : " به آنهائیکه توانائی نظامی نشان بدهند ، همچنین مسئولیت سیاسی بدهید " ؛ پس : هر انقلابی متحد شود بگرد این " مهم ترین وظایف نظامی " ؛ پس : عملاً ارتشی که بدینسان بوجود میآید ، فرماندهی این ارتش نقش پیشاهنگ سیاسی (نقش حزب) را ایفا میکند ؛ پس : " اساساً حزب ارتش است " ؛ از یک تعمیم مکانیکی و غلط ، یعنی تعمیم یک شیوه عمل به تمام شرایط و اوضاع ، و بعد مطلق کردن آن شیوه و پندارهایی در باره خصوصیات آن (یا باصطلاح " تئوریزه " کردن آن) ما را بچنان نتیجه گیریها و نظراتی میرساند که رژی دیره در کتاب خود مطرح کرده است ، نظراتی که ما در ابتدای این بحث از او نقل کردیم . در نتیجه ، این میشود که ایجاد و توسعه جنگ چریکی ، یعنی اقدام نظامی ، در مقابل ایجاد یا تقویت حزب ، یعنی اقدام سازمانی - یعنی شکل مبارزه در مقابل شکل سازمان ، مبارزه در مقابل سازمان - قرار گرفته و چون اینگونه شد ، سازمان اینگونه مبارزه ، یعنی ارتش و یا در مرحله ابتدائی خود ، گروه چریک ، مقدم قرار گرفته و بدان علکرد حزب ، یعنی خصوصیت پیشاهنگی

سیاسی داده میشود. بدینسان که مثلا ما قیام بزرگ ستارخان را از مقطع تاریخی و اوضاع مشخص خود جدا کنیم، نگاه آنرا بشمار مقاطع و اوضاع تعمیم دهیم، سپس بگوئیم که پس باید هم اکنون چون ستارخان دست بقیام زد و هر کار دیگری چون ساختن حزب (مثلا، مرکز غیبی و انجمن مجاهدان ساختن) دیگر نادرست است و پس، سازمان قیام، یعنی ارتش مجاهدان و در مرحله ابتدائی، گروه چند نفره قیام کنند و مسلح (مانند گروه چند نفره امیرخیز) الویت پیدا خواهد کرد. و بدینسان تاریخ را بدست فراموشی خواهیم سپرد. در اینجا، به روشنی معلوم است نه تنها اینکه نقش حزب و لزوم آن نفی شده است، بلکه امر نظامی نیز قاطعانه بر امر سیاسی الویت داشته و آنرا هدایت میکند. راه دیگری هم ندارد. زیرا عمل نظامی ای که خارج از مقطع زمان و مکان و بدون نگاه به جنبش تودماری صورت گرفته، خواه ناخواه، برای موفقیت خود، ناچار است تمام ملاحظات دیگر، منجمله امور سیاسی، را در گذار امور نظامی و ملاحظات علمی و فنی آن ببیند؛ و در نتیجه، همانطور که دبره مینویسد "عناصر اساسی رهبر-یش (را) جز فرماندهی نظامی" قرار دهد، و بخاطر همین ملاحظات صرفا نظامی و تاکتیکی، از ایجاد یک پایگاه و یا پشت جبهه‌های امر دم، "حتی بساحتی برابر با چندین هزار کیلومتر مربع" احتراز جوید، زیرا نیروی چریکی که در میان توده هنوز پایه ندارد و هواداری آنها را جلب نکرده و به عکس العمل او هنوز مطمئن نیست، با اینکار فقط "خود را از بهترین سلاحش، حرکت، محروم داشته و بخود مجال میدهد که در یک منطقه عملیاتی محدود شده، و بدشمن اجازه میدهد که موثرترین سلاحهایش را بکار گیرد". (انقلاب در... - صفحات ۶۲ - ۶۳).

آری! توده‌ها هیچ نقشی ندارند، حال هرچه میخواهد باشد؛ زیرا هنوز آگاهی لازم و آمادگی لازمی را که تنها در طی یک فعالیت سیاسی و سازمانی بدست آمده و نیز آن تجربه عملی خود تودمها که تحت رهبری یک حزب انقلابی بدست میآید، هنوز صورت نپذیرفته است؛ و حال ملاحظات نظامی هم دیگر بدینکار اجازه نمیدهد و بلکه تنها راه آنست که "مثلا در یک کمین گیری، وقتی کوچکترین جزئیات و هر دقیقه بحساب میآید، بکاربرد ماهرانه سلاحهای مدرن خود کار، نقشه تیراندازی آنها، یک برنامه هماهنگ شده برای تیراندازی"، "فقدان یک کسود نیروی انسانی را در جانب انقلابیین تلافی کند". (همانجا - ص ۸۹) و بناچار گفته شود که "برعکس چین، و آسیا بطور کلی" که "توده جنگجویان و تعداد آنها"، که حقیقتا باید گفت تودمهای برخاسته و آگاهی و شور و اراده انقلابی آنان که با فعالیت حزب سیاسی عجین بوده، "بی تناسی میان قدرت نیروهای انقلابی و نیروهای تمام مگانیم سرکوب کننده" را جبران میکند، "در آمریکای لاتین" - یعنی در جاهیکه این تفرقراست تسجیوز شود - "فن نظامی اهمیت خاصی پیدا میکند" (ص ۸۸)

چنانکه، خواننده دقیق ما ببیند، اختلاف ما فقط بر سر دو شکل مختلف پیشرو نیست؛ بلکه هم در شکل و هم در مضمون و عملکرد آنست. هنگامیکه رفیق احمدزاده مینویسد: "دبره میگوید، هیچ نوع معادله متافیزیکی که در آن حزب مارکسیست - لنینیست = پیشرو باشد وجود ندارد." در اینجا مسئله بر سر انکار محتوی یک حزب پیشرو مارکسیست - لنینیست نیست، بلکه بر سر شکل خاصی از عمل و سازمان است و بدین ترتیب معادله حزب مارکسیست - لنینیست = پیشرو، که یکطرف محتوی مطرح است، طرف دیگر شکل و صورت، لزوما یک معادله شکرت و تاریخی است، نه یک معادله لایتخیر و دائمی* (تحلیلی از... ص ۱۰۴)، درست مشخص نمیکند که محتوی حزب مارکسیست - لنینیست، یعنی خصوصیت پیشرو بودن او را چگونه تعریف میکنیم.

ما از اختلاف بین خصوصیات تشکیلاتی یک حزب مارکسیست - لنینیست و علل و لزوم آنها و آن "پیشرو"ی که دبره مطرح میکند، و با حرارت میگوید، مبادا بر اساس "مدل سنتی حزبی" ساخته شود (انقلاب در... ص ۱۱۴)، در میگذریم؛ ما بیبانی وحدت درونی این "پیشرو" نیز، که قبلا در باره اش صحبت کردیم، و نقطه نظر ایدئولوژیکی اش و برنامه‌هاش و غیره، نیز کاری نداریم. بلکه منظور نظر ما محتوی فعالیت این "پیشرو" و عملکرد این "موتور کوچکی" است که قرار است "موتور بزرگ" تودمها را بحرکت درآورد. زیرا پیشرو بودن اینجاست که روشن میشود.

اگر این "پیشرو"، اگر این "موتور کوچک"، اگر این اقلیتی که میخواهد خلق را پیشاهنگی کند و بسبب پیروزی هدایت نماید، بقول لنین: "واقعا آگاه طبقاتی است، اگر قادر است تودمها را رهبری کند، اگر قادر است بهز سوالی که موضوع روز میشود پاسخ گوید، آنگاه، ماهیتا، یک حزب است... اگر این رفقا خواهوا اقلیت

در حال وجودی هستند که بطریقه مستلکی برای دیکتاتوری (پرولتاریا) و منجمله بختوانید: نیز برای برانداختن حکومت ارتجاع و رهائی ملی - کومونیست) مبارزه کرده و توده‌های کارگر را در این سمت تربیت میکنند، آنگاه، در زمان وقوع این چنان اقلیتی هیچ چیز بیشتر یا کمتر از حزب نیست... (نقش حزب کومونیست - آثار منتخبه، جلد ۱ - جناب انگلیسی، ص ۴۱۴). آری! آنگاه، "پیشرو" و "موتور کوچک" او نیز ماهیتا و یا چنانکه خودش می‌نویسد بگوید "حتین حزب است" و دیگر تمام این حرف‌ها، مبنی بر اینکه "هیچ نوع متداوله منافذی که در آن حزب مارکسیست - لنینیست پیشترو باشد وجود ندارد" بوج واهی است - چه اگر پیشرو آنست که در وقت آمدن دیگر همان حزب مارکسیستی - لنینیستی است؛ و گرنه چیز دیگریست.

در حقیقت، "پیشرو" دبره چیز دیگریست. "موتور کوچک" او نمی‌خواهد تضاد و مبارزه طبقاتی و ملی کارگران، دهقانان و توده‌های مردم را سازمان دهد، از لحاظ ذهنی آنانرا آماده کند و دست‌بکار تعلیمی و تربیتی وسیع در میان توده‌ها زند، و بدینسان آنانرا برای مبارزه مسلحانه، برای سرنگونی قهری حکومت ارتجاع و بیرون راندن امپریالیسم، و برای سوسیالیسم، آماده سازد؛ بلکه می‌خواهد بجای این تضاد و مبارزه طبقاتی و ملی توده‌ها بنشیند، و بدینسان به حرکت عینی توده‌ها برای انقلاب کردن بدل شود، یعنی با ایجاد حوادث مصنوعی جدا از زندگی و مبارزه توده‌ها و بجای سیر حوادث عینی ناشی از تضادهای طبقاتی و ملی که یگانه محرک عینی توده‌ها برای انقلاب کردن است، توده‌ها را بقبل دبره "موتور بزرگ" آنانرا بحرکت و قیام وادارد. این "پیشرو" در واقع، نمی‌خواهد "بطریقه مستلکی برای دیکتاتوری مبارزه کرده و توده‌های کارگر را در این سمت تربیت" کند، نمی‌خواهد در دست زدن بقیام، که سیر عینی حوادث آنرا در دستور روز قرار میدهد - حال چه در یک کشور و یا در یک ناحیه معین روستائی - اولاً، بر "طبقه پیشرو تکیه" کند؛ ثانیاً، "بر شور انقلابی مردم متکی باشد"؛ و ثالثاً "به آندیکان نقشه تحولی در تاریخ انقلاب فرارزنده متکی باشد که در آن فعالیت دسته‌های پیشرو مردم بعد اکثر خود رسیده باشد و تزلزل خوف دشمن و صفوف دوستان ضعیف و دودل و متزلزل انقلاب از هروقت شدیدتر باشد". (لنین، "مارکسیسم و قیام" آثار منتخبه، جلد دوم، قسمت اول، ص ۱۸۷ - صحبت او درباره وجه تمایز مارکسیسم با بلانکیسم در مسئله قیام است). بلکه این "پیشرو" می‌خواهد با دست زدن باعالمی جدا از زندگی و مبارزه توده‌ها و یا باصطلاح یا "عملیات چریکی"، که حتی خیر آنهم توسط اعلامیه یا روزنامه بگوش مردم برسد، توده‌ها خود بخود (و متکی به پیشرو و نه بالعکس) بحرکت درآیند، شور انقلابی نشان دهند، دشمن به تزلزل افتد و خلاصه نقطه تحولی در تاریخ انقلاب ایجاد شود؛ و آنگاه بدینسان بااصطلاح نقش پیشاهنگی را بازی کنند.

اگر اینطور نیست؛ اگر راه آیتست که در سیر رشد حوادث عینی و حادث شدن تضادهای طبقاتی و ملی جامعه، ما توده‌ها را برای یک مبارزه مسلحانه قاطعانه، یعنی برای سرنگونی قهری حکومت ارتجاع و بیرون راندن امپریالیسم - حال می‌خواهد در سطح کلی کشور باشد یا در یک ناحیه معین - سازمان دهیم، از لحاظ ذهنی آماده کنیم، دست‌بکار تعلیمی و تربیتی وسیع در میان آنان بزنیم و آنانرا تهدایت‌ناپذیم که خود به تجربه و عمل آگاهانه خویش بدینکار اراده بکنند؛ و آنگاه و در این راه، بهترین عامل، حزب طبقه کارگر و بهترین عمل ایجاد این حزب، حزب مارکسیستی - لنینیستی است؛ و لاغیر...

و آنگاه، کار برای ایجاد این حزب انقلابی ترین کارها بوده و کسانی که در این راه کار کنند، و تیز کسانی که عضوین حزبی باشند، انقلابی ترین افراد خواهند بود. و این سخن دبره، که در "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" ص ۸۹ نقل شده که "دیگر آنزمان گذشته که اعتقاد داشته باشیم در "حزب" بودن برای انقلابی بودن کافی است" از پایه نادرست و نامربوط است. چه، اگر چنین حزبی، یک حزب روزنیویستی و اپورتونیستی است، عضویت در آن نه اینکه "برای انقلابی بودن" فقط "کافی" نیست، بلکه دلیل غیر انقلابی بودن یا ضد - انقلابی بودن است. در صورتیکه، عضویت در یک حزب مارکسیست - لنینیست، نه فقط "برای انقلابی بودن" کافی است، بلکه دلیل عالیترین قاطعیت یک انقلابی است. زیرا یک حزب واقعاً مارکسیست - لنینیست، اجتماع قاطعترین انقلابیون است.

مسئله ما با دبره در حقیقت، مسئله دوبرداشت و دودیدگاه متفاوت است. مسئله آنست

که مارکسیست - لنینیستها انقلاب را جور دیگر و اوچور دینری بیند . تضاد تز او با مارکسیسم - لنینیسم تا بدانجاست که حتی اگر او میگفت که آن "کانون" و یا گروه پیشروی او متشکل از افراد و زهربرانی با ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی است ، فرماندهی سیاسی برقرار است ، باز با آتراهی که میروید ، با آن برداشت ناصحیح و اراده گرایانه ای که از انقلاب و مبارزه طبقاتی و ملی در جامعه دارد ، نمیتوانست بیک پیشاهنگ مارکسیستی - لنینیستی تبدیل شود ؛ زیرا نه تنها این راه آن گروه را به نقش پیشروی در میان خلق نائل نمیکند ، بلکه بتدریج بنا بمقتضیات مبارزه مغفردانه نظامی و ملاحظات تاکتیکی و فنی پیشبرد چنان مبارزهای ناچار است به امر نظامی - سیاسی و ایدئولوژی اولویت داده و وحدت درونی خود را ، به وحدتی بر اساس این ملاحظات دگرگون سازد . آری ! تز دبره چیز دیگر و مارکسیسم - لنینیسم چیز دیگری است ؛ یکی بجای دیگری هدایت میکند .

ما در این بحث فقط نکات اساسی تز دبره را باز نموده و در واقع ، بحث بر سر تعبیر نادرستی بود که باز تزری دبره در جزوه "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" بدست داده شده بود . ما در پایان این بحث فقط این را میخواهیم بگوئیم که رزی دبره و روشنفکران شوروی سازی مانند او ، که بی هیچ تجربه و شناخت پایه داری ، خود را بعنوان آموزگاران انقلاب معرفی میکنند ، معلمان ما نیستند . معلمان ما کسانیست که در طی یک دوران مبارزه انقلابی ، طبقه کارگر و خلقها ، رهبری و انوریته شوریک خود را با ثبات رسانده و آموزشهایشان در عمل بشوئ رسیده است . معلمان ما رزی دبره و مانند او نیستند . معلمان ما مارکس ، انگلس ، لنین و شاکسردان بزرگ آنانند . رفقای ما که اکنون راه چریکی را در پیش گرفته و از آموزشهای زیانمند رزی دبره و مانند او الهام میگیرند ، باید باین اهل مهم توجه جدی میدول دارند .

- ۶ -

اینها بود فسردهای از نظرات ما . اکنون "باختر امروز" چه دلایل و منطقی ، یا حتی تجربه ای ، بجز تخطئه کردن و ارائه یکره ای عبارت برد ازینهای بی پایه و بکاربرد الفاظ تسمخراکود و حتی زنده ، برای رد این نظرات داشته و دارد . نویسنده مقاله "از سیاهک تا امروز" اینها را "آیه های بقرض گرفته" و نامربوط به تجربهیات و شرایط شخص ایران میخواند . در با اصطلاح نتیجه گیری از توضیحات کلی و گاه غلطی که از شرایط پیشین جنبش و چگونگی تکوین و پایه گرفتن مبنی چریکی در جنبش و با اصطلاح دلایل صحت آن ارائه میدهد ، اینگونه بما ، یعنی به با اصطلاح "خوده گریان دور کردن" که قاعدتا منظوریش مبارزه خارج از کشور است ، بها خط درشت پیام میدهد : "حال نسخه نویسان کدام تجربه انقلابی خود از کار در میان توده های مردم میهن ما که نتیجه دیگری داده است را در مقابل تجربه چند ساله کار مخفی عناصر انقلابی میکند از آن معلوم چیست ؟ از آنجائی که چنین تجربه ای ندارند به تئوری پافی و سفسطه و یا تکرار مکرر آیه های بقرض گرفته از شرایط دهها سال پیش کشورهای دیگر میبرازند و یا همچون کمیته مرکزی حزب توده به تحریف مارکس برای رد نوشته های چریکها بنا میبرند .."

حال خواننده جدا خود ، نظر دهد که کجای حرفهای ما با اصطلاح "تئوری پافی و سفسطه" بوده و یا آنکه برای رد تئوریک اسناد جنبش چریکی "همچون کمیته مرکزی حزب توده به تحریف مارکس" پرداخته ایم ؟ چرا "مارکس" شناختن "باختر امروز" با تئوری "علی" و "شیوه" منطقی" و "مستدل" خود ، در تمام مقاله سه صفحه نشان "تئوری پافی و سفسطه" و "تحریف" ما ، و سایر نظریاتی را که مارکسیست - لنینیستهای دانش و خارج در اینباره مطرح کرده اند ، بیرون نمیکند و نشان نمیدهند ؟ مقصود از "تکرار مکرر آیه های بقرض گرفته از شرایط دهها سال پیش کشورهای دیگر" چیست ؟ آیا مقصود تکرار آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه فائوته دین و استفاده از تجربهیات انقلابی - دنیاست ؟ در اینصورت ، ما بازم به تکرار آنها خواهیم پرداخت . ما درین حال که باید به تجربهیات گذشته و حال نهفت در ایران دقیقاً توجه کنیم ، نمیتایید این تجربهیات را بنا مقایسه و واریت تجربهیات بین المللی و در پرتو تئوری مارکسیسم مورد بررسی علمی قرار دهید تا بتوان براه صحیحی دست یافت . اگر شما اینکار را دوست دارید "قرض کردن" بنامید و یا احکام علمی مارکسیسم را بعنوان "آیهای بقرض گرفته" منظور دارید ، بسیار خوب ، این شاید بهتر برای طرز تفکر سوداگراانه شما قابل فهم باشد : شما هرچا که کم بیارویم و نیاز داشته باشیم ، قرض میگیریم !

ولی شما چه کرداید ، آقایان؟! شما حتماً باستاند خودتان از "تجربه انقلابی خود از کار در میان توده"

نسخه‌های مردم میهن ما" دارید صحبت میکنید! چرا پیش از آنکه دیگری را بمواخذه کشید، بخود نمی‌نگرید؟ چیست آن تجربیاتی که "از کار در میان توده‌های مردم میهن" کسب و به جنبش ما عرضه شده است؟ قاعدتا "جزوه راهنمای جنگ چریکی شهری" نوشته کارلوس ماریگلا همان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از تجربیات خود است! جدا قابل تأسف است که کسانی خود اینگونه نسخه نویسی میکنند و آنها هم نسخه برداری از اینگونه نظرات که نه تنها هیچگونه ربطی به تجربه انقلابی در میان توده‌های مردم میهن ما، نگذاشته و حال آن که ندارد بلکه حتی در همان کشوری نیز که این نسخه تجویز شده است با شرایط و قانونمندی انقلاب نمیخورد و نادرستی آن بارها باثبات رسیده است، و آنگاه از نسخه تویسی دیگران هیاهو راه میاندازند. ما نیکوئییم عناصر انقلابی "دست بروی دست بگذارند" ما میکوئیم که "درجهت تغییر شرایط برای پیوند با توده مردم بکوشند". تمام نوشته ما شاهد بر این امر است، و هیچ مارکسیست-لنینیست و هیچ انقلابی‌ای هم جز این نگفته است. ولی آخر، این چه چیزهاییست که بعنوان تئوری انقلابی و یا باصلاح خودتان، راه و شیوه مشخص مبارزه برای انقلاب ایران تجویز میکنید، و بد انسان عملاً بگویم، گردانیدن مبارزین اندکی مردم ما میکوشید؟ این چه مصلحتی است که احتیاجات عناصر و گروههای انقلابی را در شرایط کنونی که با وفاق مشخص سیاسی و سازمانی در بین مردم ما روبرو هستند به باصلاح "موتوریزه بودن، پول، اسلحه، مهمات و مواد منفجره" خلاصه میکنید و مانند فرمول قرص آسیرین، "فرمول ام-دی-ا-ام-ئی" (که همان پنج چیز گفته شده قبلی است) بعنوان داروی درد جنبش ما تجویز مینمایید (نگاه کنید به "جزوه راهنمای جنگ چریکی شهری" - انتشارات "باختر امروز" - صفحه ۲۶)؟ کدام عقل انقلابی سلیبی در دنیا قبول میکند که صفات شخصی یک عنصر انقلابی، حتی هنگامیکه مبارزه پارتیزانی مطرح است، اینست که "میبایست یک متخصص، نوب در تدابیر جنگی و یک تیرانداز ارزنده باشد. . . . میباید یک شخصیت زیرک و تیزهوش باشد تا باین وسیله خودش خود را در کمبود اسلحه، مهمات و وسایل جبران نماید" (عناصرا، صفحه ۱۳)؟ این صفات را اگرچه یک مبارز انقلابی در هنگام جنگ باید داشته باشد و آنها را نیز به تجربه و تمرین کسب خواهد کرد، ولی بهیچ وجه در درجه اول اهمیت نیست و بهیچ وجه در دانش این کیفیات فنی و عملی بخود دلیل بر انقلابی بودن نیست. در بخش تحت عنوان "پشتیبانی توده"، از همین جزوه، چیزی که شهرت بغیر از "عملیات تخریب، ارتاب، تصرف، یورش، آدم زدن، اعدام و غیره" (ص ۱۰۶) چه میکند؟ حتی در هنگام اعتصابات و تظاهرات توده، گروههای انقلابی بجای شرکت و رهبری این اعتصابات و تظاهرات و حرکت با مردم و نه جدا از آنان، فقط آنها را بعنوان یک "وقفه‌ای" در کار جامعه بقال نیک گرفته، جداگانه باشغال "ادارات محلی"، "شیخون" و "گرفتن گروگان و زندانی" و مانند آن (صفحات ۷۲-۷۳) مشغول میشوند. آیا اینگونه است که میخواهید مبارزه قهرآمیز خلق ما را علیه حکومت جبار پهلوی و امپریالیسم سازمان دهید؟ آیا اینست مفهوم آنچه‌ی که میکوشید: "نه با شلیک چند گلوله برای بیدار کردن طبقه. نه با انفجار یک بمب برای حرکت در آوردن توده، بلکه کار تشکیلاتی در میان توده مردم" . . . (مقاله "از سیاهگل تا امروز") کار تشکیلاتی در میان توده مردم، بغیر از جلب چند عنصر به عضویت در گروه چریک، و جدا کردن او از توده مردم، و یاد دادن آن صفات و دادن آن وسائل، باو، چه مفهوم دیگری برای شما دارد؟ هیچ! مطلقاً هیچ!

اساس نظرات کارلوس ماریگلا که بعنوان "تئوری مارکسیسم-لنینیسم" - البته با "بسط و توسعه کاسترو" چه کژا! - ("جزوه راهنمای . . ." - ص ۱۰۹) بخورد مردم داده شده است، چیزی بجز همان حرفهای بی پایه و غیر علمی دبره و یا مثنی چریکی نیست، و از این رو، به بحث آنها دیگر نمی‌پردازیم. فقط مقصود ما اشاره به برخی از نکات "نسخه ننویسان" "با تجربه" باختر امروز بود که بحیال خودشان، بهیچ گونه تئوری‌بافی نپرداخته و آیه بقرض نگرفته اند.

"باختر امروز" مینویسد که ما این نظرات و بقول خودش "نسخه" امان را "در مقابل تجربه چند ساله کار مخفی عناصر انقلابی" در ایران میگذاریم. این حرف از بیخ و بن نادرست و خالی از هرگونه عینیتی است. حقیقت آنستکه ما نظراتمان را در مقابل تجربیات عناصر انقلابی در ایران نگذاریم، بلکه بر پایه ارزیابی و تحلیلی که در این جزوه دادیم، فکر میکنیم که این نظرات انعکاس و نتیجه‌گیری صحیحی از این تجربیات است؛ و بعلاوه، صحت آن چه در گذشته نهضت ما و چه در نهضتهای دیگر باثبات رسیده است. این نسخه شماست،

"باختر امروز"؛ که با واقعیت ایران و تجربیات انقلابی مبارزین نمیخواند؛ بلکه بر مبنای ذهنیگری و تخیلیات بی پایه وجود آمده، نتیجه مطلق کردن و برداشت ناصحیح از یکدیگر تجربیات پراکنده و تشریزه کردن آنها - بوده است و غیره. این شماست که در حقیقت، بی توجه به شرایط و وضع نهضت و احتیاجات آن نسخه صادر میکنید، اگر ما "نسخه ای" عرضه کرده ایم، این در مقابل تجربیات چندساله عناصر انقلابی مینماید، بلکه در مقابل نظرات و یا بقول شما، "سنخه ایست" که پایه ای از عناصر انقلابی ایران مطرح کرده اند. و بهیچ وجه، این صحیح و مسؤله نیست که اینگونه بر خواننده توهم بوجود آورید که انکار مخالفین مثنی چریکی فقط عده ای از عناصر و گروههای خارج کشورند و حال آنکه عناصر انقلابی داخل، بنا بر تجربه اشان، معتقد بآن راه شده اند. این توهم بوج را باز در یک جای دیگر باینصورت مطرح کرده اید که: "در چنین شرایطی برای مبارزان انقلابی مسئله تبلیغ مسلحانه، تعرض، و اعمال قدرت انقلابی مطرح شد. گروه جزئی و گروههای دیگر با اینکه به تهیه اسلحه پرداختند، کار اصلی را متوجه سازماندهی، جلب عناصر و گسترش تشکیلات و آمادگی همه جانبه گروه برای یک درگیری درازمدت و با برنامه کردند." (مقاله "از سیاهک تا امروز").

اظهارات فوق نه تنها موهوم و غلط است، بلکه بسیار غیرمسؤله میباشد. شما از کجا و برپایه چه سند و مدرک، و حتی شواهدی، میگوئید که در فزون شرایط، "برای مبارزان انقلابی مسئله تبلیغ مسلحانه، تعرض و اعمال قدرت انقلابی"، یعنی بنابرست مثنی چریکی، "مطرح شد"؛ و اینکه "گروه جزئی و گروههای دیگر" میخواستند باین راه بروند؟! شما چنین جلوه میدهید که تمام مبارزان انقلابی و گروههای سیاسی در داخل ایران راه مثنی چریکی را خواستند بگزینند و برگزیده اند. این بهیچ وجه واقعیت ندارد، و بجهت واقعی کلمه "روح محضر" است. فقط پاره ای از مبارزان انقلابی و گروهها این راه را برگزیدند. بسیاری از گروههای مبارز ایران باین راه نرفتند و نمیروند، و حتی مخالفت صریح خود را با این مثنی ابراز داشته اند. ما متأسفانه بدلیل نمیتوانیم بیند و شواهدی ارائه دهیم. ولی هر خواننده مبارزی که این سطور را میخواند، اگر کوچکترین تماسی با واقعیت جنبش ما داشته باشد، حتی خود مبارزان چریک، باین گفته ما شهادت میدهند. چرا بیپرده و از روی خیال پردازی، مثنی چریکی را که فقط پاره ای از گروهها پذیرفته اند، بنام گروهها، بنام نهضت تعمیم میدهند؟ حتی در برخی از گروههای داخل، در لحظه حاضر، صحبت آن میشود که دیگر این مثنی شکست خورده است؛ و حال آنکه شما از توقف و عمه گیری آن سخن میرانید. بسیاری از گروههای داخل، چه در گذشته و چه در زمان حال، باینراه نرفتند و نمیروند، و بلکه بکار مشخص و عینی در میان توده های مردم، به کار سیاسی و سازمانی، به ترویج (و عرچند مخفیانه) اندیشه های انقلابی میپردازند. آنان میکنند که فعالیت خود را با مبارزات مردم تلقین دهند. برای بسیاری از کونیستها، بسور روشن، مسئله جلب عناصر بشیور پرولتاریا و پیوند با زندگی و مبارزات توده های زحمتکش شهر و روستا مطرح است. برای آنان، ایجاد حزب طبقه کارگر ایران، در حد نظر قرار گرفته است؛ و بهیچ رویه التقاط کاستریستی معتقد نیستند. اینست باین روی جنبش ما، روشی که هر روز بیشتر نفوذ و غلبه خود را در جامعه ایران اعمال میکند. با یک اشاره ظلم نمیتوان این واقعیت امیدبخش جنبش گونئی را از صفحه وجود حذف کرد و یا آنرا جور دیگری تصویر نمود. مگر آنکه، "باختر امروز"، اینان را که تجربیات چندساله اشان به نظرات و برداشتهای دیگری رسیده، داخل آدم نمیداند و یا اصولاً متنباه یکست تئوری یاف و سفسطه جو و یا ارتجاعی از نظر دور میافکند. اقلاً این موضوع را روشن تر و صریح تر بگوئید که مردم بدانند.

حال واقعیت این اظهارات است که باید خواننده را به قضاوت درباره اشان برانگیخت. نویسنده مقاله "از سیاهک تا امروز" مینویسد: "زمانیکه این مبارزه (علیاتی چریکی) - کونیست" () اوج گرفت برای اکثر مبارزان بخصوص در خارج از کشور غیرقابل تصور بود. آنان هرگز تصور نمیکردند که صدها مبارز دلیر و آگاه سرگرم کار سازماندهی طولانی و رشد نظری خود هستند. وجود سازمانها و گروههای این چنین بخیلهها خطور نمیکرد. چه بسیار بودند افرادی که گمان داشتند که جنبش در داخل کشور منتظر نسخهها و یا شرکت اینان است تا کار ابتدائی خود را آغاز کند." درباره اظهارات نقل شده فوق فقط این را میخواهیم از خواننده بپرسیم که بگوئید چه کسانی در خارج از کشور تصور نمیکردند و هنوز هم تصور نمیکند "که صدها مبارز دلیر و آگاه سرگرم کار

سازماندهی طولانی و رشد نظری خود هستند. "و میگویند آنچنان مبارزه بزرگ تاریخسازی را در میان خلق ما بسج داده باج رسانند که هرگز بخیل "باختر امروز" خطور نکرده و نینکند. "باختر امروز" چون خود، وجود عینی گروههای مبارز و فعالیت آنها را با اوج گرفتن مبارزانشان و زرق و برق بیرونی کارهایشان درک میکند، اینست که امکاناً تصورات باطل خود را به مجموعه جنبش در خارج از کشور تعمیم میدهد (بدتر آنکه میخواست است به داخلها هم همین گمراهی را برزند و ولی آن دیگر بحث هم زیاد است). انسان کم کم باین نتیجه میرسد که انگار "باختر امروز" نه از وضع داخل با خبر است و نه از جریانات خارجه اطلاع درستی در دست دارد. معلوم نیست درباره که و چه میگوید. بهر حال، هر خواننده ای که دستی در جریانات و بحثهای درون و بیرون گروهها و محافل خارجه داشته باشد، میداند که این اظهارات و نسبتهای یوچی که "باختر امروز" به مبارزین ایرانی در خارج از کشور میدهد چقدر غیرواقعی است و بنابراین نیازی به تفصیل موضوع نداریم. ولی آری، میدانیم! :- "باختر" می خواهد ما و دیگر مبارزان را با این کارزار توخالیش براه خود جلب کند؛ ولی خرید او در همین مقاله يك ننگه خوبی را یادآوری کرده است: "اگر بطور منطقی تابع هر رویداد باشند بفرصت طلبی، و اگر بدون در نظر گرفتن شرایط عینی عمل کنند، به ذهنی گمراهی کشانده خواهند شد." بسیار درست و بجا گفته شده است. آری! ما نمیخواهیم تا با تبعیت از هر رویدادی به فرصت طلبی کشیده شویم و نه بدون در نظر گرفتن شرایط عینی نهضتمان به ذهن گمراهی!

ما در این نوشته و تحلیل هایمان آنچه را که اساسا باید گفت گفته ایم و نظرات خویش را با صراحت و بی پرده بیان نمودیم. روشن است که ما چه میگوئیم و چه میخواهیم. حال "باختر امروز" بجای پرداختن بیک بحث اصولی و صحیح با مطرح کردن سئوالاتی نظیر اینکه "این افراد... در تحلیلهای خود باین سئوال جواب میدهند که آیا عطیات مسلحانه اساسا برای رسیدن بهدفهای که بازگو کردیم و در شرایط امروز ایران و در مرحله تدارک انقلابی است یا ارتجاعی؟" (مقاله "از شیاعکل تا امروز") به نتیجهای میخواد بگیرد معلوم نیست. خواننده را باین فکر میبرد که آیا نویسنده آن جمله مگر مرعوب ساختن مارکسیست - لنینیستها و مبارزینی که این نوع عمل را بقتابه يك جریان و سیستم نادرست فکری و ذهن گمراهانه یا راه درست انقلابی متضاد تشخیص داده اند، قصد دیگری میتوانند داشته باشد؟ وگرنه هر ابهامی میداند که انقلابی یا ارتجاعی بودن يك عمل، حال در تحت هر شرایطی که روی دهد، بسته به خواستها و مقاصد است که آن عمل را هدایت میکند، بسته بآنست که بدست کی و علیه کی دارد انجام میگیرد. عطیات مسلحانه در خودش چیزی بجز يك شیوه عمل یا مبارزه برای رسیدن به خواستها و مقاصد نیست. این شیوه، چه درست یا نادرست، هم میتواند توسط انقلابیون بر علیه حکومت ارتجاعی، و هم توسط ارتجاعیون بر علیه نیروهای انقلابی و یا در دعوای درونیشان مورد استفاده قرار گیرد. اگر توسط ارتجاعیون است و بخاطر مقاصد ارتجاعی، ارتجاعی است و اگر توسط انقلابیون بسازند و برای مقاصد انقلابی، انقلابیست. همانقدر که بوج است اگر بگوئیم آیا مثلا جنگ، صلح و یا رفم، بخودی خود ارتجاعی یا انقلابیست. زیرا بسته به عامل آن و مقاصد آن، بسته به کی بر کی بودن آن، خصلت آن تعیین میشود. همانقدر نیز طرح چنان سئوالی یا تقاضایی که "باختر" پیش کشیده است بوج و بی معناست. عطیات مسلحانه ای که در ایران روی میدهد، عطیات انقلابی است، زیرا عاملین آن و مقاصد و خواستههایی که بآن طرح میشود انقلابیست، و علیه ارتجاع است که حرکت میکند. لیکن، این دلیل بر صحت و بجا بودن آن "در شرایط امروز ایران و در مرحله تدارک" نمیشود. آنچه برای ما مطرح است و بروشنی مطرح کردیم، محتوای ایدئولوژیکی غیر پرولتری این جریان، نادرستی بکاربرد این عطیات در وضع کنونی و تضاد آن با مقاصد آنست. آری! انقلاب بیست منتها يك راه غلط انقلابیست که به انقلاب نمیکند و بلکه بهین دلیل زینهای نیز در بر دارد که ما قبلا باز نموده ایم. انقلابیست منتها ماجراجویی انقلابی است. و ما این را با صراحت میگوئیم، و علیرغم گفته "باختر" که مینویسد: "کسانیکه اینهمه در حرف دم از مبارزات و وابستگی خود به نظرات و تحلیلهای جهانشمول انقلابی میزنند تاریخ این مبارزات و موضع گیری انقلابیون راستین را حتی در زمانیکه متقدانه به يك جریان انقلابی روسرو بودند نمی شناسند"، فکر میکنم که این "مبارزین راستین" حتما انسانهای راست و صریحی بوده اند، و نه آنکه زیر لافانه و ایورتونیشی صحبت کنند. و اینکه "باختر" مینویسد که گویا بجای دفاع از مبارزین چریک در مقابل

رژیم شاه، به حمله علیه آنها پرداختیم و با اینکار باصلاح "خود را هر چند صمیمی پشت سیر انتقاد مخفی" ساخته ایم، حرف نابخواب و نامربوطی بیش نیست. زیرا ما در عین دفاع قاطع از رفقا و هم میهنان قهرمانی که بدین راه برای پیشبرد مقاصد انقلابی خلق ما و برای نابودی رژیم خائن پهلوی می‌کوشند، معتقدیم که باید قاطعانه نیز نادرستی این راه را باز نمود و کوشش کرد تا نهفت ما براه درست و ظرفیت‌های دست‌یافتنی است. زیرا این کار هم کله به پیشبرد انقلاب ایران، به ایجاد جریانی برای پیروزی خلق ما بر دشمنان اوست و هم به رهبران کثرتی این انقلاب. اگر صمیمیتی و رفاقتی باشد در همین است. صمیمیت و رفاقت آن نیست که کسی که براه نادرستی می‌رود تشویق کنیم که براهش ادامه دهد، بلکه بالکسر، نادرستی آن راه را باز نمانیم و راه درست را، تا آنجا که از تجربیات و واقعیات بر می‌آید و تا آنجا که وجدان علمی ما بر آن شهادت می‌دهد، نشان دهیم.

- ۷ -

خواننده‌های که بدقت این نوشته را مرور کرده است متوجه شده است که خواست اصلی ما از طرح و بحث مطالب راجع به شی چریکی، آنهم با کمی تفصیل، فقط بخاطر پاسخگویی و اتمام نویسنده یا نویسندگان مقاله "از سیاهک تا امروز" در نشریه "باختر امروز" نبوده است. برای جنبش کمونیستی ایران دارای اهمیت حیاتی است که در مقابله با نقطه نظرها و مشی‌های غیر پرولتری مواضع مارکسیسم - لنینیسم را بر خودش روشن کرده و از نقاط ایدئولوژیکی و انحرافات در مشی سیاسی جدا جلوگیری نماید. تئوری مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماتوئسه بدون بحث بیگانه را همانای ظرفیت‌های انقلاب ایران تنها در مبارزه با "تئوریا" و نظرات خرده بورژوازی و بورژوازی است که وجوه تمایز خود را نشان داده و حقانیت خود را در عمل با ثبات رسانده و رشد و تکامل میکند. بدون اینکار، جنبش کمونیستی و کارگری نه قادر است خود را از زیر بار نفوذ ایدئولوژیهای بیگانه برهاند و نه قادر است که مقام شامخ رهبری گرفته خود را در انقلاب ایران بدست آورد. شک نیست که دلیل مهمی بر تعاضل و گرایش نظرات غیر مارکسیستی و غیر پرولتری در میان باره‌ای از کمونیست‌های ایران نتیجه ضعف تئوریک وسیعی است که در گروه‌های مارکسیستی - لنینیستی موجود است. لیکن، کسانی که گمان میکنند که از میان رفتن این تمایلات و گرایشها صرفاً به ترجمه و بخش اشعار و ادبیات پایه‌ای و عمومی مارکسیستی، بدون پیوند با یک مبارزه تئوریک و رودر رو، امکان پذیر است سخت در اشتباهند. زیرا ضعف تئوریک چنانچه پایه‌ای برای رشد انحراف در ایدئولوژی و عمل شود، و بدون شک میشود و شده است، نمیتواند بر طرف گردد مگر از طریق بررسی مشخص همان انحراف. اینست اساس کار در بر طرف ساختن ضعف تئوریک جنبش. ضعف تئوریک معنای نمیدهد مگر قسوی بودن "تئوری" دیگر. خلاصه وجود ندارد. تنها از طریق مقابله مشخص تئوری مارکسیسم با "تئوری" های دیگر است که میتوان این ضعف را بر طرف نمود. در غیر اینصورت قوت تئوریک، که برای ما معنای شکر پیروزی مارکسیسم را نمیدهد، بدست نخواهد آمد. بنابراین، تمام این حرفها جز دامن زدن بهمان ضعف تئوریک و نیز آشفتگی ایدئولوژیکی جنبش نتیجه دیگری نخواهد داشت، و در عمل بدنباله روی از جریانات و یا کماره جوشی متغزل نسبت بآنها خواهد انجامید. و نیز آنانی که میندازند که این شیوه مبارزه تئوریک مشخص ما شیوه باصلاح مشتی نیست و صرفاً با عمل کردن خود به کار "نمونه وار" و باصلاح بی سروصدا (یعنی بدون مبارزه تئوریک)، باید صحت نظرات خویش را بهسگان نشان داد و بدینسان خود بخود مسئله حل خواهد شد، نیز بهبوده چنین می‌پندارند. زیرا مبارزه تئوریک در ترقی عمل نبوده و بلکه عمل صحیح را تشجیع میکند و هادی و منادی آست. دوم آنکه، بدون پیوند عمل انقلابی با تئوری انقلابی، و در نتیجه بدون پیوند مبارزه برای اجرا و عملی کردن یک تئوری با مبارزه تئوریک بر ترمعلی که باید اجرا شود، نه آن عمل بدرستی صورت میگیرد و نه تئوری بدرستی هم و درک شده است. سوم آنکه، عمل من نیست که تعیین کننده است و بلکه عمل جنبش، عمل عموم است و این بدون مبارزه تئوریک ممکن نیست. و بالاخره، هرگونه کم بها دادن به تئوری و مبارزه تئوریک، بخصوص در شرایط کثرتی که ضعف و آشفتگی ایدئولوژیکی همگرا شده و باصلاح هرکس برای خود عملی میکند، موجب انحراف یا به شتابزدگی کاسترستی و یا به تدریجکاری اگونیومستی و خرده کاری و پراکنده کاری بوده، و این هر دو همدیگر را تقویست میکنند. بهرحال، سیاست صحیح کار همان است که گفتیم: باید مبارزه عملی برای پیشبرد امر انقلاب را با مبارزه تئوریک همراه ساخت. باید مبارزه سیاسی علیه رژیم شاه و امپریالیسم را با مبارزه درونی جنبش بسرای زد و در

نادرستی‌ها، کاستی‌ها و انحرافات ایدئولوژیکی عمراه ساختن بدینسان بتوان انقلاب را بدرستی سازمان داده و به پیروزی کشاند .

اگون "باختر امروز" بها پرخاش میکند که مبارزه شورویکی بر سر مئی جرگی، بنفع ارتجاع است و نه بنفع نیروهای انقلابی . میگوید : "اغراضی که امروز با شعار برخورد علی و انقلابی همکارگی را میکنند که ارتجاع‌خواه ستار آستب، در این سیاست خود مورد استفاده تبلیغات رژیم قرار گرفته اند . (از مقاله "زسیاهگل تا امروز") بنظر ما، این حکم از پایه نادرست و یک ارتاب سیاسی بیش نیست . جنبش کمونیستی ایران و نیز جنبش رهائی-بخش خلق ما بطور اعم، بدون پیوند مبارزه سیاسی با مبارزه شورویکی، بدون پیشبرد انقلاب ایران علیه رژیم وابسته باامیرالیسم درعین کوشش مجدانه برای بررسی و حل مسائل درونی خود، بررسی و حلی که بدون آن نشتت آراء، پراکندگی و در نتیجه تحلیل نیروهای انقلابی را حاصل خواهد داد، بجائی نخواهد رسید . کدام یک به مبارزه علیه رژیم لطمه میزند : آیا آزاد کردن انحرافات درون جنبش و در نتیجه نشتت و پراکندگی آن ؟ و یا مجاهدت برای از میان بردن این نشتت و حصول اتحاد نیروها که تنها ممکن است از طریق روشن کردن یک مئی و مبارزه مجدانه برای اینکه همگی بدان راه روند ؟ باید پرسید که در آخرین تحلیل، چه کسی از سکوت در برابر رسوخ یک مئی انحرافی در درون جنبش ما سود خواهد برد ؟ رویزونیستهای چون اسکندری و شیری و شرکا نیز در گذشته همیشه مبارزه درون حزبی را علیه نظرات نادرست و انحرافیشان میگردیدند باین عنوان که مبارزه علیه رژیم را تضعیف کرده و یا مورد استفاده تبلیغات ضدحزبی رژیم قرار میگیرد . در دیدم که چه شد ! در آخرین تحلیل، آن کسانی که تحت مرعنوانی در برابر التقاط ایدئولوژیکی درون جنبش، کمونیستی و یا رسوخ و فلبه مئی‌های انحرافی در جنبش خلق ما سکوت میکنند و بهر بهانه نادیده میگردند - چه صادقانه صورت گرفته باشد و چه نیر - صادقانه - به امر انقلاب ایران شریه زده اند . ما درعین دفاع از رفقا و مبارزین میپمان در مبارزه اشان علیه حکومت طبقات مرتجع و درعین همراعی با آنان برای سرشونی دستگاه محمد رضا شاهی و تا راندن امیرالیستها از میپمان، نمیتویم و نباید با نظرات و مئی‌های انحرافی که باین مبارزه، با مریز انقلاب مردم میپمان ما لطمه میزند و نیروهای انقلابی خلق را به کفر راه میگذرانند، همراعی کنیم . باید علیه عر حرکت به کج، به بیراهه، مبارزه کرد . فقط افراد مذنب، دودل و یا نامطمئن بوضع خویش و یا به پیوند عمیق خویش با مریز انقلاب مردم این کشور، افرادی که بحرف خود ایمان نداشته و مرد دند و اطمینان ندارند که برای اجرا و عملی ساختن آن حرقها قدم خواهند گذارد، و یا افرادی که به نرخ روز نان میخورند و ایرونیستند و بدنبال کسب وجهه آتی میگردند، چنین کاری را نمیکنند . مغز بوروکراتیک و بلاهت ذاتی سردمداران رژیم شاه و کارنمایان تبهی مغز امیرالیست او، که تا نولک بینی خود را بیشتر قادر به دیدن نیستند، همرکز نمیتوانند و نخواهند توانست به علمیت و گسه حرفهای که ما میزنیم پی بوندند . آنان، بالعکس، گمان میبرند که نیروهای انقلابی با جنت ایدئولوژیکی علیه یکدیگر، نیروهای خود را تحلیل برده و عمدیگر با بنفع آنان از میان میبرند . حال آنکه درست بالعکس، اینکار نیروهای انقلابی را تقویت کرده، وحدت رزمنده آنانرا بر اساس محکمتری قرار داده و حنث علیه مرتجعین و خائنین میپمان را با استواری بیشتر بسوی پیروزی خواهد برد . بلاهت ذاتی و کوته اندیشی و تبهی مغزی طبقاتی مرتجعین و امیرالیستها برای عمل ما حجت نیست، و اساسی برای کار تواند بود . بقول لاسان در ناه خود بمارس (در ۲۴ ژوئن ۱۸۵۲) که لنین در یکی از نوشته‌های خود نقل میکند : " . . . انتشار اثر شما علیه ' مردان بزرگ '، کیندل، روز و غیره، بعید است از جانب پلیس یا مشکلاتی رویو شود . . . زیرا، بعقیده من، دولت بیزار از انتشار چنان آثاری نیست، چه او میپندارد که ' انقلابیون گلوی همدیگر را پاره خواهند کرد ' . منطوق بوروکراتیک آنها نه باین واقعیت سوء ظن میبرد و نه از آن بترس میافتند که درست مبارزات درونی حزب است که به حزبی نیرو و حیات می بخشد، نه بزرگترین دلیل ضعف یک حزب پراکندگی آن و ایهام حدود صریحا مشخص است ؟ و اینک که حزب با تصفیه خویش نیرومند تر میشود . " و لنین بدنبال آن میافزاید : " بگذار مخالفین از خود راضی فسران و سخت گیری، آشتی نا پذیری، و مشاجرات سیاسی پراکتهاب، و غیره، مورد ملاحظه قرار دهند ! " (کلیات آثار، جلد ۴، ترجمه انگلیسی، صفحات ۳۱۹ - ۳۲۰)

آری ! شاید این نوشته ما نیز که علیه مقاله "باختر امروز" نوشته شده، بقول نویسندگان همین مقاله " مورد

استفاده تبلیغات رژیم " قرار گیرد . ولی علیرغم "باختر" و سایر محالفین "سخت‌گیری، آنتی ناپذیری و مشاجرات سیاسی برالتهاپ و غیره"، منطبق با بوروکراتیک و خرافاتی رژیم ارتجاعی ایران، منطبق کار ما نتواند بود . زیرا درست مبارزات درونی جنبش ماست که به جنبش ما نیرو و حیات میبخشد ، و اینکه درست ضعف آن در برانگیزی و ابهام حدود صریحا مشخص است . ما برای استواری و نیرومند ساختن نهضت کمونیستی خویش و برای حرکت آن بسوی وحدت و پیروزی ، لازم میدانیم که این نهضت از ایدئولوژیهای بیگانه و از وجود منی‌های انحرافی تغیه شود . ما بزمه نقل از نوشته یسین خود (" آیا با علیات چریکی میتوان توده را مبارزه مسلحانه برانگیخت؟ " کمونیست شماره ۱۱) ، مصرانه تکرار میکنیم که : " بی آنکه قصد داشته باشیم بکترین وجهی از مباحثات دلبرانه و دل‌آوریهای رفا و هم‌میهنان انقلابی مان ، که در راه آزادی و استقلال میهن و بهروزی مردم ایران به نورد بر- خاسته اند ، با خواری صحبت کنیم و بی آنکه زره ای از احترام و دلپستی عمیقان نسبت بهقرمانی رفاقی که بقصود پیشبرد آرمانهای والای مردم و در راه انقلاب ایران بشهادت رسیده‌اند کاهش یابد ، معتقدیم که این راه ، یعنی راه علیات و جنگهای چریکی ، بدون پشتوانه توده ، بدون آنکه خود خلق بهریری سازمان شایسته خود ، متحد ، منسک و مسلح برخیزد ، قرن پیروزی نمیتواند بود . این راه و این برداشت از حرکت و قانونمندی جامعه و انقلاب ایران با مارکسیسم - لنینیسم در تضاد بوده و با معیار تجربیات انقلابی طبقه کارگر و ملل مختلف سازگار نیست . "

و باز میگویم و مصرانه تأکید میکنیم که بینک " راه انقلاب ایران راه مبارزه مسلحانه طولانیست . دمکراسی و استقلال ایران تنها با سرنگونی قهری حکومت خددمکراتیک و ضد ملی کثونی و بهمت توده‌های تنگ بدست برعبری حزب طبقه کارگر بدست خواهد آمد . لیکن عمل مسلحانه منفرد و ترور برانگیزه بوسیله عناصر آگاه و گروههای مبارز در این شرایط برانگیزی عینی که میان نیروهای مارکسیستی - لنینیستی و سایر انقلابیون وجود دارد ، و بدون اتکا به نیروهای جنبش توده‌های و زحمتکشان ما راه به پیروزی ننگشده و بقول شادروان خیابانی " وجدان دمکراسی را از راه حقیقی خویش منحرف سازد " . ادامه - چنین کاری فقط به نفع میان نیروهای مارکسیستی - لنینیستی و انقلابی و مشکلات کار سیاسی و سازمانی در میان مردم خواهد افزود ، باعث خواهد گشت که هسته‌های رزمند و انقلابی ما در انزوا و انفراد باقیمانده و یکی یکی توسط دشمنان شاه نابود شوند . جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران و اصولا مجموعه جنبش سیاسی روشنفکران انقلابی ایران در لحظه کثونی هنوز ضعیف بوده و از لحاظ تاکتیکی دشمن قویتر است . نباید بصرف قوت استراتژیکی خود و اینکه پیروزی بهرحال از آن انقلاب است ، موقعیت وضع تاکتیکی موجود را بغرضی سپرد .

" کارگران ، دهقانان و توده زحمتکش ، و اصولا کلیه مردم ما هنوز دارای منی سیاسی و سازمانی شایسته نبوده و چنانکه تجربه سالهای ۱۲۴۷ - ۱۳۵۰ و قبل از آن ۱۳۲۹ - ۱۳۴۲ نشان داده است ، بدون داشتن یک رهبری انقلابی سیاسی و تشکیلاتی که سر آنها تکیه کرده و حواستهای آنان را بازگو کند ، جنبشهای خود بخودی و توده‌هایشان بشکست و ناگامی میانجامد . علیات انفرادی روشنفکران انقلابی ، با تمام قهرمانی بینظیر خویش که الهام بخش مبارزات آینده طبقه کارگر و مردم ایران خواهد بود ، بهترین پیشانگان سیاسی خلق ما را که بوجود آنان هم اکنون در عرصه‌های مختلف کشمکش توده با رژیم نیاز است و فردا بیش از پیش خواهد بود از میان برداشته و طبقه کارگر و خلق ایران را از داشتن قسمت عظیمی از نیروی پیشقراول و آگاه خود محروم خواهد ساخت . بعلاوه ، در این خلا ، تئوریک و سیاسی که در میان توده زحمتکش است ، بروز نیویستها و دل‌لان سیاسی اپورتونیسم وطنی فرصت خواهد داد که با توده‌های دروین و توجیهات سیاسی وقیحانه خویش جنبش زحمتکشان ایران را بار دیگر برآه زیانمندی گسانند - راهی که فقط تجربیات خونین سالهای دور رسوائی آنرا برملا خواهد کرد . "

یگانه راه : " کار متمدن سیاسی و سازمانی ما بین توده‌ها ، مبارزه آگاهانه خود آنان و تدارک مبارزه مسلحانه شکی بتوده بهریری حزب پرولتریست . "

حال بگذار " باختر امروز " ، همانگونه که در ابتدای این مقال از او نقل کردیم ، حرفهای ما را به مسخره کند و بگوید که این " مخالفین " در اینجا برای چریکها دارند " دلسوزی مینمایند " تا باصطلاح " اصل مسئله را نفی کنند " دارند انتقاد یا مخالفت خود را زیر " ابرازات دلسوزانه " مخفی میسازند ، و غیره و غیره . و ه ، که چه ندیای شگفتی !

مانه اصل مسئله‌های را نفي کردیم، و بلکه آنرا بیرون کشیده بروشنی طرح و بحث کردیم، و نه آنکه انتقاد یا مخالفت خود را با نظریات چریکیها زیر هیچ چیزی مخفی ساختیم.

ولی، آری! آری! آقایان! ما طرح و بحث مسئله را با دلسوزی است که انجام میدهیم، ولی دلسوزی حاکی از تعلق خاطر به نهضت‌مان و نه حاکی از آنچه شما مینتارید. برخوردار ما دلسوزانه است، زیرا برای سرنوشت نهضت کمونیستی خود و نهضت انقلابی میهن خود، برای سرنوشت انقلاب مردم خود، برای مردمی که پیشاهنگان‌شان را جدا از خود و بدون اتکالی در نبرد می‌بیند، و برای انقلابیونی که جدا از مردم خود نیروی خود را، بدون رسیدن بمقاومت صدیکه در نظر گرفته‌اند، بتحلیل می‌برند و بدینسان نهضت ما بخاطر اصرار در یک تز انحرافی و منی غلط، میبایستی متحمل زیانها و لطماتی گردد، بسیار دلسوزیم، و باید باتیم، و جزاین نباید بود. فقط کسانی که روی صندوق خود لم داده‌اند و خشک فیلسوفانه بجریانات درون جامعه نگاه کرده و بی تفاوتی خود را نسبت بانحرافات درون جنبش تحت عنوان "حرکت چبری" و "واقعیت‌عینی" انقلاب توجیه مینمایند، فقط رویین‌بوستها که سر در لجن خویش بخاطر شکست نهضت ما روزنماری کرده و سالوسانه برای آن آیه یأس صادر میکنند، فقط تروتسکیستها که زیر قبای حنایی خویش متکبرانانه رست گرفته تحت عنوان "از دیدگاه طبقاتی" تز صادر میکنند که این خرد و بورژوازی است دیگر، در برابر او "راه دیگری برای مبارزه وجود ندارد" (!) و غیره و غیره - آری! فقط این کسانی که برای نهضت ما و نیروهای انقلابی نهضت ما دلسوز نیستند و بدردهای آن چاره نمیکنند.

در برابر انقلابیون ایران، در برابر تمام آنها، فقط یک راه وجود دارد؛ و آن: مجاهدت برای پیوند با زندگی و مبارزه مردم خویش، بردن آگاهی سیاسی در میان آنها و کمک به سازمان یافتن مبارزانشان، تحلیل و بررسی و حل مسائل و دشواریهای سیاسی و تشکیلاتی خود در این راه، کوشش برای اتحاد درونی نهضت پراکنده ما و تدارک و آماده ساختن خلق برای برجیدن قهری و قاطعانه حکومت ارتجاعی وابسته بامپریالیسم. دست‌زدن بهر نفع مبارزهای فقط به‌یشتوانه توده، فقط متکی به مردمی آگاه و سازمان یافته با پیروزی قرین تواند بود. - برای کمونیستها جز حرکت بر همین اساس، جز جلب ایدئولوژیکی و سیاسی پیشروان طبقه کارگر، جز سازمان دادن مبارزه بزرگی بر اساس رهبری این طبقه و پیوند و اتحاد این طبقه با توده‌های دهقانی، و نیز با تمام مردم، جز حل مسائل تئوریک و تشکیلاتی خویش، جز روشن کردن یک متی مارکسیستی - لنینیستی در ایران و متحد کردن تمام نیروهای پرولتری جامعه بر اساس آن، و خلاصه جز حرکت مصراته برای پاسخگویی باین وظیفه مبرم، به وظیفه ایجاد حزب طبقه کارگر ایران، ایجاد حزب کمونیست، هیچ راه دیگری نیست و نتواند بود.

حرف ما همین است!

پایان